

فرهنگ واژه های همانند

ارمنی - اوستائی، پهلوی، فارسی...

دفتر نخست بخش آ

بر پایهٔ فرهنگ ریشه شناسی ارمنی

هراچیا آجاریان

ترجمه و گزارش ا. آرین

فرهنگ همانندی ارمنی ـ فارسی

ا . آریـن

بنیاد نیشابور

ՀԱՅԵՐԷՆ, ՊԱՀԼԱՒԵՐԷՆ
ԶԵՆԴԵՐԷՆ ԵՒ ՊԱՐՍԿԵՐԷՆ
ՀԱՄԱՆՄԱՆՈՒԹԻՒՆՆԵՐԻ
ԲԱՌԱՐԱՆ

ՀԱՏՈՐ I

Ա

ԸՍՏ՝

ՀՐ. ԱՃԱՌԵԱՆԻ
ՀԱՅԵՐԷՆ ԱՐՄԱՏԱԿԱՆ
ԲԱՌԱՐԱՆԻ

թարգմ. եւ արխաս. Է. ԱՐԻՆ

ՆԻՇԱԲՈՒՐ ՀԱՍՏԱՏՈՒԹԻՒՆ

ՀԱՅԿԱԿԱՆ-ՀԵՏԱԶՕՏՈՒԹԻՒՆՆԵՐԻ ԲԱԺԻՆ

3

Ա. ՀՐԱՏԱՐԱԿՈՒԹԻՒՆ

ԹԵՀՐԱՆ 1984





۱۱

بنیاد نیشابور



بخش پژوهشهای ارمنی

۳

فرهنگ واژه های همانند

ارمنی-اوستائی ، پهلوی ، فارسی...

دفتر نخست بخش آ

بر پایهٔ فرهنگ ریشه شناسی ارمنی

هراچیا آجاریان

ترجمه و نگارش ا. آرین

۱۳۶۶

این نامه پانزدهمین دفتری است که به سرمایه

و همت بارون هویک ادگاریان بچاپ می‌رسد.

فرهنگ واژه های همانند:
ارمنی ــ اوستائی، پهلوی، فارسی
ترجمه و گزارش ا. آرین
بانگرش: فریدون جنیدی
چاپ نخست ۱۳۶۳
شمار: ۳۰۰۰ دفتر
لیتوگرافی افشار
چاپ نقش جهان
ازانتشارات بنیاد نیشابور، خیابان انقلاب، رو بروی دانشگاه تهران شماره ۱۴۱۰
اشکوب دسوم. تلفن ۶۴۱۴۱۷



به :

روان جاویدان هراچیا آجاریان ایرانشناس و زبانشناس بزرگ ارمنی

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

سخن آغاز

هنگامیکه ارمنیان برای دیدار همگانی درکلیسای بزرگ **وانک** (قره کلیسا) گردهم می آمدند . هرسپیده‌دم نی‌نواز پیری برفراز قلهٔ کوه رو به آرارات می‌نشست‌و باتمام‌جا ن خویش نی‌می‌نواخت. نوای آن نی بودکه از پرده‌های نسیم سپیده‌دمان یکایک می‌گذشت و بانیروئی که ازسینهٔ آن مرد پیر گرفته بود هوای پگاهان را درمی‌نوردید و به سوی‌آرارات می رفت. . . آشوت بابایان آن نی نواز پیر ، و کسانیکه پیرامونش گرد می‌آمدند تادر این رهنوردی شگفت هم آوا ، و هم راز ، و همدم باشند امید داشتند که هوا کمک خواهدکردکه نوای نی از روی دشتها وکوههای بسیار بگذرد تا سرانجام به‌آرارات رسد و آرارات بگوش جان بشنود که:

هر که او از همزبانی شد جدا بینوا شد ، گرچه دارد صدنوا . . .

اما ازکجا که نوای نی در راه خود به بادی سهمگین‌برنمی‌خورد ؟وراهش دیگرنمی‌شد، وبجایی دیگرنمی‌رفت که کسی نباشد تا راز همدلی و همنوائی وی را بگوش جان بشنود !

***

کشورهای کهنسال، از این توفانها فراوان دیده اند ، که گاهگاه برخی از آنان‌را در کام خود فرو برده و از آنان بجز نام برجای ننهاده است و مردمان برخی از کشورها نیز همچون درختان ستبر بسیار سال در برابر همهٔ رویدادهای توفنده ایستادگی و پایمردی کرده‌اند وبا آنکه از یورش توفانها تازیانه های فراوان خورده‌اند ،وشاخ وبال‌فراوان ازآنان شکسته است ، هنوز زنده‌اند وپای برجای. . . و هر سپیده دمان با لبخندهٔ مهر و برآمدن خورشید ، جان و نیروی تازه می‌گیرند و یاد پیوندهای دیرپای، روانشان‌رالبریز ازبویهای خوش یادبودهای دیرین می‌سازد !

بوی خوشی‌که از میان جان نیلوفران دشتها هرسپیده دم آغوش بروی **مهر** می‌گشایند بوی خوشی که از رگ های نیلوفران آبی ، در برکه‌ها و جویبارها روان می‌شود تا آب ها ی پاک **اناهیتا را** خوشبو و خشنود سازند .

آنک آن پیوند دیرپای زمانهای دور میان ارمنستان و ایـران که توفانهای سهمگین نتوانسته است همهٔ رشته های آنرا بگسلاند !

از آن هنگام که نخستین رشته های این پیوند گسست ، آشوبهای فراوان درجهان و بویژه دراین بخش از جهان روی داده است ، آشوبهائی که بردست فرمانروایان پدید می آمد ، و دگرگون شدن کیش و دین را در ارمنستان دستمایهء جدایی خون و روان و آئین می‌ساختند و برآتش خشم و کین دامن می‌زدند .

. . . اما این کوشش ها چه در زمان جنگ های روم و ایران و چه پس ازآن‌دردرازنای زمان نتوانست که همهء رشته‌های پیوند رامیان این دوتیرهء هم نژاد هم‌خون بگسلاند ، و برگهای همین دفتر ، آشکارا از این پیوند ریشه دار و استوار سخن می‌گوید . و اگر این ، تنها بخش "آ" از واژه های همانند است پس بایستی سنجید که همهء همانندی‌ها چون و چند است !

* * *

در شاهنامه سه بار ازتیرهء ارمن یاد شده است .

نخستین را هنگام پیدایی این‌تیره ، با نام **ارمین** (کی ارمین) که برابر با پیدائی کاسیان آمده است (۱) .

دیگر بار با نام ارمان که زمان کوچ ارمنیان از سرزمین نخستین به سرزمین کنونی است (۲) .

و دیگر بار با نام **ارمن** و هنگام فرمانروائی خسرو پرویز (۳) .

در سنگنوشته های پارسی باستان نیز از ارمنستان همواره با نام **آرمنیا** یاد شده است (۴) .

و در " اوستا " . . .

بنا بر شاهنامه ، سرزمین نخستین و زادگاه ارمنیان میان دریای مازندران و آمو دریا و دریاچه آرال بوده است ، و بنابر وندیداد (بخشی از اوستا) همین سر زمین خاستگاه آریائیان جهان است ، و از همین روی‌ارمنیان یکی از نژاده‌ترین تیره‌های آریائی‌اند .

برخی نشانه های دیگر نیز نزدیکی این تیره را با سغدوخوارزم‌وخراسان‌می‌نمایاند :

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایرانی در " **نشانه های برجای مانده از سده‌های گذشته**" (۵) ، هنگام گفتگو از ماهها و جشن های خوارزم و سغد ، نام نخستین ماه بهار را در خوارزم **ناوسارجی** و در سغد **نوسرد** آورده است ، و شگفتا که موسی خورن نویسندهء تاریخ ارمنستان (سدهء پنجم میلادی) در نام ماه های ارمنستان (پیش از مسیحیت) نام نخستین ماه بهار را **ناواسارد** آورده است (۶) .

زبانشناسانی که به بررسی زبانهای تورانی و ترکی پرداخته‌اند و آنرا از رشتهء اورال آلتائی می شمرند ، چند زمینهء دگرگونی آنرا با زبانهای آریائی سنجیده‌اندوازآنمیان یکی

اینست که در زبانهای آریائی واژهٔ "از" همواژه پیش از نام می‌آید (از خانه، ازکشتزار. ...) و در زبان ترکی پس از نام (اودن ev-dan) خانه از = از خانه.

همین ویژگی در زبان ارمنی نیز دیده می‌شود، دون ایتس dun-its = از خانه پیدا شدن این هماهنگی و برخی هم آوائی های دیگر خود نشانگر آنست که ارمنیان از آنسو همسایهٔ تورانیان بوده‌اند که جایگاه آنان آنسوی دریاچهٔ آرال بوده است. (۷)

خراسانیان به کفش، کوش (kōš) و به برنج برینج (brinj) می‌گویندوهمین واژه‌ها در ارمنی کوش و کوشیک (kōsik) و بریندز ("د" و "ز" باهم برزبان‌می آیند) است. کودکان خراسانی به کشمش می‌میز می‌گویند و همینکه ازمرزده‌دوازده‌سالگی بگذرند دیگر این نام را بکارنمی‌برند. و کودکان ارمن آنرا مامیچ می‌خوانندوهنگامیکه بزرگترشدند آنرا بکارنمی‌برند...

چنین است که در زبان اوستائی به همانندی های شگفت با زبان ارمنی برمی‌خوریم که برگهای همین دفتر گواه آنند*. و این همانندی ها باهمهٔ زبانهای ایرانی واز آن‌میان زبان فارسی چندان است که پژوهشگر درآن درمی‌ماند!

در واژه های آغازین: زبان فارسی: چار یا چهار، ارمنی: چورس ( )، فارسی پنج، هشت، ده، ارمنی: هینگ، اوت، داس. فارسی: پدر، مادر، سرد، داغ، ارمنی. هایر، مایر، تسورت (ت، و"س" باهم بزبان‌می‌آید) داک. درکنش ها: لیسیدن، ستاندن (گرفتن)، برابربا لی‌زل و استانال.

درخوراکی‌ها: پنیر، کره، آل بالو، در برابر: پانیر، کراک، بال.

در واژه های دوران های پس از شهر نشینی. فارسی: پزشگ، کاروان، تابه، ارمنی بژیشک، کاراوان تاپاک.

در پیوندهای نخستین زبان که در دستور زبان بررسی می‌شود، "ام" و "ات" فارسی (مدادم، مدادت) و در ارمن "ام" و "د" (ماتیدم ـ ماتیدد).

افزون بر پیوندهای‌زبانی درهمهٔ زمینه های زندگی، این همبستگی آشکارا دیده می‌شود.

گاهشماری ارمنستان باستان درست برابر با گاهشماری اوستائی است و درآن دوازده ماه سی روزه هست که هرروز آن نامی‌دارد و ۵ روز پایانی سال (افزوده بر ۳۶۰ روز ۱۲ ماه) هر یک با نام ویژهٔ خویش بازشناخته می‌شوند، چنانکه در اوستا و پهلوی... و در سغد و خوارزم و سیستان بوده است و نشانه های آن در گاهشماری همه مرزهای ایرانزمین چون گیل و دیلم و کردستان و فارس... برجای مانده است!

جشن های ارمنستان هرآنچه که برجای هست، برابر با جشن های ایرانی است.

همچون " دیارن داراج (۹) " که ده روز پس از جشن سده برگزار می شود ، و در آن آتش افروخته می‌گردد . و شگفتا که درآتش افروزی‌کشیشان جای موبدان باستان‌رانگهداشته‌اند .

درجشن بزرگ " **باری گندان** " که آغاز بهار و نوروز است ، دیدارهای خانوادگی ،رفتن به باغ و بیابان سیزده بدر ، بازیگری های دختران و پسران و شیرینی و میوه . . . برجای مانده است . این جشن که بزگترین‌جشن‌های‌ارمنستان‌باستان‌بود‌با‌تمام‌رویاروئی‌کیش‌مسیحی درارمنستان ایستایی کرد (۱۰) مگر آنکه برخی از آئین‌ها و روزه های کیش تـازه را نیز در خود جای داد .

بخش نخست این واژه باری = نیک است و بهر دیگر آن ، گندان ، زندگی است و بر رویهم نیک شدن زندگی و شادی تن را می‌رساند ، و هردو بخش‌آن در زبان ارمنـی هنوز زنده است . و اگرچه از نام همین جشن که در زبان فارسی بگونهٔ " **برغندان** "درآمده‌است چیزی برنمی‌آید ، خود جشن چنانکه فرهنگ نویسان ایرانی گفته‌اند درست برابر با جشن ارمنی است :

" برغندان : ۱ـ جشن و نشاطی که در روزهای آخرماه شعبان کنند بـه سبب نزدیک شدن ماه رمضان ، کلوخ اندازان . ۲ـ شرابی کـه در جشن مذکـور خورند تـا بتوانند درتمام ماه رمضان ، از خوردن آن پرهیز کنند (۱۱) . "

در جشن های ارمنی نه تنها درزمان و چگونگی و چرائی برگزاری جشن همزبانی بـا جشن های ایرانی بچشم می‌خورد ، که در برخی واژه‌ها نیزهمگون و همانند است ، چون : باقلا خوران (۱۱) در باریگندان ، بزرگداشت روزهای آدینه (۱۳) ، خورانی‌خوران (۱۳) . گشت و گلگشت (۱۵) . . . .

. . . به افسانه های مادر بزرگان گوش فرادهیم : در ارمنستان از جانـوری بـه نام " هارالیز " (لیسنده) داستان می‌گویند که کف پای مردان را چندان می‌لیسیده است که آنان را یارای جنبش و فرار نباشد . . . و این هیاهو هنوز درجنگل های مازندران می‌پیچد که خرس ماده ، مرد را شکار می‌کند وبرای آنکه اورا یارای فرار نباشد کف پای اورامی‌لیسد تاخون از آن جاری شود . . .

. . . به روزگاران دور بنگریم آن روزها که در ارمنستان **آناهیت و واهاگـن و میهـرو استفیک و آرمازد** ستایش می‌شدند . . . و در ایران **آناهیتا و واهرام (بهرام) و مهر وارت‌و ارومزد (اهورامزدا)** !

اینهمه همبستگی میان چان مردمان این دو سر زمیـن بـه همبستگی امواج در دریا ی یگانه ای می‌ماند که پرخروش و با شکوه از ژرفنای دریا برمی‌خیزند و آوازخوان تن به بستر های دور دریا می‌زنند و آرام آرام بـه جان دریا بازمی‌گردند !

هراچیا آجاریان یکی از این امواج کوه پیکر است که همهٔ جان دریا را درنوردیـد و رهاوردی که باز آورد ، فرهنگ بزرگ ریشه شناس ارمنی او است . که بخشی از آنرا پیش از بازگشت به ارمنستان ، در ایران نوشت و خواننده خود بایستی که در بارهٔ بزرگی کار او و پایمردی و ایستائی وی در بانجام رساندن فرهنگ جاویدانش داوری کند .

***

ادیک مهرابی (**آرین**) جوان کوشنده و تیز بین ارمن که بگمان من روزی خود یکی‌از بزرگترین زبانشناسان خواهد شد ، در این رهگذر به بنیاد نیشابور پیوست ، و با موشکافـی و تیز بینی و نیز افتادگی و فروتنی تمام دوباره به کاری دست یازید که پیش از این‌نیز در درآن رنج آزموده بود ، و اگرچه خود در پیشگفتارش سرگذشت این دفتر را گفته است ، اما آنچه را که من می‌بایستی بیفزایم اینستکه وی هنگامی برگهای این نامه رامی‌نوشت‌که‌برای گذران زندگی روزها به‌کارهای سخت توان فرسامی‌پرداخت و شبانگاهان پیکرفرسوده اش بر روی انبوه نامه های فارسی و ارمنی خم می‌گشت . . . و از این رنـج آزمائـی ها در زندگی پژوهندگان‌جهان کم نبوده است .

خوشبختانه هنگامی این برگها بزیر چاپ می‌رودکه وی به آستانه زندگی زناشوئی‌پای می‌نهد و بایستی امید بست که این پیوند خجسته به باروری فرهنگی وی یاری کند !

در اینجا بایسته است که از **بارون هویک ادگاریان** که با نگرش وفرهنگ‌پروری ایشان این دفتر بچاپ می‌رسد و نیز از **ا . گرمانیک** ، پژوهشگرو نویسندهٔ سخت کوش ارمن که در ترجمه این پیشگفتار به ارمنی و نیز در همه کارهای بخش پژوهش های ارمنی یاور همیشگی بنیاد نیشابور است و از **سیمون‌خاچاتوریان که** واژه های ارمنی این دفتر را به خط زیبـا ی خویش نوشته است ، سپاسگزاری نماید .

بنیـــاد نیشـــابـور

فریدون جنیـدی

واهاگن روز از ماه سا همی ۴۴۷۶ ارمـن

آسمان روز از تیرماه ۱۳۶۳ هجری‌شمسی

۱ــ نگاه کنید به شاهنامه فردوسی ، درآمدن کیقباد به‌استخر :

پسر بد مراو را خردمند ، چار — که بودنداز او درجهان یادگار

نخستین چو کاوس با آفـرین — کی آرش دوم بد سوم کی‌پشین

چهارم کی ارمین‌کجابودنام — سپردندگیتی به‌آرام و کــا م

۲ــ نگاه کنید به شاهنامه فردوسی ، آغاز داستان بیژن و منیژه .

۳ــ همان دفتر ، پیش‌از رفتن خسرو به روم و یاری موسیل (موسس؟) ارمنی .

۴ ــ ارسرزمین کنونی ارمنستان در دفترهای بیگانگان همواره بانام اورارتو یاد شده زیرا که در سنگنوشته های آشوری این نام بدانها داده شده است . و نامـی کـه از سـوی بیگانگان و بویژه دشمنان برکشور دیگرنهاده می‌شده درست نیست ، چنانکه‌تازیـا ن به‌ایرانیان عجم (گنگ ، بی‌خرد) می‌گویند ، و ایرانیان‌خودراآزاده وایرمی‌نامند و از آن سوی آنان خودرا عرب می‌خوانند . و ایرانیان‌به‌آنان‌تازی‌می‌گویند ،ارمنیان ایرانیان را پارسیک و دیگر مردمان چهان را باربار می‌خوانند . باز آنکه‌همه‌ایرانیان پارسی و همه مردمان جهان بربر نیستند . روسیان به مردمان اتریش و دیگرسرزمین های همسایهٔ خود نمست (namesta)= کر، ناشنوا می‌گفتند . و این‌نام‌از سوی روسیه به ایران آمد و در زمان قاجاریان ایرانیان آن سرزمین را نمسا (namsā) می‌خواندند .

به همین روی چون اروپائیان به سنگنوشته های کاخ سارگون پادشاه آشوردست‌یافتند و نام ارمنستان را درآنجا " اورارتو " دیدند ، همواره همین نام را برای‌این سرزمین بکارمی‌برند . باز آنکه همین نام در سنگنوشته‌های داریوش بزبان بابلی ، اورا شتــو آمده است ، و چنین پیدا است که اگر آنان نه اوارتو [۱] بجای آشور ، ازراه بابل‌به‌این سرزمین می‌نگریستند اوراشتو را برای ارمنستان بکارمی‌بردند .

درسنگنوشته‌های آشوری‌این نام بگونه های اوروآتری ــ اوراتری نیز آمده‌است و چون آتر (ātar) بزبان اوستائی همان آتور پهلوی و آذر و آتش فارسی است (و هنوز نیز درکردستان بگونه آگر و آئر و آتر می‌آید) می‌بایستی که اورآتری ، سرزمین **آذراور** بوده باشد ، و آذر اور همان آتش همیشه سوز آتشکده آذرگشسب بوده است. چنانکه هنوز درنام اورمیه بخش اور برجای هست ، و چون کلیسای وانک (قره کلیسا) جایگاه دیدار بزرگ سالیانهٔ ارمنستان دربخش جنوبی آذربایجــان است می توا ن داوری کرد که در زمان های باستان این سرزمین تا پائین دریاچهٔ‌اورمیه کشیده‌شده بوده است . و چون این پیشگفتار را جای سخن بیشتر دراین باره نیست . گفتار را به دفتر دوم " داستان ایران " می‌افکنم .

۵ ــ آثارالباقیه عن القرون الخالیه

۶ــ ناوسارد درگذشته همراه نوروز درآغاز بار بوده است اماچون چند سده کبیسه سال های ارمنی فراموش شد به تابستان افتاد . همین جابجائی درماههای کردی وگیلان و مازندران نیز دیده می‌شود . برای آگاهی بیشتر به " زروان " ، سنجش زمان در ایران باستان نگاه کنید .

۷ــ هم‌اکنون دربنیاد نیشابور بردست دکتر محمد سجادیه ، نامه ای فراهم می‌آید که نگرشی ژرف به زبان ترکی کرده وهمانندی آنرا با زبانهای آریائی سنجیده است که در آینده نزدیک بچاپ خواهد رسید .

* در این دفتر همواره واژه‌های اوستائی بنام " زند " یا " زندی " آمده است .

۸ــ این شماره در زبان سانسکریت و زبان سمنانی نیز بهمین گونه خوانده می‌شود .

۹ــ امروز این جشن " درن دز " خوانده می‌شود .

۱۰ــ نگاه کنید به " اعیاد " کلیسای‌ارمنی " نوشته سکوبای بزرگ ارمنیان ایران آرداک ــ مانوکیان ، رویهٔ ۵۰ .

آنچه که درکتاب نامبرده بجز ازپژوهش دربارهٔجشن های‌ارمنی بیش از هرچیزبچشم می‌خورد ، هماهنگی‌هائی است که نویسنده میان جشن های ارمنی و ایرانی نمایانده است .

۱۱ــ نگاه کنید به فرهنگ معین زیر واژه برغندان ، برقندان ،وکلوخ‌اندازان ، ونیز فرهنگ برهان قاطع ودیگر فرهنگهای فارسی‌زیرهمین واژه ها .

دهخدا در لغت نامه افزوده است که این جشن از برکندان ارمنی گرفته شده است و دوشاهد نیز برای آن از نزاری قهستانی به نقل از: انجمن آرا آورده است .

رمضان می رسد ، اینک دهم شعبان است
می بیارید و بنوشید ، که برغندان است

و :

توجه گوئی درآخر شعبان　　　زده یک هفته طبل برغندان

۱۲ــ نگاه کنید به کتاب " اعیاد کلیسای ارمنی " رویهٔ ۵۳.

۱۳ــ همان دفتر ، رویهٔ ۵۴ ،

۱۴ــ همان دفتر ، رویه های ۶۱ و ۶۲.

۱۵ــ همان دفتر ، رویهٔ ۶۵.

پیشگفتار

خطا نموده‌ام وچشم آفرین‌دارم

پیش ازآغاز هرسختی ، دلپاکانه عرض میکنم ، که درتمام مدت زمان پنجسالی‌که سرگرم پژوهش و آماده نمودن این فرهنگ بودم ، پدید آمدن چنین فکری درمن ، کـه لابد نویسنده یا پژوهشگری هستم ، بسیار مرا رنج داده ، و با تمام توان بشدت بـا آن مبارزه کرده‌ام :

کاری که انجام گرفته‌است ، پژوهشی است دربارهٔ شواهدریشه‌ای‌وترکیبی‌واژه‌های دخیل درارمنی براساس فرهنگ ریشه شناسی یااساس اشتقاق زبان ارمنی آچاریان ، در متون زبانهای ایرانی . و بررسی وبازنگرشی است کنجکاوانه درمورد شناسنامهٔ واژه‌هـا که من آن را ادای وظیفه‌ای اجتماعی می‌پندارم :

امروز ، بسیاری‌ازادب‌دوستان ودانشجویان‌زبان‌وادبیات‌وزبان‌شناسی‌وعلاقمندان به ارمنی شناسی وایرانشناسی ، براستی بدلیل نبود چنین فرهنگی بصورت یکجا وگرد آمده ، دچار زحمت هستند .

دراین بین تاکنون ، آن احساس‌آرامشی را که از انجام هر چه دقیقتـر و کاملتـر آن می‌بایستی درخود احساس‌کنم ، بدست‌نیامده‌است :

باید اعتراف کرد که نیرو و توان لازم ، برای شروع و به‌انجام رسانیدن‌این‌قبیل کارهادرمیان بسیاری از آگاهان وروشنفکران جامعهٔ‌ارمنی ، به سبب تسلط برهردوزبان وجوددارد ، لیکن چرا این گونه کارها نبوده (اساسا" کم بوده است) جای گله و نا ــ خوشنودی است :

بخش بزرگی از این مسوٴلیت ، یعنی شناساندن هرچه بیشترجهاتی از تاریـخ واقعی وگنجینهٔ غنی فرهنگ ارمنی‌به دیگر تیره های ایرانی ، بر دوش دانشجـویان و گروههای ادبی و کانونهای فرهنگی زیادی که دراین راستا مشغولند ، قرارمیگیردکه‌امید است که این کار ، باهمهٔ کاستی هایش، بتواند تشویقی دیگر برای چنین حرکت‌هایـی باشد :

از جهتی دیگر، عموما" هرتحقیقی باتوجه به سیرزمان و افزونی آگاهیها و بالا رفتن دانش اجتماعی وطبعا" اشخاص، الزاما "درپاره‌هایی از زمان، از مقبولیت‌وتازگی برخورداراست. وهرچه زمان می‌گذرد، تحقیقات‌حاصله‌نیزباکسب‌تجربیات‌مانده‌هایی ازگذشته، از مرجعیت وسندیت بیشتری برخوردارمیگردند؛

چنین‌قاعده‌ای دقیقا"با این کارصدق‌میکند. پنجسال پژوهش پراکنده‌ونه‌آنچنان منظم، برای بوجود آوردن اثری تحقیقی، آنهم دراین رشته، براستی‌اندک‌است. زیرا زبان شناسی وبویژه ریشه‌یابی واژه‌ها وتعیین اشکال اصیل وقدمت آنها، فلسفه پیدایش ورمز تشکیل هریک واژه، که تازه تکاتک اینها، همبستگی ژرفی با اوضاع و احوال‌زمانه، جهان بینی، روحیات، وشیوهٔ زندگی، برداشتها وتاثیرات اقلیمی گروههای انسانی دارد، کار را بسیار سنگینتر کرده‌است؛

ازهمان آغاز درمی‌یابیم که برای شکافتن هسته‌های‌گفتار وسخن، نیازمند آگاهی همه جانبه‌ایم، تا با کمک آن، درجهت پی بردن به مسأله، موضوع راشناخته، سپس حتی‌الامکان بادیدی کنجکاوانه وعلمی وغیر مغرضانه مطلب را روشن ساخت.

آوردن شواهدی‌دراین باره، مطلب راگویاترمی‌کند.

ترکیباتی چون " پیاده رو" " پرواز" "آسانسور" و " زیرزمینی" را می‌خواهیم بشکافیم. برای شناخت پیاده رو، ابتدا مقابل این واژه یعنی سواره رو، بمعنی‌خیابان درذهنمان پدیدمی‌آید، و مطابق معمول پس از چند بار تکرار درذهن، بخوبی متوجه دو بخش " پیاده" + " رو" میشویم. پیاده را درهمان دقایق‌نخست‌تشخیص میدهیم، بخش دوم " رو" را نیز، چون از آن ریشه، واژه‌های رو = برو (امر)رفتن‌وبرویدو غیره را درخاطر داریم، بالاخره پس‌از اندکی شناخته وترکیب را معنی می‌کنیم. آری آسان بود؛

اما " پرواز" ، دراینجا اگر بخواهیم، باهمان سادگی تفسیرکنیم، چنین میشود. پاره نخست (پر) + (واز) سپس پر را (بال و پر پرندگان) دانسته، اما دربارهٔ‌پاره دوم، درمی‌مانیم. هیچ اشتقاقی از آن را بیاد نداریم. شاید درمقایسه آن را با (واز کردن = باز کردن) مربوط‌کردیم. همانطور که درنظر عامه مردم چنین است.

دراینجا توجیه وتفسیر، ظاهرا"درست است. چه برای پرواز (کردن) هم پر لازم است و هم گشودن آن ، ولی آیا براستی این واژه ریشه یابی شده؟ ؛

مسلما" خیر، چرا که معنی دقیق پرواز درکهن ترین متون ایرانی، ازجمله اوستا (کتاب مقدس و دینی زرتشتیان) بگونهٔ Pairi(Para) $\sqrt{Vaz}$ آمده ومیشود. " به دور یا به دور پرواز کردن" . پس می بینیم که روشنگری ما با معنی اصلی چقدر فاصله دارد. واصلا" تصور وبرداشت آفرینندگان این کلمه از آن زمان تا به‌امروزچگونه

است ، که ممکن است بسیاری از این قبیل اشتباهات درفرهنگها وجود داشته باشد ، که هست :

چرخ زدن پرنده و جستن آن درآسمان ، درذهن پیشینیان آنان رادرساختن چنین مفهومی رهنمون والهام بخش بوده است .

حتی بخش دوم ، خود بصورت (vazaiti) یعنی (پرواز میکند)است ; و این همان است که بیگمان تنها در گیلکی بصورت (vaz) وجود دارد .

گیلکی vaz = جستن ودرضرب المثلهای گیلکی vaz یعنی (دو ــ دویدن) و واژه های ایرانی وزش ــ وزان و مصدر وزیدن ، پهلوی وزیتن =vazitan ازهمین شکل است ، که بگونه خویشاوندی درزبان ارمنی (vazel = مصدراست . یعنی دویدن روان شدن ــ حرکت کردن . بخش نخست هم یعنی دور ــ گرد . (رجوع کنید بـه واژهٔ آپسپارل) درهمین مجلد :

از اینها نتیجه می‌گیریم که برای بررسی دقیق ودرست . لاجرم به گذشته و تمام یادگارها وشواهد آن نیازمندیم ;

اما واژه " آسانسور " که فرانسوی است ، آیا این را هم میشود ، همانند دو تای دیگر مقایسه کرد . و آیا آنچنانکه بعضی (عوام) می پندارند ، از (آسان) + (سر) = سریدن ــ لیز خوردن است .

باز دراینجا می‌فهمیم که آگاهی های ماکفایت نمی‌کند . این موضوعی جدی است کهاگر ، درزبان شناسی به‌حداقل‌اطلاعات دل خوش کنیم ، بازنده خواهیم بودوبسیاری ازلغات ، شاید برای همیشه نامکشوف بمانند :

نمونه آخر ، یعنی واژهٔ ترکیبی " زیرزمینی " اگر چه این‌ترکیب ، متشکل‌ازدو پارهٔ روشن (زیر) + (زمین) + (ی) نسبت است . اما مراد ازآن چیز دیگری است .ودقیقا" همین جا است که فرد پژوهشگر علاوه برمعلومات درخور پژوهش ومطالعات سیستماتیک باید به بسیاری از ویژگیهای دیگر پدیده‌ها نیز آشنا باشد :

آری ، زیرزمینی دربرخی گویش های ایران ( ) هویج راگوینـد . و روسگری این مطلب ، نیازمند دانستن مقداری فلسفه است . چون بخش خوراکی گیاه هویج ، (ریشه اش) زیرزمین می‌باشد .

این موضوع عینا" درزبان ارمنی مصداق دارد . چرا که درزبان ارمنی نیز چغندر، که آنهم قسمت خوراکیش (ریشه اش) در زیرزمین‌است ، (تاک = tāk) یعنی (زیر یاته) ، واین میرساند که زیرش خوراکی‌است ;

بدین صورت مسلم می‌گردد که درپژوهش پیرامون‌کلمات ومعانی آنان ، چیزی که جدا " می‌بایستی ازآن خودداری گردد همان‌تفسیرات قیاسی است ، واین همان برخورد

غیرعلمی (و گاه مغرضانه) است که پیشتر به آن اشاره شد .

هم‌چنین تمامی بحث هایی که پیرامون نکته ای‌صورت‌میگیرد ، برای‌آنکه از اهمیت علمی‌برخوردار باشند وازنظر محققان بی‌نظرجهانی موردتائیدوتصدیق‌قرارگیرندالزاما" می‌بایستی برمدارک وشواهد بسیارقانع کننده‌ء علمی ومنطقی استوار باشند .

نمونه هایی از این موارد آموزنده خواهد بود .

درنیمه‌ء دوم قرن گذشته ، درنشستی از زبان شناسان جهان ، زبان شناسی تـرک ادعامیکند ، که اولین زبان جهان ، ترکی بوده‌است وبرای اثبات ادعای خودمیگوید :

چون ترکان نخستین ملتی بودند که آفتاب رادیده ونامگذاری کردند (به‌عنوان اولین پدیده‌ء چشمگیر وبا اهمیت) !! بهمین دلیل !! تمام زبانها از ترکـی مشتـق شده‌اند :

جای بسی شگفتی است که این طرز تفکر تا بامروز علیرغم گذشت سال های زیـاد هنوز ازجانب بعضی محافل ترک جدی‌گرفته میشود وحتی مدعی اند که بسیاری از ملـل آسیایی ترک اند و طبعا" زبانشان هم‌ترکی است .

به مدارکی دراین مورد توجه کنید :

(یکی او مورخان ترکیه بنام " طغان " چنین نوشته است . (۱)

" هوریان .همانند. شومریان وایلامیان از ترکان نخستین اند "

علی کمال مورخ دیگر ترک ، دولت اورارتو را " ترک و تورانی " نامیده‌است : (۲)

دیگر از مورخان ترک بنام " گون آلتای " ضمن بحث پیرامون اقوام ترک چنیـن نوشته است :

اقوامی که در شفق و طبیعه‌ء تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند ، شومریان ،سوبارها هوریان ، ایلامیان ، کوتیان ، کاسیان ، میتانیان وهستیان از این گروه‌اند . ولی‌اکدیـان آشوریان ، آرامیان ، یهودیان وسامیان محتمل است ازاین گروه باشند : (۳)

کرزی اوغلو ضمن‌انکار تعلق سکائیان به گروه هندو اروپایی بویژه ایرانی ،همانند دیگر مورخان پان تورکیست ، آنان را ترک خوانده است :

---

togan Z.V. Umumi turk tarihine girls

Ankara 1946.P.73.74

Ali Kemal, Erzinkan, istanbul, 1932.P.12

Gun ALTAY SemSeddin, turk tarihinine ilk devirlerinden yakin şark elam ve

Mezopotamya Ankara 1937.S.116.117.

مورخان پان تورکیست ، مادهاوپارتها وکردها رانیز ترک دانسته‌اند .

کرزی اوغلو درکتاب خود زیرعنوان (ازهرجهت که بنگریم کردان‌ترک‌اند) که‌به سال ۱۹۶۴ در آنکارا انتشار یافت در پیرامون کردان به بحث پرداخت ونوشت :

" کردان از جمیع جهات ترک اند . و این نکته که کردان از جمیع جهات (!!) ترک اند ، واقعیتی‌است‌روشن وانکار ناپذیر همانندآنکه بگوئیم دو ضرب در دو(۴=۲×۲) میشود چهار : (۱)

و این درحالیستکه تمام دانشمندان جهانی ازجمله دیاکونوف (۲) گرانتوفسکی(۳) و مانوئل زلالیان (۴) ، متفق القولند که مادها وکردان منشاء ایرانی دارند .

" مانوئل زلالیان میگوید : "

هرجا که محققان اروپایی درتشخیص قومی عاجز ماندند وآنان راغیرسامی وغیر هندو اروپایی نامیدند . مورخان ترک بی‌اندک توجهی به مفاهیم نژادی و جغرافیایی دست تجاوز و تطاول دراز کرده وبا تردستی و زرنگی آنان راترک نامیدند :) (۵)

و اینها نمونه های بسیار واپسگرانه و نفرت انگیزی هستند ، که درطی تاریخ‌بشری همواره برمشکلات‌وپیچیدگیهای معمول‌درکلیهٔ‌زمینه‌های‌پژوهشهای‌علمی‌سنگینی‌کرده‌اند . که سرمنشاء تمام آنها همانا دیدگاه غیرعلمی است وبس که آنان را به آنچنان درجه‌ای ازتعصب کور ناسیونالیستی میکشاند که یکباره منکر تمام واقعیات نیزمیشوندوبازگوکردن آنان برای حتی نوزادان شیپور بیداری است نه لالائی خواب :

Kirziog, Lu,M. Fahrettin, Her bakimdan turk olan kurtlar , Ankara 1964.S.5.

ای . م . دیاکونوف . تاریخ ماد . ترجمه‌کریم کشاورز . بنگاه ترجمه ونشرکتاب . تهران . ۱۳۴۵ صفحه ۸۵ .

---

istorria, Iranskoqo, qosudorstva i kultury Editors.B.G. Gafurov E.A. Grantovsky
M.S Ivanov Moskva 1971. Str. 286

از دانشمندان برجسته ارمنستان شوروی . مترجم .

ازکتاب آذربایجان واران ، آلبانیای قفقاز . ص ۱۰۵–۹۸ .

در بارهٔ این فرهنـگ

بگمانم پاره ای از خوانندگان دراین اندیشه باشند ، وبخواهندبدانند ،کهچگونه این کار آغاز شد و چه انگیزه ای مرا وادار به پژوهش کرد ، و یا چراانجام‌اینکارسالها بدرازا کشید ودیگر . . .

برای پاسخ به چنین پرسشهائی نخست باید بگویم ، در سنین نو جوانی غفلتا" متوجه شدم که برخی جملات ویامقداری از صحبتهایم درخود دارای کلماتی هستندکه همین ها را فارسی زبانان نیز عینا" ویا باکمی تغییر بکارمی‌برند . همچنین‌توجه‌داشتم که برای برگردان بعضی صحبتها بدوستان فارسی‌زبانم ،برای‌ادای منظورکلمات‌مشترک دربین دو زبان کار را آسانترمی‌کنند :

از آن روزها علاقمند شدم و خواستم که شمارش کامل آنها را به یک ترتیبی بـه چنگ بیاورم کلماتی که آن روزها این علاقه را در من جرقه زدند ، کلماتی بودندچون دشوار (به ارمنی دژوار) پنیر (پانیر) ــ سخت (خیست)ــ هنگام (آنگام)ودیگر. . .

دوم اینکه اگر چاپ این کتاب سالها بدور افتاد ، جای بسی‌خوشوقتی‌است ،زیرا چند سال پیش‌آنزمان که هنوز چند ماهی از بیداری ورشد علاقه‌ام به‌اینکارنمیگذشت، باردیف کردن چند صدتایی از همین واژه‌ها درکنارهم وبا آوردن اندک توضیحی‌برای هریک وحداکثرتطبیق آن با یکی دو واژه نامه ایرانی و ارمنی بخیال‌خودکاررا به‌پایا ن بردم . ومیخواستم آن را هرچه زودتر انتشار دهم . غافل ازاینکه نود درصداز مطالب اشتباه بود ومقایساتی هم که صورت گرفته‌بود ، بیشترشان ناکافی‌وسطحی‌بود .

امادیری نگذشت که تصادفا" دریکی از روزها تابلوی‌فرهنگستان‌زبان‌ایران‌توجهم راجلب کرد . روزدیگر با این امید که درآنجا ارزش کارم را خواهند سنجید همراه بـا دفترم وارد شدم . خلاصه مطلب اینکه پس از چندروزقرارشد به‌عنوان پژوهشگرپیمانی اینکار را دنبال کرده وپس از اتمام آن را برای‌تصحیح وسپس چاپ تحویل دهم .

پس از سه ماه دوباره خوانی وهم‌چنین بالابردن‌سطح دانش بدلیل‌وجود مدارک کافی دراین باره آن را باخوشحالی زیادی‌تحویل داده وبه امید چاپ نشستم :

البته ناگفته نماند که دراثنای پاکنویس و آماده نمودن فرهنگ هر بار که‌به یکـی ازمسئولین امور برای مشورت و راهنمایی شدن رجوع میکردم ، همیشه با سـردی و بـی حوصلگی مواجه میشدم تا جایی که براستی کار به این‌جا کشید ، که خوشبختانه امـروز پس از سالها تامل ومطالعه درمورد هرکلمه وترجمه موفق آن‌ازمتن‌ارمنی ، فرهنگ‌حاضر که‌اصلا" قابل مقایسه بافرهنگ چند سال پیش نیست باکیفیتی نو بچاپ رسد .

درفرهنگستان درحالیکه هیچ خبری از چاپ ورسیدگی به اینکار نبود ، آگاه شدم که اگر هم اینکار روزی انتشار یابد ، حالا بهرشکل ناقص وفقیرانه‌ای قطعا "هیچ نامی‌از نویسنده بروی جلد آن نخواهد بود وشاید درپیشگفتار اشاره‌ای به‌پژوهشگرآن بشود.

برعکس قضیه اگر نام‌خود را بروی جلد فرهنگ میدیدم ، باتوجه به‌روحیه‌جوانی آن روزها ولذتی که دست میداد واقعا " چه‌ها که نمیکردم . اما اکنون بدور ازآن‌روحیه میگویم که خوشبختانه نه فرهنگی پرازاشتباه چاپ شد ونه نامی ازمن برده شد !

درسالهای اخیر پس از یکدوره دلسردی وناامیدی‌که دیگر هیچکس از آن صحبت نمیکرد وبرای برخی موضوع دست اندازی گشته بود ، ازطریق مقاله ای در مورد زبان شناسی که درآن اشاره ای هم بیکی دولغت ارمنی شده بود با **آقای فریدون جنیدی** آشنا شدم که این آشنایی مرابسیار خرسندکرد . ایشان با توجهی دقیق به موضوع وپذیرفتن تازگی مطلب و این که آشنایی به زبان ارمنی درمطالعات زبان‌شناسی‌ایرانی اهمیت دارد ، برای ادامه‌پژوهش وبازنویسی دیگربار این فرهنگ مراامیدوارکردند ؛ و اگرامروزاین فرهنگ بااین گنجایش وکیفیت بدست خوانندگان می‌رسد ، همه مدیون علاقه وپیگیری وتشویق وهمکاری وهمراهی ایشان است و نیز دراین راه از نزدیکترین وپیگیرترین مشوقانم که بی شک **پدر ــ مادر وعمویم** می‌باشند بخاطرآن بنویس بنویس گفتنهایشان صمیمانه تشکرمیکنم .

اندکی درباره تاریخچهٔ زبان‌شناسی وزبان ارمنی

باتوجه به کثرت زبانهای دنیا ، که رقمی بیش از دوهزارراتشکیل‌میدهد ،بسیاری ازهمین زبانها ، به‌دسته یاگروههای زبانی تقسیم‌بندی میشوند .

زبان ارمنی نیزبعنوان یکی از زبانهای زندهٔ دنیا ، که‌قدمتی چندهزارساله‌دارد، بیشک بیکی ازاین گروهبندیهامربوط میشود ، اما این دسته بندیها درآغاز ، یعنی قرن هیجدهم ،زمانی‌که هنوز زبان شناسی درمراحل مقدماتی ،واولین‌گامهای‌خودرا برمیداشت بهیچ وجه قانع‌کننده ومستندنبودند ،وزبانهابراساس تقسیم‌بندی‌جغرافیائی‌گروهبندی میشدند وحتی بسیاری از آنان ناشناس مانده بودند :

بدین ترتیب تقسیم بندی جغرافیایی زبانها ، محدود به پنج خشکی جهان‌می ـ شد. این ضعفها واشتباهات ، ازهمان آغاز قرن نوزدهم میلادی ، هنگامی که زبان شناسی واردمرحلهٔ نوین شد بکناری نهاده شده دراین قرن دسته بندیها ،گروهبندی های گوناگونی‌عرضه شدندو ازهمین زمان ، ارزش تقسیم بندی جغرافیایی در ردیفهای بعدی قرارگرفت :

دراین قرن همچنین پژوهش درمورد زبانها ولایه های زبانی چون ، ریشه ،کلمه ، بخشها واشکال دستوری وجهات دیگر ، تاثیر درخشانی داشتند ، یعنی زبان شناسان فهمیدند که در بسیاری از زبانها ، کلیات وارتباطاتی هستند که پیش از آن ، در نگاه اول گمان میشد که این زبانها ، نمی‌توانند با همدیکر دارای شباهتی باشند .

با یافتن این شواهد ، تاکید بیشتری بر ریشه‌ها واشکال دستوری‌انجام‌گرفت .

در درجهٔ‌اول پژوهش ومقایسهٔ زبانهای هند ـ اروپایی رونق‌گرفت . محققین با مقایسه زبانهای یونانی ، لاتینی ، سنسکریت ، روسی ، آلمانی و چند زبان دیگر ، که‌از دیرباز محور تحقیقات زبان شناسی قرارگرفته بودند ، پی به این مسئله بردند . که‌در میان اینان ریشه‌ها واشکال دستوری دریک حالت کلی ازلحاظ اشتقاق هستند .

مثلا" (مایر = Mayr) به زبان ارمنی مادر ، روسی Matb ، فارسی Madar = مادر ، لاتینی ماتر Mater یونانی Meter = مترآلمانی Mutter یا واژه Tasn (رقم وعدد ده به ارمنی) روسی ec Tb فارسی‌ده ، لاتینی decem یونانی دکا = deca و غیره .

همچنین درچارچوب همان محور کلی ، واژه KOV درزبان ارمنی بمعنی گاو که دربسیاری از زبانهاگسترش یافته است . با آهنگهایی نردیک وجوددارد . چون :

سنسکریت gāus ، زند gɣuš = گاو ـ گاونر ـ فارسی ، گاو ـ پهلوی go ـ

کردی gā (گاونر) افغانی قوا = va لا) . استی yog – gāg ، بلوچـــی gok
هندوستانی go ازطرف دیگر در زبانهای اروپایی ، به آلمانی kuh- هلندی koe– آنگلو–
ساکسون cū انگلیسی cow– روسی rob(چارپا) چکسلواکی hovado(چارپا) ایرلندی
قدیم bo آلمانی علیای قدیم cău-kuo

با این چنین شیوهٔ تطبیقی محققان موفق شدند ، برابرهای صدایی (واکها) را درمیان بسیاری زبانها راکشف کنند : مثلاً" درمقایسه تاسن = ده ارمنی با زبانهای یاد شده ، توانستند میان "ت " ارمنی با Д روسی و " d" لاتینی و " d " یونانی برابری ویگانگی مشاهده کنند :

درسایهٔ همین قوانین یاقواعد تغییر واکها ، زبان شناسان موفق شدند ، همین حرف " s" رادر " tasn " ارمنی در روسی نیز " c " مشاهده کنند (۲) ، کەدریونانی ولاتین به " k " درآمده است و ازهمین جانتیجه گرفتندکه یک شکل‌کلی (ریشه‌ای) بوده است که درآن k وجود داشته است کەنمایندهٔ آن در ارمنی و روسی " s "میشود .

باپیدایی محورهای کلی موجود درمیان زبانها سرفصل تازه‌ای‌درپژوهشهای‌زبانی گشوده‌شد . بااین کشفها ، شیوهٔ‌تطبیقی تاریخی شروع شدکه احترام ومقام این پدیده ازآن بنیانگذار آن ، " **الکساندرکریستافریچ وستاکف** " می‌باشد .

بنیانگذار همین شیوه در زبان‌ها هندرواروپایی " **فرانتـس بوپ** " و در زبان‌های اسکاندیناوی "**راسموس کریستیان راسکی** " و درزبانهای آلمانی "**یاکف‌گریمین**"میباشد.

دراوایل قرن گذشته ، زمانی که زبان‌شناسی مقایسه‌ای‌ابداع نشده بود ،تنی‌چند ازشرقشناسان‌اروپایی ، مانند پترمان ، وندیشمان ، گشه goshe وغیره‌باتحقیق درمورد زبان ارمنی ، نشان دادند که این هم یک زبان هند واروپایی است . لیکن بغلط آن را یکی از زبانهای فرعی ازشاخه هند وایرانی دانسته‌اند .

این نظریه نادرست اخیراز جانب دیگر زبان شناسان چون مولر ، پل .د .لاگا رد ودیگران پذیرفته شد ، تادرسال ۱۸۷۵ زمانی‌کەاثر Die Grundlage der Armenisehen sprache im kreise der indogermanisehen sprachen: موقعیت‌زبان‌ارمنی‌درشمارزبان های هند و اروپایی " انتشار یافت .

پیش از این هیچ کار باارزش وقانع کننده‌ای صورت نپذیرفته بود ، انتشار این‌اثر زبان شناسی ارمنی را وارد مرحلهٔ تازه‌ای نمود . این زبان‌کەتاآن‌زمان‌یک زبان‌آریائـی

۲– قابل توجه است بدانیم کەهمین صدادرلهجهٔ سمنانی " س" است و رقـم ده نیز دس‌می‌شود دس که به‌صورت ارمنی شباهت بسیار دارد .

پنداشته میشد ، پس ازآن یک زبان مستقل ازشاخه هند واروپایی بشمارآمد . در میان - واژگان ارمنی تفاوت عظیمی حاصل میگردد :

دراین اثرهوبشمان ، بادرنظرداشتن قواعد و اصول قانون تغییرواکها ، با شیوهٔ درست توانست لغات بومی (اصیل) از ریشه‌هند واروپایی را از لغات گرفته شده‌ازدیگر زبانهاراروشن سازد ، لغات اصیل‌ارمنی‌وواژگان گرفته شدهٔ‌آریایی تقسیم‌بندی‌میگردند هوبشمان این نتیجه گیریهارا بایک سری پژوهشهای ارزشمندتائید کرد :

بنابراین می‌بایستی‌تمام کوششهای دانشمندان‌پیشین‌ازنوبررسی‌گردند . آجاریان درقسمتی از پیشگفتارش میگوید :

" هوبشمان اینکارراتاحدودی درمقالهٔ‌بالا ، سپس بشکل اصولی‌تری‌در "مطالعات ارمنی " Armenische studien " آن را انجام داد " .

مبارزه بین دانشمندان پیشین وهوبشمان آغازشد . لاگارد و مولر (اگر چه باهم توافق نداشتند) ازخرابه‌های دانش‌کهن پشتیبانی مینمودند . این مبارزه سرانجام با مغلوب شدن طرفداران نظریهٔ کهن پایان یافت .

پژوهش درمورد زبان ارمنی را پس‌از هوبشمان بسیاری از نمایندگان زبان‌شناسی ادامه دادند .

دراین میان بویژه نام پروفسور " **هراچیا آجاریان** " عضو آکادمی علوم ارمنستان شوروی از شهرت بسیاری برخورداراست :

تاقبل از سال ۱۹۵۰ میلادی ، بسیاری‌اززبان شناسان ارمنی ، مانندآ .غریبیان گ .سواک وحتی ادوارد آقایان (۱) ، کورکورانه ازتئوری غلط " مار " زبان شناس روسی پیروی میکردند . اوعقیده داشت که زبان ارمنی ، زبانی‌است که نتیجه یکنوع اختلاط‌و امتزاج از دو زبان هبتی ـ هندواروپایی تشکیل شده است . بگفته‌ای دیگر ، این زبان ، نقطهٔ‌تلاقی دوزبان نژادهای یادشده گمان میشد ، درحالیکه چنین‌زبانهایی‌اصلاوجود ندارند ، زیراطبق نظریه‌های پذیرفته علمی دراین حالات یکی‌از زبانهادرمسیر زمان پیروز شده‌ودیگری همراه باغنی‌ساختن زبان غالب ازبین میرود .

اگرچه این درست است‌که درزبان مذکوربسیاری لغات بیگانه و واژه‌های زبانهای محلی وجوددارد وطبعا " هماهنگی و خصوصیات کلی‌نیزباآنهامیباشد ، کهاین‌هماهنگی به‌ویژه بازبانهای قفقازی وایرانی مشهوداست . لیکن اینها ریشه‌ای و ازمبداء نبوده و نتیجهٔ خویشاوندی نوع اول‌این زبانهانیستند . چرا که برخوردهای تاریخی ،مهاجرت هاودیگرتاثیرات به‌تنهایی نمی‌توانند دلیل بر رد عدم استقلال این زبان در بین

۱ـ ایشان امروزهمراه باتمام محققین دارای چنین عقیده‌ای نیستند .

زبانهای خویشاوند هند و اروپایی باشد ، واین حالات راباید کلیات وخصوصیات مشترک نوع دوم نام نهاد . و درپژوهش درآن باره ، ماشاهداشکال بسیارکلی وعمده میشویم .

این کار را چهرهٔ برجسته زبان شناسی ارمنی وجهان ، **هراچیا آجاریان** ، با افزودن لایه‌های زبانی مطابق با زبانهای هند و اروپایی شامل لغات ــ بخشها واشکال دستوری به اثبات رسانید .

بدین ترتیب در پایان زبان ارمنی ، درشاخهٔ شرقی زبانهای‌هند ــ اروپایی به عنوان زبانی مستقل که درخویشاوندی نزدیک با زبانهای اسلاوی میباشد ،قرارگرفت .

اماچگونه‌می‌توان پذیرفت که زبان ارمنی ، نه یک زبان ازدسته زبانهای ایرانی‌یا غیره‌است ، وخویشاوند زبانهای اروپایی است واصولا" این طبقه بندی بر چه مبنایی استوار است . نخست باید درک کرد که اساس و پایهٔ خویشاوندی‌میان‌زبانهارا جوانب دستوری وریشه‌ای تشکیل میدهند و کلیت زبانهای خویشاوندراخانواده‌زبانی‌می‌گویند .

زبانهای موجود در یک خانواده یادستهٔ زبانی ممکن است درارتباط و همبستگی کم یازیادی باهم باشند ، واین موضوع نمی‌تواند خویشاوندی‌این زبانهارامنتفی‌سازد . وتنها می‌تواند رقم واندازهٔ مشخص کلیات‌واژه‌ای‌ودستوری‌رابیان‌وبامیزان خویشاوندی را بازگو کند . مثلا" زبانهای روسی واکرائینی شباهتها وجوانب کلی دستوری وواژه ای بیشتررا دارا هستندتاهمین زبانها با زبان هندی ، امااین دلیل آن نمی شود که این زبانهاهیچ خویشاوندی با زبان اخیر ندارند ، بلکه باید چنین توضیح داد که میزان خویشاوندی دو زبان فوق باهم بیشتراز نسبت خویشاوندی با زبان هندی است . (۱)

البته امکان بسیار دارد ، که درمیان چند زبان ، ازعمومیت‌های واژه‌ای‌ودستوری نوع دوم وجود داشته باشد .

مثلا" : واژهٔ (ترکیب) gāvāzān در ارمنی بمعنی عصا ــ چوبدست ، gāvzan فارسی (چوبیکه با آن گاو را بزنند یا برانند) یا آخور (طویله) فارسی ، که در ارمنی ، میشود آخور āxorr و اما آبگینهٔ‌ایرانی بمعنی شیشه را که درارمنی بشکل apāki در آمده است چگونه بایدتوصیح داد ؟

روشن است که gāvzan ازترکیب gāv= گاو + zan (ریشه‌زدن‌ــ راندن)ایرانی

۱ـ ودرست ازهمین رو است که شاخه های زبانی‌یکدسته یاخانوادهٔ زبانی‌را تشکیل میدهند . به این ترتیب دسته زبانهای هند ــ ایرانی را کلیه زبانهایی تشکیل‌میدهند که درارتباط ریشه‌ای وهمبستگی دستوری نزدیک بهم قراردادند ، که میزان آنهانسبت بهم بیشتراست تازبانهای خانواده‌های هند اروپایی برای آگاهی بیشتر باید دانست که زبانهای خانوادهٔ هند وایرانی از قرار زیرند .

است که‌بگونه‌ٔ آماده به زبان ارمنی رفته‌است . درحالیکه بخش اول این ترکیب همانطور که بیشتر اشاره‌شد ، ازکلمات بومی و اصیل ارمنی‌است . یا آبگینه که پاره‌ٔنخست آن‌آب است ، درست مانند عربی ماویه که میشود آینه ، آنهم پارهٔ اولش ma که‌میشود " آب " بخش دوم هم بگمان میشود مانند و شبیه ، چه شیشه همانندآب صاف و شفاف‌مینماید .

ویا آخور که ریشهٔ آن xvar است یعنی خوردن که در ارمنی چنین ریشه‌ای می شود " utel " و طویله را عموما " gom گویند .

اینجاست که به‌عظمت کار زبان شناسانیکه در تحقیق زبان‌ارمنی ، و در تمایز حقیقی واژه های ماخوذ و بومی زحمت کشیده‌اند ، آگاه میشویم . خود آجاریان برای اثبات همین موضوعات علاوه برمطالعهٔ دقیق بسیاری متون و فرهنگهای ایرانی چون شاهنامه ، فرهنگ جهانگیری ، برهان قاطع و بیش از ۱۵۰ اثر فرهنگ ازدیگر زبانهای اروپایی ومطالعهٔ فرهنگ آشوری ــ روسی ،و روسی ــ آشوری وفرهنگ‌قاموس‌عربی‌وترجمه ترکی آن ، مجبورشده است که بیش از ۹۰۰ متن کهن ارمنی را که از قدیم به یادگار مانده اند و بیش از ۱۰۰ اثر از متون جدید ارمنی را که کلیه متون شامل فرهنگ ها نشریات ــ مقالات ــ تاریخ ــ خاطرات ــ وصیتنامه‌ها ، مقالات ، فرهنگ های خطی ، دست نوشته‌ها ــ تاریخ الهیات ــ قطعات‌وکتابهائی درمورد ادبیات ، ادبیات‌عامیانه مردمی سفرنامه‌هاــ دیوان اشعارــ دادنامه‌هاــ قانونامه‌هاــ سخنرانی های مختلف . انجیل وبخشهای گوناگونش ، کتابهای مذهبی ــ تفسیرات کتب مذهبی ، رسالات شاگردان مسیح ــ فرهنگهای گیاهشناسی وفرهنگهای داروئی و پزشکی‌اعترافات ــ رسوم وآئین هاــ اوزان و اندازه ها ــ سرگذشت روستاها وشهرها وتاریخ پادشاهان ارمنی ــ اشعار کلیسائی وبسیاری دیگرازاین قبیل متون ، را مطالعه کند . **آجاریان به تنهایی تحمل این دشواریها رانموده است . تابتواند دلائل استواری را هم از لحاظ واژه ای‌و هم دستوری در قرار دادن این زبان درمکان و جایگاه واقعی خود به‌اثبات رساند .**

درپایان تلاشهای دانشمندان پیشین وپژوهشهای طاقت فرسای بعدی بود که با آوردن ۱۴۱۱ کلمهٔ (گرفته‌شده) درزبان‌ارمنی‌اززبانهای‌ایرانی ، آجاریان توانست جمع بندی تمام تجربیات و شواهد گذشته بامطالعات‌خودباذکربالاترین‌وچشمگیر ترین رقم واژگان گرفته شده ازایرانی‌را مشخص کند . ومیتوان به‌جرات گفت که تا سال های دراز آینده هیچ اثری تحقیقی دراین رشته نخواهد توانست بااین اثر پرارزش برابری وقیاس شود .

ترتیب استفاده‌از این فرهنگ

برای پژوهش درمورد هر واژه دراین فرهنگ ۴ بخش کلی و گاه پنجمی در نظر گرفته شده است .

۱ــ دربخش نخست ، دریک خط ابتدا صورت ارمنی‌واژه‌گرفته‌شده ازراه زبانهای ایرانی آورده‌شده ، سپس برای دانستن آهنگ دقیق هریک واژه ، آن را با حروف آوا نوشت لاتین (معمول در زبان شناسی) و خط ارمنی برای خوانندگانی که‌ارمنی‌میدانند ذکر کرده‌ایم .

۲ــ دراین بخش بسیاری از واژه ها ، با عنوان اینکه کلمهٔ یاد شده در زبان وادبیات نوین ارمنی رایج است یاخیر ، وهمچنین با آوردن چند ترکیب بامعانی‌اصلی ومجازی کنونیشان خواننده را به سیرحیات وچگونگی بقا وانعطاف آن درزبان ارمنی از دیرباز ، که درغنا بخشیدن وبی نیاز ساختن این زبان در پدید آوردن مفاهیم تازه بسیار سودمند افتاده اند ، توجه داده میشود ؛

آنگاه اشکال بهره گیری از واژه ، با ذکر حالات صرفی ودستوری ، در متون کهن آغازمیشود . این قسمت از فرهنگ گاه کامل و گاه به اختصار (بنا به تشخیص مترجم) آورده می‌شود ، که اهمیت آن ازنقطه نظر تاریخی‌وموقعیت اجتماعی زمان به عاریه در آمدن آن است .

این بخش پراهمیت ازفرهنگ ، نتیجهٔ تحقیقات شخصی‌آجاریان‌است‌که‌برعظمت ودشواری اینکار آنگاه پی‌می‌بریم ، که بدانیم برای یافتن شواهد کهن واژه‌های دخیل آجاریان مجبورشده است به تنهایی تمامی اوراق وفرهنگها ومتون قرن ۵ میلادی راکه بنام " عصرطلایی " (۱) درتاریخ خلق ارمنی عنوان میگردد ، مطالعه‌کند .

پس از آوردن هرشاهد ،ماخذ آن با شماره ذکرمیگردد که این شماره‌هادر فهرست به‌تفصیل آمده‌اند . سپس درپایان باآوردن نام‌آجاریان وروبهٔ فرهنگ ،قسمت اول به پایان میرسد . درقسمت دیگرکه بلافاصله می‌آید ، اشارات وتحقیقات دیگرزبان‌شناسان وازآن میان عمدتا" **هوبشمان** سپس با برخورداری از نظرات **هرن ، ولاگارد ، ویوستی و** غیره که آجاریان آنهارادقیق تشخیص داده واساس اشتقاق ارمنی را برآن پایه تدوین کرده است . به‌صورت ترجمه می‌آوریم :

در اینجا همچنین واژهٔ مذکوربابسیاری از زبانهای ایرانی و خویشاوند هند و اروپایی اسلاوی و یونانی وهندی باستان ودسته زبانهای سامی‌مقایسه‌میگردد .درپایان

این قسمت هم مأخذ مورداستفاده یادمیشود .

۳ ـ بخش سوم که باعنوان "دیگرنظرات درمورداین واژه" نامگذاری شده ،آغاز میگردد . دراین بخش نظراتیکه دیگر زبانشناسان ارمنی واروپایی که دربررسی وریشه یابی لغات گرفته شده‌ٔارمنی پیشنهاداتی کم وبیش مشابه ونزدیک به‌یقین ذکرکرده‌اند، می‌آید تاخوانندگان نکته سنج ضمن کسب دانش وآگاهی از سیرتوجیهات و تبیین هر واژه از دیرباز تاکنون ، بتوانند بامطالعه‌ٔتمام اینها ، نحوه‌ٔتفسیر علمی و درست هر واژه راشناخته ودرپژوهشهای خود بااندوختن تجربه ازآن ، لغزشها واشتباهات خودرا به حداقل رسانند .

این قسمت رانیز یکجا از حاشیه‌ٔ فرهنگ آجاریان آورده‌ایم ، که درآنجابدنبال هرواژه ، اشاراتی نیز به این نظرات شده‌است . درموارد چندی نیز اشکال (روستایی) بعضی واژه ها درلهجه‌های ارمنی ، چه ارمنستانی و چه ارمنیان ساکن ایران آورده‌شده است :

مواردی را که دراین بخش باکلمات مترجم یانگارنده آمده است . نشان دهنده‌ٔ نظر یاپیشنهاد حقیرمیباشدکه برمطالب آمده افزوده شده‌است . مثلا" کلمات "آسان" "آنگاه" "آل" "آپسپارل" "آسپارز" و چند تای دیگر :

۴ـ چهارمین بخش از این فرهنگ باعنوان " شواهددرادبیات‌وفرهنگهای‌ایرانی آغازمیشود .این‌بخش تماما "ازپژوهشهای‌نگارنده‌بوده وهمین‌قسمت که تمامی‌گفته‌هااست ونظرات (ودربعضی موارد اشتباهات) بخشهای پیشین را به‌اثبات میرساند و باآوردن مثالهاوشواهد متعدد ازمتون ایرانی ، دوستداران را به درک همه‌جانبه وجامع در مورد کلیه‌ٔ واژه‌های موردبحث ودخیل در زبان ارمنی میرساند وگمانم براینستکه این بخش به یک اندازه برای ایرانیان وارمنیان مفید است :

برای تهیه‌ٔ این بخش، منابع و فرهنگهای متعدد ایرانی‌مورداستفاده ونقل قول قرارگرفته اند . مثلا" از میان متون کهن : بند هشن و اوستا وشاهنامه‌ٔ فردوسی ولغت نامه فرس ، تامتون جدید مثل آنندراج ، برهان قاطع ، ضرب المثلهای گیلکی ،واژه‌ـ نامه‌ٔخوری‌ـ اساس اشتقاق فارسی ـ لغت نامه‌ٔ دهخدا وفرهنگ‌پهلوی‌و . . . که‌فهرست کامل آنها ذکرشده‌است .

۵ ـ درپایان برخی‌از واژه‌ها نظرات دیگری توسط فریدون جنیدی مدیر ژرف‌نگر بنیاد نیشابور ، ارائه شده است که تحت عنوان " **یادداشت فریدون جنیدی**" می‌آید .

Ապատ   āpāt   آپات

این واژه درزبان وادبیات ارمنی به تنهایی (ریشه) بکارنمیرود و تنها یکبــار آنـهم در متون کهن ارمنی دیده شده است :

بمعنی معمور ــ آباد ــ ساخته شده ، جای و مکان آباد "

"۵۵ : ۳صفحه ۴۶" و

و "۸۶"

و بدنبال برخی اسامی و مکانها میآید ، همچون :

و اقارشاپات Vāɣāršāpāt - nersehāpāt - xānapāt - ɣāzārāpāt -
koryunāpāt - petrozāpāt -

این کلمه هم چنین بشکل pāt نیز آمده است : " آجاریان ۲۲۹ : ۱ "

"ازپهلوی āpāt - āpatān پازند āwādān فارسی ،آباد ābād

وآبادان ābādān " آباد و معمور ، "

این کلمه همانند ارمنی آن بدنبال برخی از اسامی درآمده وحاصـل ترکیبـــی میدهد ، چون sayidābād- Lelābād- perozābād- bālāšābād-
xurrāmabād haydarābād- aLLāhābād- و غیره

اگر چه شکلی فارس قدیم این واژه باقی نمانده ، اما apata تصور میشود (HORN . 34) ۹۷ : ۲۵ "

" آجاریان ۲۲۹ : ۱ "

an-āpāt- : در زبان وادبیات ارمنی بمعنی صحرا ــ کویر ــ لم مزرع ــ بی آبـان
"از an = منفی + (āpāt

"فرهنگهای ارمنی"

دیگر نظرات در این مورد :

۱ ــ از āpāt پهلوی "۶۴"

۲ ــ از ریشه " pāt- " در زبان ارمنی بمعنی دیوار و مصدر pāt- el بمعنـــی بنا نهادن دیوار کشیدن ــ پوشانیدن ودر ارتباط با āpāt و āpātan
(canini Et. etym . 145) از مصدرpāteLارمنی

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

آپات āpāt آپاتان āpātān

a- pat آباد ــ مزروع a- pāt- ān : آبادان ــ مزروع " ۹ ص ۳۶ "

anāpātān : اناپاتان

ناآبادان ــ ویران ، نامزروع ، کشت نشده " ۹ "

آباد = بر وزن آزاد ، بمعنی معمور باشد که در مقابل ویرانست " ۱۴ : ۲ "

آپاختار āpāxtār Ապախտար

بمعنی شمال " ۵۴ " پیشگوئی از روی ستاره‌ها " ۷۶ "

" آجاریان ۲۲۵ : ۱ "

ماٌخوذ است از پهلوی apaxtar شمال ــ سیاره ــ شمالی

فارسی -bāxtar = باختر " شمال " و باختری بمعنی شمالی

زند apāxtara ، apāxəpa " شمالی "

معنای دقیق این کلمه میشود ، " پشتش " " قرار گرفته در پشت " ودر زند apa ،

apak " پشت چیزی " و این یک کلمهٔ تشبیهی ومقایسه‌ای میباشد با پســـونـــد

tara (ربطی به axtar فارسی و axtara زند " ستاره " ندارد)

ایرانیان قدیم برای تشخیص جهان اطراف رو به جنوب کرده و آن راجلو یاسمت جلو میخواندند واما " شمال ــ باختر " را عقب و سمت پشت میخواندند : ۴۵ص ۷۹ ــ ۸۰ " (۱)

از **هوبشمان** ۹۴ "

آجاریان ۲۲۵ : ۱ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

باختر = در فارسی اغلب بمعنی مغرب آمده است ، مغرب را گویندو بمعنی مشرق هم آمده است .

---

1) BarthoLo mae, ALTIRAN wört. page 79-80

اپاختر = axtar- (۲) apa- : ۱ ـ باختر ـ شمال ۲ ـ سیاره ـ ستاره
" از ۹ ص ۳۸ "

در اوستا apaxtara یا apaxdhə dhra بمعنی شمال آمده و آنجا جایگاه اهریمن و دیوان ومکان دوزخ دانسته شده" خرده اوستا ۸۷ ح ۲" در پهلوی نیز apaxtar آمده بدین معنی بمعنی سیاره" مناس ۲۶۶ : ۲ ، در زبان فارسی اکثر بمعنی مغرب آمده و در برابر خاور ، ولی گاه نیز بعکس باختر بمعنی مشرق و خاور بمعنی مغرب استعمال شده :

چهار سوی جهان در زبان پهلوی چنین بوده است .مشرق ـ خورآسان ،خور آیان ، جایگاه آمدن خورشید . مغرب : خور وران ، خود بران ، جایگاه‌فرورفتن خورشید جنوب ، نیمروز ، وشمال اپاختر .

در ادبیات فارسی دری نیز در دوران‌های پیشین همواره‌برای مغرب خاور و خاوران وبرای مشرق خراسان می‌آمده است .

مهر دیدم ، بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور میشتافت
"رودکی "

و نیز در این‌شعر فردوسی ، هنگامیکه ایرانیان‌می‌بینندکه از شمال برای تورانیان کمک میرسد ،

سوی باختر گشت گیتی زگرد سراسر بسان شب لاجورد

اما کم کم نامهای چهار سوی ، درهم ریخت و چنین شد که امروز باخترمغرب است و خاور شرق :

سوی باختر (شمال) با زمستانهای سرد وشب های درازش در نظر ایرانیان جایگاه دیوان شمرده میشدو کم کم افسانه‌هایی برای آن پرداخته شد ، که هفتورنگ (ستارگان دب اکبر) که همیشه در سوی شمال‌اند وهیچگاه ، غروب نمیکنند جایگاه دیوان را زیرنظر دارند . . . . . برای آگاهی **بیشتر** در باره چهار سوی و شش سوی‌نگاه کنید به زندگی و مهاجرت نژاد آریا رویه‌های ۱۶۸ ـ ۱۷۱

یادداشت فریدون جنیدی

---

(۲) این تجزیه گویا بر خلاف نظر هوبشمان است .

چوفهر آورد سوی خاورگریغ هم از باختر بررند با زتیغ
" عنصری بلخی "
" زیرنویس ۱۴ ج ۱ ص ۲۰۴ "

آپاران āpārān Ապարան

ازکلمات رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی

"قصر ـ کوشک ـ ۲ ـ خانهٔ مجلل وبا شکوه وبزرگ"

" فرهنگ‌ارمنی ۱: آقایان ۹۷:۱ "

" خانه بزرگ یا قصر و کاخ ـ خانه وسرای پادشاهی "۱ " " ۲" و چند متن باستانی دیگر "نگارنده" این واژه تنها بصورت‌ترکیب بکار رفته‌است . مثل āpārānāzārd (کلمه‌ای که برای هیئت فیل بعنوان صفت ساخته‌شده) "۸۹ : ۱۹۳

ānāpārān : بی‌خانه " ۹۰ ص ۳۴۸" " آجاریان ۲۳۰:۱"

از ریشهٔ فارسی قدیم apadāna " کاخ شاهی ـ قصر ـ کوشک "که متشکل است از apa پیشوند و" adā " بمعنی‌بنانهادن ـ ساختن . مقایسه کنید با سنسکریت apadha " قصر" در" ۴۵ ص ۷۴ و ۷۱۸"

این واژه در دیگر زبانهای ایرانی باقی نمانده است . اما بگونهٔ‌عاریتی‌درعبری afeden " دانیل نبی۱۱ : ۴۵در کتاب مقدس" تلمود پالمیری " بهمان شکل " آسوری " āfaδānā " قصر ـ کاخ "عربی " فدن Fadan برج ـقصر " " هوبشمان۱۰۴ "

" آجاریان ۲۳۰:۱ "

این کلمه در زبان وادبیات نوین ارمنی بگونهٔ " āpārānk " نیز میآید و مورد استفادهٔ‌بیشتری است :

نام کاخ شاهان هخامنشی āpādānā بوده است .نگارنده" .

آپارانجان āpārānjān

از لغات رایج درزمان و ادبیات نوین ارمنی

āpārānj- āpārānjān : حلقه‌ای زینتی که بر دست‌کنند " فرهنگ ارمنی ۱: آقایان ۹۷:۱"

" حلقه‌ای زینتی که بر مچ دست اندازند چه‌زن وچه‌مرد " "۱" و ۸۴ ص ۳۸۹ "

بعدها āprānjān " ۴۸ : ۱۴۹" و āpāranj ، در " ۴۱ " که‌ازهمین ریشه votnāpārānjān " ۴۱" بمعنی پای ابرحن باخلخال

" آحاریان ۲۳۱:۱ "

در یک متن کهن دیگر ارمنی هم چنین " ăpār čān "
از ریشهٔ فارسی abranjan که avranjan- baranjan - afranjan
نیز گفته میشود بویژه dastabranjan " دست ابرنجن ، " دستبندی
سیمین یازرین که بر دست اندازند) و pāyabranjan پای ابرنجن
گرجی عاریتی " āmbārča " روسی عاریتی " ожерелье "هوبشمان ۱۰۴ "
از میان زبان شناسان ارمنی نخست "۶۴" سپس فرهنگ هایکازیان جدید " ۵۰"
واز میان اروپائیان هوبشمان H . ZDMG 35 (1881) 657 :

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

ابرنجن = حلقه‌ای باشد از طلا ونقره و امثال آن که زنان در دست وپای کنند و آنچه در دست کنند دست ابرنجن وآن را که درپای کنند پای ابرنجن خوانند .

"۱۴ ج ۱ ص ۸۰"

ابرنجین = به معنی ابرنجن است وآن حلقه‌ای باشد از طلا ونقره که در دست و پای کنند .

" ۱۴ ج ۱ ص ۸۰"

اورنجن : میلی باشداز طلا و نقره وامثال آن که زنان " در" بر دست و پای کنند . آنچه بر دست کنند دست اورنجن و آنچه در پای کنند پای اورنجن خوانند.

اورنجین : بمعنی اورنجن است وآن میلی باشد ازطلا ونقره که زنان بر" در " دست و پای کنند .

"۱۴: ۱ :۱۸۳"

برنجن : حلقه‌ای باشد از طلا ونقره وامثال آن که زنان در دست‌وپای کنند و آنچه در دست کنند دست برنجن و آنچه که در پای کنند پای برنجن خوانند .

" برنجین : بمعنی برنجن است که حلقه طلاو نقره باشد که زنان در دست وپای کنند :

" ۱۴"

Ապարասան **آپاراسان**

aparāsān رایج در زبان و ادبیات‌نوین ارمنی

۱ ــ بمعنی لگام گسیخته ــ ۲ ــ بی پروا ــ هرزه ــ ۳ ــ غیر قابل کنترل ــ عاصی

" فرهنگ ۱ : آقایانج ۱ : ۹۸ "

"یعنی عاصی ـ یاغی ـ آشوبگر ـ متمرد " ۲ و۹۱ ج ۲ ص ۲۵ و ۹۲ ص۲۵۴ ج ۳و۸۰ "

(۱) نگارنده

۱) اهالی این منطقه واقع در ارمنستان غربی تماما" در سال ۱۹۱۵در قتل عام طرح ریزی شده وسیله امپریالیستهای آن روز بدست ترکان عثمانی نابوده شدند .

" طبق همه اینها این کلمه عاریتی است .

ازپهلوی ap "آب" + ras · بخوان rāh راه اصطلاحا" راه آب وگذر آب" قابل توجه است (راه (۱) " p·rāh در ترکیبات به (ﬧ-ر)(۲) بر میگردد ، همچون (رازم (۳) (p rāzm = در ترکیبات (رازم = rāzm) کـه از این نمونه ترکیب (۴) pāterāzm بمعنی جنگ :

در تحقیق و تفسیر پیرامون این کلمه نشان میدهد که در میان ارامنهٔ " قدیـــم ساختن آبریزگاهها در نزدیکی آبراهها ، مسیرهای آب " معمول بوده است ، هم چنانکه واژگان " čemiš " و " časmak " نشان میدهند " ۱ " آنک " آجاریــــان ۱۲۳۰ : ۱ " časmak که همان چشمهٔ ایرانی است ، جایی را گوینـــد که بگونه‌ای طبیعی آب باشد و فوران کند که بمعنی آبریزگاه نیز بوده است "نگارنده "

مقایسه کنید با فارسی " آبخانه " ābxāna " آبریزگاه ، در اصـــــل (آب‌خانه) بمعنی جاو محل‌آب

" آجاریان ۲۳۰ : ۱"

دیگر نظرات در مورد این واژه

۱ ـ فرهنگ ۵۰ ، با āpārāh عبری بمعنی گذر و راه و " brh "عربی یعنی گذشتن توجیه وتفسیر مینماید .

۲ ـ هوبشمان۱۰۳ عقیده دارد که یک کلمه عاریتی ازربانهای‌ایرانی‌است ،لیکن هیچ نمونه و شاهدی را برای مقایسه نمی‌آورد .

۳ ـ آ . خاچاتوریان آن را باآبراه فارسی تطبیق نمود " مستقلا " .

---

۱) با تشدید ر = ﬧ (نگارنده)

۲) بدون تشدید

۳) در زبان ارمنی

۴) در پهلوی دیده میشود ودر بخش خود به آن میپردازیم .

۴ ــ سپس تیریاکیان زبان شناس دیگر ارمنی ضمن تأئید این مطلب میافزاید:
ممکن‌است که این لغت بدرستی از "ab̄ " فارسی‌قدیم و پهلوی "āp " تشکیل شده باشد مقایسه‌کنید.

در فارسی آبخانه: ābxāna ، انبار آب ۲ ــ مستراح ــ آبریزگاه
در فارسی آبدان: ābdān ، محلی که آب‌جمع باشد ۲ ــ آبریزگاه
در فارسی آبریز: ābrez ، سیل آب ــ انبار آب ۲ ــ آبریزگاه
در فارسی‌آبدستخانه: ābdastxāna ، جای ومحل‌شستشوی‌دست‌وصورت
۲ ــ آبریزگاه

را باارمنی ǰərvāt = جروات، بمعنی میز ــ بول و jur- tāpel بمعنی میزیدن ــ بول کردن"

"آجاریان ۲۳۰: ۱"

در دو نمونهٔ بالا هر دو بخش اول jur: آب‌است که در نمونهٔ نخست J 6 r در شکل ترکیبی خود است و نمونهٔ دوم در اصل بمعنی آب ریختن است:

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

آبریز: دلو آبکشی و گودال باشد که ازبرای آبهای مستعمل همچو آب حمام وآب مطبخ وامثال آن کنده باشند ــ ادبخانه ومستراح را گویند.

آبریز: ادبخانه و مستراح را گویند ــ بمعنی دلو آب کشی هم آمده است. وظرفی را نیز گفته‌اند که در وقت غسل کردن بدان آب بر سر ریزند و گودالی باشد که از برای آبهای مستعمل همچو آب حمام وآب مطبخ و امثال آن کنده باشند.

آبدستخانه: جای و محل شستن دست‌وصورت ۲ ــ آبریزگاه
طبق آجاریان بنقل از تیریاکیان"

این کلمه "آب" که ریشهٔ‌تمام آنهاست. هنوز در "دست به آب" که درتداول‌تودهٔ مردم (۱) به آبریزگاه گفته میشود، خود را حفظ کرده است.

کلمهٔ آبدارخانه در فارسی‌نیز از همان رو درست شده است. بمعنی:
محل یا اتاق کوچکی در ساختمانها وادارات که در آن چای تهیه کرده و مهمان نوازی میکنند"

آب راهه = رهگذر آب وسیلاب راگویندوآن را آب راه نیز گفته‌اند .
آب دان = وجای عمیقی رانیز گویند که‌آب در آن جمع شود و به عربی غدیـــر خوانند و ظرف وانائی که آب در آن کنند هم چنانکه نمکدان وکیف دان و سرمه دان ظرف نمک‌وکیف وسرمه است ــ ومثانهٔ آدمـــی و حیوانات را هم گفته‌اند . به اعتبار جمع شدن شاش و بول در آنجا " ۱۴ "

آبدستخانه ، در برهان دیده نشد .

آوره : رهگذر آب را گویند : " ۱۴ ج ۱ ص ۶۶"
آپان خان : āpānxān
خان آب ــ چشمهٔ آب ، چاه‌آب "۹ ص ۳۲"

آپارتان āpārtān Ապարթան

از لغات فراموش شده در زبان و ادبیات ارمنی

" بصورت تنها نیامده ، اما از همین گونه داریم مصـــدر āpārtān - eL بمعنی مغرور گشتن ــ خودپسند گشتن ، و یک یک بار در متون کهن ارمنی بکار آمـد ه است . در " ۵۵ : ص ۱۲ "
هم‌چنین‌به‌اشکال " āpər tāneL "وازهمان‌ریشه‌است āpārtānākān یا āpərtānākān " مغرور ــ خودپسند ، که این (۱) (نیز یکبار در "۲ " آمده است .

"آجاریان ۱:۲۳۱ "

از پهلوی apartanih " کـــبرو غـــرو و خـــود پســـندی ــ پازند awartani " غرور و تکبر فارسی bartan بر تن ، مغرور و خود پسند "

متشکل است از apar- awar - bar یعنی (بالا ــ بر) و tan، بدن وجود ــ شخص"
مقابل این واژه در پهلوی frotan = فروتن " است که آنهم مرکب است از firo = فرو " یعنی پائین و tan· شخص ــ تن " از ۲۰ ص ۱۰۵ "

از میان زبان شناسان اروپایی نخست هوبشمان در 128 (1882) - ZDMG ،ودر pers. stud. 138 آن‌را درست تفسیر نمودند . سپس از میان زبان شناسان ارمنی نخستین بار تیریاکیان آن را با " apartar " پهلوی تطبیق نمود : در "آجاریان ۲۳۱ : ۱ "

گرچه‌هوبشمان‌و آجاریان‌هردوواژهٔ āpārtān را از apartanil میدانند . اما درست آنست که آن راستقیما " از اپرتن " apartan " صفت پهلوی بهمان معنی‌ماءخوذ دانست . همانطور که درپهلوی نیز دیده میشود .

شواهد در ادبیات و فرهنگهای‌ایرانی

اپرتن = apartan = مغرور ـ خودپسند ـ خودنما

اپرتنید =apar-tan-ih=apartanih غرور ـ خودپسندی ، خودنمایی‌لاف زدن ـ تکبر

اپرتر = apartar = برتر ـ بیشتر ـ بالاتر

اپرتوم = apartum = ، apar-tōm ، برترین ـ اعلی ـ والاترین "۹ص۳۴"

برتنی : بروزن کردنی ، غرور و تکبر وتجبر را گویند " ۱۴ : ۱ ص ۲۵۰ "

(: اسفا ۱ : ۲ص ۸۰ " پازند " ")
" زیر نویس ۱۴ : ۱ص ۲۵۰ دکترم . معین "

واژهٔ عکس‌اپرتن در پهلوی ، ادرتن adar - tan بمعنی فروتن است ، واژه adar سپس به ایر ēr دگرگون شد ، وایرتن هم بهمان معنی صفت ایران = ērān = فروتنان است .

ازترکیباتی‌که‌بمعنی‌ایرانی‌باواژه‌ایرآمده‌است‌ایرمنیشنیه er - menišnih پهلوی وایرمنیشی فارسی‌است بمعنی فرو اندیشی و نداشتن نخوت و تکبر ونیز واژهٔ ēr- man آزاده اندیش،ومتواضع صفتی‌است‌که‌ایرانیان بخود و به گمان من . . . و به تیرهٔ ارمنی داده‌اند .

یادداشت فریدون جنیدی

Ապաստան آپاستان = āpastān

ازواژه‌های رایج در زبان ارمنی
بمعنی " پناه " " ملجاء " ــ پناهگاه " "۱ و ۲"
"متحصن " " مطمئن " "۸۳ از ۱"
هم چنین در متون کهن ارمنی " سپر " " زره دفاعی " "۸۴"
"آجاریان ۲۲۹ : ۱"

ازپهلوی " apastan " " ملجاء " " اطمینان " " پناه " پازند " awastan ". اعتماد و وفاداری " مقایسه شود سنسکریت " upasthāna " احترام ــ عزت " " avastana " جاومکان ومنزل " Horn. 266 که متشکل‌اند از " SHTA " ریشه بمعنی " بودن و ماندن " همراه با پیشوندهای‌گوناگون "۱۰۴ : ۲۵"

دیگر نظرات در این باره:

۱ ــ از āpāhov + āstān ارمنی ، بخش نخست بمعنی " دورازخطر مطمئن " + پسوند استان که پشودجا و مکان ((ظاهرا " (۱) " āpāstān "کوتاه شده‌ٔ آن است (پذیرفته نیست (۲)) "۵۰"
(Windische 20) آن را ابتدا با سنسکریت apasthana مقایسه میکند .

۱ ــ مترجم ۲ ــ مترجم .

اشپیگل دراثر خود " ۱۸۴ : ۷ " آن را با سنگ نبشته‌های ساسانی و اصطلاح " apastan - ver Yezdān " یعنی‌پناهگاه خدا ((یزدان)) معنی و مقایسه میکند که این فکر (تفسیر) را
Haug, An oLdpahLpaz. gLoss. 79- 80
نیز میپذیرد :
مورتمان ZDMG 26, 495 و "گ . عبدالله"
در " سنگ نبشته‌های میخی واقع در ارمنستان " سال ۱۸۷۲ صفحهٔ ۵۶ (۲) ، اشکال ارمنی و پهلوی را با ipčidine " خالد " مقایسه میکند ، که آن را بعدها " ispistan "خواند (۳) که‌بعدا" به apastan - apsadan تصحیح

میگردد .
تیریاکیان ، زبان شناس ارمنی آن را با " آبشتن " ābištan فارسی بمعنی مخفی و پنهان داشتن فارسی مربوط میدانند :

" آجاریان ۲۲۹ : ۱ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

این‌واژه را ملک الشعرای بهار درکتاب سبک شناسی گویا همریشه با اوستا ، کتاب دینی زرتشتیان دانسته است ، در این مورد البته نظراتی هست ، اما درست بنظـــر نمیآید و تعریف خوبی در همبستگی یامربوط نبودن ایندو واژه در زیر نویس‌برهــــان آمده که نقل میشود .

spiegeL :G rām : d : Hüzw. spr. 184
۲) = چاپ قسطنطنیه ۱۸۷۲ ص ۵۶ ۳) نشریه ماسیس ۱۱۹۶ یکم فوریه۱۸۷۲و نشریه سیون syun چاپ ۱۸۷۲ ص ۴۰ .

پهلوی " Apastak " "تاوادیا ۱۵۸ " " avastak "یا avestak "دهارله ۱۸۰ " کتاب مقدس زرتشتیان ، اپرت oppert آلمانی گمان کرده است که این‌کلمه‌در بیستون بشکل " abashtam " موجوداست .ولی این عقیده‌طرفداری ندارد .
گلدنر : Geldner بنقل‌از Andreas- :واژه‌اوستایا اویستاک ازکلمه upasta بمعنی اساس و بنیان ومتن اصلی مشتق است .
ولی کلمهٔ اخیر را بارتولمه و ویسباخ در زبانهای اوستایی وپارسی‌باستان بمعنی‌کومک و پناه گرفته‌اند :
Dhlla- ، احتمال میدهد اوستا از مصدر -vid (۱) " بمعنی دانستن مشتق باشـد و مراد از آن معرفت و خردمندی است :

---

(۱) بنوبهٔ خود بنابر قانون تبدیل شدن " گ "به "و " وبالعکس ظاهراً " در پیوند بـــا مصدر gitenāl ارمنی است یعنی دانستن و gitem : میدانم و gitutiun دانش استکه‌ریشهٔ آن‌راباید " gid " دانست‌اماآجاریان‌ودیگران‌اشاره‌ای‌ندارند(نگارنده)

آبشت : نهفته‌و پنهان را گویند : " ۱۴ ج ۱ ص ۹ "
آبشت : بمعنی جاسوس هم آمده : "۱۷ "
آبشتن : بمعنی نهفته وپوشیده داشتن باشد :
آبشتنگاه : محل نهفتن وخلوتخانه و متوضا باشد : "۱۴ : ج ۱ : ص ۹ "
اپستام = apastam- : پناه ـ ملجاء ـ اعتماد ـ پشت‌گرمی
اپستان= apastan : استمداد ـ اطمینان ـ اعتماد ـ ملجاء ـ پناه "۹:۳۶"

آپاشاو

Ապաշաւ

āpašav از لغات فراموش شده در زبان ارمنی

" پشیمانی و ندامت ـ در دورنج حاصل از گناه و تقصیر" از میان متون کهن" ۸۰ ـ ۸۱ ـ ۲۳ " و فرهنگ ۷۲ ، مالخاسیان"

از همین ریشه مصدر āpāšāvel " پشیمان و نادم گشتن (۱) " ترجمه‌ای‌کهن از انجیل .

"آجاریان ۲۲۷ : ۱ "

از ریشهٔ پهلوی apašav که" apašav " زند بمعنی" دور شدن به عقب برگشتن" وجود آن را تأئید میکند .

مرکب از پیشوند (apa) = عقب ، و (šav) و (šyav) زنـــدی فارسی قدیم " šiyav " فارسی شدن = حرکت کردن ـ راه افتادن ـ رفتـــن " بر پایه این تعریف apašav ، دقیقا" میشود " پشیمان و توبه‌ازکارانجام داده ترک کردن" که این مفهوم هنوز در " ۱ " یعنی ترجمه انجیـل و بخشی " اعمال رسولان ۲۲ : ۷ " مشاهده میگردد .

برای تشکیل این لغت و (مفهوم‌آن(۱)) مقایسه کنید " āršāv دانستن سیرتکامل در معنی (همان پشیمان (۱)) .

"آجاریان ۲۲۷ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

شد : بضم‌اول و ، سکون ثانی ، یعنی رفت‌و گذشت" ۱۴ ج ۱ ص ۱۲۶۱ "

۱) نگارنده

(شدن = بضم اول‌وفتح دال = شودن پهلوی ṡutan ، ایرانی باستان ṡiyav- بارتولمه۱۷۱۴ "نیبرگ۲۱۸ "پارسی‌باستان‌ریشهٔ ṡav- ṡyav- "رفتن ــ راه رفتن" اوستا ریشه ṡav- (رفتن) هنری باستان ریشهٔ (cyav) "رفتن ــ ادامه دادن" ارمنی ću (چـو) حـرکت و-čuem حـرکـت کـردن کردی cien- رفتن)-dicin ، افغانی ṡval- =گردیدن‌ــ رفتن)استی cäún- (رفتن ــ قدم نهادن) بلوچی-ṡuta ṡut- ṡudā- و ṡutha- وخی caúam- شغنی-zhafcam [vi ، سربکلی ·zhevsam va] "اشق ۷۷۸" ختنی ــ تسوته (روزگار نو جلد ۴ شماره ۳ : کشور ختن بقلم بیلی‌و رجـوع کنیـد . (۱۶ : ۱۴) طبری-ṡumma (میروم) مازندرانی‌کنونی -ṡume و -ṡumme "واژه‌نامه ۴۹۱ " گیلکی -ṡoon (رفتن) حرکت کردن ــ گشتن ــ گردیـــدن :

آینه بی نقش شد یابد بها زانکه شد حاکی زجمله نقشها

"مثنوی‌مولوی ص ۵۰۳ ش ۲۹منقضی‌گشتن "

اجرا گشتـن

"نقل از زیر نویس ۱۴

شو = وامر بشـدن هم هست یعنی بشو " ۱۳۰۵ : ۱۴ "

شودن = بمعنی‌شدن باشد " ۱۳۰۷ : ۱۴ "

شدن = gaṡtan- " ۲۲۸ : ۴۴" رفته = ṡutak- " ۱۸۴ : ۴۴ "

ṡutan-

vaṡtan-

رفتن - ṡutan

vitartan- گذشتن : " ۱۸۴ : ۴۴"

* در شعری که روانشاد معین از مثنوی آورده است . در هر دو مصرع شده بمعنی گشتن و گردیدن است . شدن در فارسی بمعنی رفتن شواهد فراوان دارد .

در مرگ فریدون :

فریدون بشد ، نام‌از او ماند باز برآمـد بـر ایـن روزگاری دراز

در سوگندزال به پیمان مهر رو دابه .

شو ، پیش یزدان ستایش‌کنم چو یزدان پرستان نیایش‌کنـم

در بسیاری از جاهای ایران هنوز شدن بمعنی رفتن بکار میرود از جملـــه در گیـــلان بوشو= برو   بوشوم = بروم . در خراسان بجای قربانت بروم ، میگویند : قربونت بشم .

یادداشت فریدون جنیـدی

آپاشخار   Ապաշխար

āpāšxār

از لغات رایج در زبان ارمنی

نادم وپشیمان شدن ، توبه کردن ــ اقرار به گناه و غم آن خوردن ،

اما به این صورت (ریشه) بکار نمیرود ، بلکه در ترکیبات دیده میشود ، ازهمین اصل -āpāšxārel " مصدر (۱) " بمعنی ریاضت کشیدن وتارک دنیا شـدن سختی کشیدن برای پاک نمودن گناهان وبرای عفو گناهان دعا خواندن "۱"

این واژه در ادبیات نوین ارمنی ودر لهجه‌ها در ارتباط بـا فقـه (مذهب) بکار میرود .

"آجاریان ۲۲۸ : ۱

از راه زبانهای ایرانی وارد ارمنی شده است . مقایسه کنید پهلوی -apaxš " پازند " خشمگین ــ غمگین ــ پشیمان شده ــ توبه کرده درزبان ارمنی "-ār" (۲) (آخر) awaxš- پسوند است . مقایسه شود با بمعنی بزرگداشت ــ گرامیداشت : medz- ār- el=

دیگر نظرات در مورد این واژه   "آجاریان ۲۲۸ : ۱"

۱ ــ مولر در این مورد اعتقاد دارد :

از سانسکریت apakšal -apakšar بمعنی شستـــن ــ تمیـز کردن وپاکیزه و منـــزه نمودن است .

مرکب از -āp " علامت نفی " و مصدر -āšxārel

۱۱۸ : ۵۱

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

-apaxših = توبه کنندگی   "۴۴ ج ۱ : ۱۰۸"

---

۱) مصدر ، نگارنده

۲) پسوند

پشیمان apaxš-
apaxs- dar " ۸۰:۴۴ "

پشیمان‌شدن apaxši- tan-
پشیمانی apaxših-
۱ پخش apa (a)xš- apaxš-
پشیمان ـ متنبه ـ کسی که توبه کرده‌است " ۹ ص ۳۷ "
انپخشاوند anapaxsāvand-
ناپشیمان ـ توبه ناکرده " ۹ ص ۲۲ "

آپاقاره āpā ɣ āre Ապաղարե

بمعنی ظرفی است فلزین بشکل کوزه یا لگن " از ۷۸ ش ۲۴ "
این کلمه در همان مأخذ به اشکال āpārxāre- aparxore- نیزآمده است .
هم چنین بگونهٔ āpxor- در یکی از ترانه‌های قدیمی " قرون وسطی " دیـــده میشود " ۷۹ "

" آجاریان ۲۲۷ : ۱ "

از ریشهٔ آبخوره " ābxora- " ، کوزه ـ آبدان ـ ظرف آب
مرکب از کلمهٔ روشن " آب ab- و " xordan- " بنابراین اصل آپاقـــارهٔ فوق رامی‌یابد صورتی تحریفی و غلط از آبخوره دانست وگونهٔ " ābxor- " ایکه در آن " ۷۹ " ترانه‌است درست است .

شواهد در ادبیات‌وفرهنگهای ایرانی

آبخوره = و مشربه و آبخوری رانیز گویند : " ۱۴ "
در اوستا avo- xvarena- بمعنی آبخور وآبشخور . آخر " یسنا ۱۲۲ح "
" زیرنویس ۱۴ دکتر.م.م "

چنانکه در زیر واژهٔ آشخت یاد آور شدم در اوستا وپهلوی و فارسی‌دری **خوردن** همواره با فتحه " و " xvardan- بوده است و هیچگاه در زمانهای پیشین بـه‌گونـهٔ

xordan- نیامده است، چنانکه در اشعار دورهٔ اول فارسی دری نیز همواره با درد، مرد، کرد ...... قافیه میشد:

بگفت و یکی سخت سوگند خورد به روزسپید وشب لاجورد

"فردوسی"

و اما به گمان من آپا قاره رانیز نمی باید صورت غلط وتحریف شده آبخوره دانست، زیرا که اگر این واژه از آغاز در ارمنی نبوده است و بعدها از سوی زبان فارسی داخل آن زبان شده است مانند واژه های اصیل در هر زبان دیگر مطابق قوانین آن زبان تغییر میابد، وکلمات معرب که اصل فارسی داشته‌اند. همه ازاین گروه‌اند. بسیار از واژه‌های فنی اروپایی نیز در ایران چنین شده است. یادداشت فریدون جنیدی

آپاکی āpāki Ապակի

از ābgina فارسی: شیشه وبلور "۷۲ ص ۱ :۷۲".

این واژه در متون کهن ارمنی آمده وتاکنون نیز رایج است بمعنی شیشه و بلور است و هم چنین بمعنی جام شراب (در صورت شیشه‌ای بودن) هم آمده است و مشتقات زیادی نیز از این واژه در ارمنی موجود است همچو "āpākegordz- " بمعنی شیشه کار و āpākeγen- = شیشه‌ای لفظ دیگری نیز از همین کلمه در ارمنی هست و آن āpiki- است.

در ادبیات نوین خلق ارمنی هر دوصورت پذیرفته شده است.

۱ ــ āpāki- بمعنی شیشه وبلور و ۲ ــ بمعنی لعاب ــ مینا ــ صمغ "مادهٔ ژلاتینی که از بعضی درختان خارج میگردد" "فرهنگ ۱ : آقایان"

ماٴخوذ از ایرانی، مقایسه شود با ābgina- فارسی، ــ بلور "پهلوی جدید āwginak- "آینه" و āwginakino- ــ بلوری ــ شیشه‌ای:

از ایرانی ماٴخوذند هم چنین چرکزی (۱) abkos- "لیوان شیشه‌ای وبطری و apku- "ظرف شیشه‌ای" وکاباردینی abqi- = بطری

همهٔ این لغات از ریشهٔ زند āp فارسی قدیم āpi- فارسی āb- "آب" هستند "درست همانطور که درعربی ماویه = māviyya- بمعنی آینه است که آنهم ازریشهٔ ma- بمعنی آب میباشد "از ۲۵ شماره ۱۰۳"

---

۱) چرکزی، زبان...

۲) ازلهجه‌های چرکزی

از میان‌زبان‌شناسان‌ارمنی‌نخست "۶۴" سپس "۵۰" آن‌را دقیقا "ریشه یابی‌کرده‌انـد :
paturbany- SA 1, 222-
آن‌رابا üveg مجاری"لیوان‌وجام"و awg استی(۳)
مقایسه میکند .
"آجاریان ۲۲۶ : ۱"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

آپکنیک : āpakenak

āp- ak- en - ak آبگینه ـ شیشه ـ بلور "۹"

آبگینه = بفتح‌نون ، بمعنی شیشه‌و بلور باشد والماس رانیز گویند و بمعنی شراب انگوری هم آمده است . "۱۴"

شیشک = ، شیشه ـ بطری "از ۹ ص ۵۳۴"

به گویش زازایی کردی آفکینه

به گویش مکری کـردی آوینه "از ۱۰"

آپاواندا ک āpāvāndāk Ապավանդակ

از کلمات قدیمی وفراموش شده در زبان وادبیات ارمنی

معنی‌دقیق وکامل این واژه بدرستی آشکار نیست . این واژه بگونهٔ بالا ۵ بار در "۱ "بمعنی‌طناب و بند چادر بکار رفته است و "۵۰ "آن راچنین معنی میکند : دیگر اینکه در تفسیر این لغت را بمعنی " طناب یاکمند کلفت " دانسته‌اند .

شکل (مادر) (۱) این واژه گم شده است . لیکن وجود آن را" -upabandha " بند ـ طناب " سنسکریت ثابت میکند : ۲۵ : ۱۰۵ " .

تفسیر فوق را هوبشمان انجام داد ، H. pers. stud. 139

lagarde- Urgesch 417 ان را با bhand- = بستن مربوط میداند .

"آجاریان ۲۳۲ : ۱"

۱) یعنی در حقیقت شکل اصلی آن

آپاهارزان āpāhārzān Ապահարզան

این کلمه در ادبیات کنونی ارمنی رایج است و مشتقات چندی نیز از آن وجود

---

۳) ایستی ،زبان . . . .

دارد : بمعنی طلاق وجدائی است .   " فرهنگ ا : آقایان ۹۵ : ۱ "

این کلمه از راه زبانهای ایرانی وارد زبان ارمنی شده است . مقایسه کنید زند
-āpaharəzana ، رهائی – آزادی " که مرکب از -apa (پیشوند) وریشه-harəz
در پهلوی‌مانوی-hyrz (hirz) بمعنی رهاکن وبگذار – ترک کن – دور شدن
است :

فارسی -hilem " ترک‌کنم .هم‌چنین‌مقایسه‌کنید از همان ریشه درسنسکریت
-apasarjana " ترک کردن – دور شدن –بخشش– جان دادن – تسلیم جان "
زند -viš- harəzana و -apanharšti بمعنی از " گناه کسی
گذشتن " سنسکریت -apasršta " عقب کشیده شد " " کنار کشیده " سغدی
'rz' ץ p' " جداشدنی "

مترادف‌این‌کلمه در زبان ارمنی -ārdzākum " انجیل‌متی (۱) ۳۱ : ۵ "
یعنی " آزاد – رها "   " ۱۰۴ : ۲۵ (۲) "

" آحاریان ۲۲۶ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

طلاق = -hilišn
طلاقنامه = -hilišn nāmak   " از ۴۴ ص ۲۴۳ "
ترک کردگی = -hilišnī
ترک کردن = -hilišn   " ۴۴ ص ۹۸ – ۹۷ "

پیشوند-apa حرکت یا اشاره‌به‌دوررامیرساند وریشه این‌واژه نیز هنوز در فارسی دری به گونه هرز روان است ، آب هرز یعنی آبی که رها وآزاد از جوی است .

در پهلوی هشتن و هلیدن‌بمعنی نهادن و به کنار نهادن آمده است واز ریشه اوستایی نیست " یادداشت فریدون جنیدی "

آپردوم   Ապրդում

āprdum   در زبان وادبیات نوین ارمنی رایج نیست

---

۱) به عنوان شاهد از متون کهن
۲) H. pers. stud. 222

بمعنی قسمتی از زین اسب و به این معنی یکبار در متون ارمنی آمده است، "۱۱۰ : ۶۱" هم چنین این واژه بشکل āpārdum " "۷۶۹ و ۱۰۱"
"آجاریان ۲۴۳ : ۱"

تسمهٔ چرمی زین اسب "۲۱۱ : ۱ : ۷۲"

از فارسی پاردم pārdum یا پالدم -pāldum برای صورت پهلوی این واژه شاهدی نیست، اما میتوانست -apārdum باشد: "هوبشمان ۵۱۵ "این شکل پهلوی می باید متشکل از دو بخش apar (بر ـ بالا) + .dum دم ـ انتها باشد در اصل بمعنای " بالای دم "

فارسی پالدم" -pāldum " از این صورت در گرجی paldumi (تسمهٔ پشت اسبی که کالسکه میکشد) .

"آجاریان ۲۴۳ : ۱"

دیگر نظرات در مورد این واژه:

از میان اروپائیان نخست -stackelberg در نامه‌ای به هوبشمان، سپس از میان ارامنه تیریاکیان (۱) از (.tum+ apar) پهلوی فارسی "-dum "

"آجاریان ۲۴۳ : ۱"

شواهد ادبیات وفرهنگهای ایرانی :

-apar = ابر، ۱ـ ابر ـ ـ روی بالای، ۲ ـ عالی ۳ ـ با وجود ۹۰ : ۱۶۵.
دومب -dumb : دم ـ انتها ـ دمب

۱) فرهنگ ارمنی وین ۲۰ ـ ۱۹۱۴

پاردم = رانکی راگویند ،وآن چرمی باشد پهن که بر پس پالان چاروا دوزندوبرپس‌ران چاروا اندازند و بعضی گویندچرمی‌باشد که بر پس زین اسب بندند وبرزیر دم اسب اندازند و این اصح است: " ۱۴ : ۱ : ۱۳۹.

پالدم = بر وزن و معنی پاردم است وآن را ترکان قوشقون گویند . ۱۴ : ۱ : ۳۵۸ .

Ապրուր

آپرور
āprur

از لغات فراموش شده در زبان وادبیات ارمنی
نوعی از سنبل " ۱۴۹ : ۱۹ "

این واژه از میان متون کهن ارمنی تنها در فرهنگ گیاهشناسی ارمنی ۱۴۹ دیده شده است .آجاریان اعتقاددارد که امیر دولت (مأخذفوق) به اشتباه حرف آخر " د " را " ر " خوانده است وهمانطور هم ضبط کرده ، و آن را به (آبرود) تصحیح میکند .

ازفارسی آبرود ābrud سنبل یانیلوفر " آجاریان ۲۴۴ : ۱ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

آب رود : بمعنی سنبل باشد و نیلوفر رانیز گفته‌اند : " ۱۴ : ۱ : ۶ "

Ապրիշում

آپریشوم āprišum

از واژه‌ای عامیانه و نیز رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی بگونهٔ ābršum (این واژه ‌رازبان وادبیات ارمنی غربی (۱) با این اندیشه که یک کلمهٔ عامیانه است ، نپذیرفته است و ، واژهٔ (metāks· = متاکس) را بجای آن بکار میبرد . " آپریشوم "āprišum· " ابریشم "۱۰۲" " ۱۰۳ " " ۱۰۴ "بگونه āpršum نیز آمده است مجازا " خزه‌هایی که درختان رامیپوشانند در " ۴۸:۷۹ ")

" آجاریان ۲۴۴ : ۱ "

ازپهلوی aprēšum فارسی abrēšum ، abrēšam· افغانی -wrešam = ابریشم ، از فارسی گرفته شده ، بلوچی abrešam کردی ، avrišim ebrišim hewrimušarmuš منیگری (۲) abrešumi سوانی (۳) و اینگلی (۴) abrešum ، توشی (۵) - abəršul- اوتی عربی· ibrišum- ترکی ebrüšum- گنجی- ibišim یوگسلاوی (صربی) imbrisim- " وغیره . . . .

شکل کهن ایرانی این واژه apareŝumā-upareŝum-uparesma میشود که مربوط میشود به rišten فارسی "رشتن" یاریشهٔ kšauma بمعنی نخ ابریشم تابیده به سنسکریت (HoRN 65) "۱۰۷ : ۲۵"

"آجاریان ۲۴۴ : ۱"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

ابریشم : معروفست ، گویند مقراض کردهٔ آن در معاجین قوت باه دهدو بدن را فربه کند و پوشیدن لباس آن شپش پیدا نکند وبجای حرف ثانی (فا) هم آمده استکه افریشم باشد

(۱۴ ج۱ : ۸۲)

ابریسم = پهلوی āparēšum (تا وادیا ۱۵۸ ، بندهشن ۱۴۶) ، گیلکی abrišum فریزنـــدی awriśum ـ یزنـــی awrišäm ،نطنزی awrišum "ک ۱ص۲۹۱" سمنانی awrišum ، سنگسری(orśun 9 سرخه‌ئی) awriśam ،لاسگردی ôwriśan ، شمیرزادی äbriśim "ک۲ص۱۹۱" اشکاشمی brešum ،وخی varšium سنگلچی varexüm "گریرسن۷۵) طبری uršam- ، مازندرانی کنونی orśem- "واژه‌نامه ۶۲ مخفف آن بریشم و معرب آن ابریسم " تفس"

اپرشم aprēšam-

ابریشم

اپرشوم aprēšom

ابریشم

اپرشمن aprešamen

ابریشمین "۴۵ : ۹"

(کایگر به طرزجالبی این واژه را باواژهٔ بلوچی brēsaɣ (۴۰) resaɣ (۳۱۸) تنیدن ، رشتن" یعنی در واقع باواژهٔ فارسی رشتن rištan ریسیدن residan (رجوع کنید شمارهٔ ۶۱۶) ارتباط داده است :

"۴۰ : ج۱ : ۸۶

ابریشم : زکتان و ابریشم وموی قــز   قصب کرد پــر مایه دیبا و خـــز
شاهنامه ۱۳/۳۹/۱

برشیم :کرم قزتودبرشیم کندارنیست عجب   چه عجب از زمی اردردهدوگوهربر
فرخـــی ۳۴۴۵

برشیم : تامی ناب ننوشی نبودراحت جان   تا نبافندبرشیم ، خز و دیبانشـــود

فرشیم :تاپیـــل چوبک فریشـــم پیلــــه   اندر نشودبه چشمـهٔ سوزن ....
(عسجدی (ترجمان البلاغه) ۱۰/۲۴۰)

اوریسم (۶) (زمخشری ۲۸۹/۱)

"۸۷:۱:۴۰"

۱ ـ ارمنستان غربی
(۲) (۳) (۴) (۵) زبانهای گرجی
۱ ـ اوریسم گونهٔ معرب اورشیم

آپسپارل āpāsparel   Ապսպարել

از لغات رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی
بمعنی سپردن ـ دادن ـ اعطا کردن ـ سفارش کردن

"فرهنگ ۱ :آقایان ۹۸ :۱"

این کلمه به اشکال āpaspārel - āpasparel - āpāspárel و āpspuārel ، āpsurel همه بمعنی سپردن ـ محول کردن درمتون کهن ارمنی آمده : شکل قدیم اینها " āpāspārel " است که در "۵۰" برای آن یک نمونه (شاهد) هست .

و با افتادن (ā) ازاین شکل ،گونهٔ "āpaspārel" در ارمنی میانه ایجاد شده است . که آن را در " ۷۱" و "۹۹" میتواند دید .

" آجاریان ۱:۲۴۱ "

از پهلوی apasparam محول کردن ـ به کسی اعتماد کردن پازنـــــد awaspāram بهمان معنی فارسی supurdan " سپردن ، siparidan ریشه زمان حال "(siparam·suparam) =دادن سفارش کردن "sipāriš " "سفارش"

از فارسی ماءخوذندهم‌چنین‌کردی "sipāre" "sipārak" = سپارک وسپار ه "توصیه‌وتعهد " ترکی‌شرقی ایسمارلمق asmarlamag عثمانی اصمارلمق əsmarlamag یا səmarlamag (بجای səparlamag) بمعنی‌سپردن ـ سفارش کردن ـ واژهٔ ایرانی تشکیل‌شده‌از (apa) پیشوند وریشهٔ (spar) همانطورکه از این ریشه‌باپیشوند (pāt)بگونهٔ pāt spārel در ارمنی (پناه دادن (۱) حمایت کردن) هست .

" هوبشمان ۱۰۶ "

" آجاریان ۲۴۱ : ۱ "

دیگر نظرات در بارهٔ این واژه :

۱ ـ نخست بایددانست‌که‌ترکیب‌دوبخش " pāt " و " spārel " آنطور که " هوبشمان ۱۰۶ " در آجاریان (۲۴۱ : ۱ " اعتقاد دارد ، ربطی‌به‌ریشه" spār " ایرانی نداشته و واژه‌ایست‌کاملا "ارمنی‌وحتی‌از نظر معنی نیز کاملا " متفاوت ـ چه این واژه " pātəspārel " درزبان وادبیات نوین‌ارمنی رایج است و معنی آن‌میشود حمایت کردن ـ و پناه‌دادن و می‌باید روشن کرد که حرف (s) در این واژه میانوند است رفته رفته و در اثرکثرت‌استعمال‌و ضرورتا " برای تسهیل بکارگیری آن واژه ایجاد شده است وما ازاین سری نمونه داریم چون :

واژهٔ گویـن‌در ارمنی (۱) که وقتـی میخواهد بصـورت‌گوناگون درآیـد بـه guyn-z- guyn و یا در تداول عامه به " guyn- sguyn " مبدل میگردد :

۲ ـ در درجه‌دوم با در نظر نگرفتن واک (s) در حد فاصل دو بخش کلمه آن واژه به "pāt- pārel" مبدل میگردد ،که‌بخش‌نخست رامیتوان "pāt" بمعنی دیوار ـ حصار ـ سد دانست . بخش دوم‌هم میشود " pārel " که‌بگونهٔ ریشه میشود " pār " بچند معنی رایج

الف ـ رقص ـ که " pārel " رقصیدن که میدانیم به مفهوم دایره وگردی نیز هست چه رقصهای اقوام کهن از جمله ارمنی دایره وار و دسته جمعی‌بود ، حال این رقص برای خورشیدبوده‌باآتشو یا برای خرمن ، میدانیم که ازاین رقصها بهر مناسبتی همچو رقص جنگ و حتی کشیدن چپق صلح در میان سرخپوستان ، امروزه نیز فراوان است که آنهم دورتا دور انجام میگرفت : و این مفهوم را فرهنگ های جدید زبان و ادبیات نوین ارمنی نیز تأئید میکنند :

---

۱ ـ معنی از نگارنده

۱) مربوط به گون‌فارسی gāona زند که در بخش خود اشاره خواهیم کرد .

چون

pārel مجازا" بمعنی حرکات دایره‌وار و گرد (در مورد باد) " فرهنگ ۱ :
آقایان ۱۲۵۲ : ۱ " هم چنین در تائید این مطلب در ص ۱۹۹ (همان مأخذ آمده :

" pār " پیشوند است بمعنی گرد و دایره
که اینها همگی این اندیشه رانیرومیدهند که واژهٔ ترکیبی " pātspārel "
ازریشهٔ " spār " (بدون اشتراک معنی) نیست ، و مجموعا" میشود دیوار کشیدن
در پناه گرفتن ــ پناه دادن و حمایت‌کردن :
نمونه دیگر از این قبیل‌برای‌درک‌جامع تر ازاین واژه رامیتوان در زمان وادبیات
ارمنی سراغ‌کرد ، وآن pār- šārel بمعنی محاصره کردن است که بعدها شده
pāšārel که در این مورد بسیار میتوان سخن گفت ، تا نزدیکی این مفاهیم
اثبات گردد :
بخش نخست که همان pār : رقص است ۲ ــ گرد و دایره و šārel یعنی
ردیف کردن و چیدن پشت سر هم ، واین میشود اصطلاحا" محاصره کردن یعنی دورتا

دور را گرفتن‌که‌این‌معنی‌درمصدر عربی محاصره از ریشهٔ " حصار یاحصر؟ بمعنی سد ،
مانع آمده است (**مسدود** شده از تمام اطراف)
که مترادف این کلمه در زبان ارمنی ازهمان مفهوم (گرد و دایره) است : و آن
šərj(ā) pātel که هر دو بخش جداگانه میشوند :
گرد ــ دور ــ اطراف šrj
دیوار کشیدن ــ سد کردن ــ گرفتن pātel (از ریشهٔ pāt = دیوار)
در " ۴۰ج۱ص۲۱۲ ــ ۲۱۳ " مطلب پر اهمیتی آمده است . که همگی درتائید
هر چه بیشتر آنچه است که تا حال گفتم و اگر بتوان آنچه راکه در زیر میآید باآنها
سنجید ، دیگرجای هیچگونه تردیدی باقی نمیماند .
" **نگارنده** "

(" باره " bāra " دیوار ــ حصار ــ ربض

شاهد شعری از شاهنامه :
سربارهٔ دژ بد اندر هوا ندیدند جنگ هواکس روا
" شا ۳۶۷۶/۲۴۳/۳ "
صورت اوستایی vārana " حصار " آفرینگان ۱۰/۳) که گلدنر (مطالعات

۱۰/۱) با باره مقایسه کرده بود ، در چاپ جدید حذف شده است . در هر حـال صورت فارسی باره با ریشه $\sqrt{var}$ "محصور کردن ـ حصارکشیدن" مربوط است .
هوبشمان . فارسی باره ـ پشتو عاریتی bāra " سنگر ـ اوستایی vāra در : pairvara ، ـ fravāra و paitivara = ارمنی pātuar " دیوار بیرونی ،استحکامات‌خارجی قلعه"سانسکریت prativāra " دفاع "
(اساس‌اشتقاق فارس ص ۲۱۲ ج ۱ "

آیامربوط نمیشوندبه pār =گرد ـ دایره ـ حصار ـ محصورکردن= pār- šārel و pātəspārel " حمایت کردن ـ دفاع کردن ـ پناه دادن وآیا بارو (در اصطلاح برج وبارو) در تداول عامه‌از این ریشه‌ها نیست ؟
" وغلامان وپیادگان باره‌ها وبرجهاراپاک‌کردنداز‌غوریان . . . . . غوریان جنگها پیوستند بربرجها وباره که از آن سخت تر نباشد . " تاریخ بیهقی ، ص ۱۲۴ ، ۱۲۷ "
بارو = باره : " و چون عرب به اصفهان آمدند سه شهر مانده بود و در خلافت منصور آنرا بارو بکردند وفراخ گشت . " مجمل التواریخ ص ۵۲۵
اساس اشتقاق فارسی " ۴۰ : ۱ : ۲۱۳

در ریشه یابی هر چه دقیق تر این کلمه در اوستا بر میخوریم ، به پرواز $\sqrt{vaz}$ pairi (para) یعنی به دور ـ یا به دور پرواز کردن ، مقایسه کنـــــــد . vazaiti " پرواز میکند " ۴۴ ج ۱ : ۳۶۹ "چنانچه‌معلوم‌میــــگردد در اوستـــا (pairi- para) دوروگرد معنی‌میدهدواشتباهنیست‌که اگرآن‌را همان" pār " (رقص ـ گرد ـ دایره) ارمنی بدانیم‌که‌درمفاهیم‌محاصره‌کردن‌وپناه‌دادن‌دیده‌میشود و ازطرفی‌دیگردرایرانی‌با‌اندکی‌تغییر‌در‌معنی‌وشاید‌هم‌گسترش‌در‌معنی به‌شکل‌باره‌وبارو‌در ـ آمده‌که هم اکنون‌نیز داریم :

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

اپسپار : apaspar سپارنده ـ تسلیم کننده
اپسپارک apasparak سپرده شده
اپسپاریشن : سپارش ـ سفارش apasparišn
اپسپارتار : بامانت دهنده apaspartar

اپسپاریشینه apa- spar- išn- ih
سپردگی ـ تسلیم ـ واگذاری ـ سفارشی
اپسپارتن = سپردن ـ بامانت دادن
از (۹: ۳۶)

کردی :

به گویش زازایی (سپارتن)
گویش سورانی واردهالی (سپاردن)
گویش‌هورامی (سپرده‌ی) " از ۱۰"
سپردن = معروفست‌که‌چیزی‌پیش‌کسی امانت گذاشتن باشد " ۱۴ج ۲ ص ۱۰۸۷ "
سپاردن = از ریشهٔ ایرانی (spar) " نیبرگ ۱۵ و هوبشمان ۶۹۷"
افعانی " sparal" تسلیم کردن"
" زیر نویس ۱۴ ج۲: ۱۰۸۶"

اپسپاردن از یک پیشوند apa (که حرکت بسوی دور را نشان میدهد) و یک ریشه spar ساخته شده‌است ،وریشهٔ‌آن بنا به فرهنگ پهلوی: سپردن ، پایمال‌کردن پراکنده کردن ، آمده است درحالیکه‌خوداپسپاردن بمعنی چیزی را بکسی واگذار کردن و دادن است ، پس ریشهٔ آن باز نمی‌تواند بهمان‌معنی‌بوده‌باشد چنانکه در فرهنگ ۱۴ آمده است ویا بهر نخست معنی در فرهنگ پهلوی میگوید .
بر اساس شاهنامه سپردن بمعنی از زیرپای‌ردکردن ، یااززیرچرخ گذراندن است . (بزیر پی پیلتان بسپرم) . فصل مرکب راه سپردن (رهسپار ، رهسپری) خود نشانهٔ همین است که راه از زیر چرخ گردونه یا از زیر پای گذشته است .
یادداشت ، فریدون جنیدی

آپستامب āpstāmb Ապստամբ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات ارمنی

بمعنی طغیان و شورش علیه دولت و حاکمیت " ۱" و "۲" از همین اصل āpstāmbel یعنی شورش و طغیان کردن "۱" و ۸۹"
در متون کهن ارمنی بگونهٔ āpāstāmb نیز چندین بارآمده که سپس برابر قاعده‌ای به āpstāmb تبدیل شده‌است ، درست‌مثل " āpāspārel "

که‌بعدا" به" āpspārel " تبدیل‌شده‌بوداین‌واژه‌بگونه‌ء āpāstāmb تنها در "۶۵" آمده است .

" آجاریان ۲۴۲: ۱ "

از پهلوی " apastamb " که تشکیل شده از پیشوند apa و ریشـــه‌ء stamb مقایسه‌شود با stambha سنسکریت بمعنی مغروربودن و vi štambha بمعنی شورش کردن ، پهلوی stambak فارسی sitanba وارمنـــــی əstāmbāk (خودسر ــ سرکش)

" آجاریان ۲۴۲: ۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

تیریاکیان‌زبان‌شناس‌ارمنی: از اپ + ستم sitam فارسی (ظلم و ستم) یعنی ایستادگی ومقاومت در برابر ظلم و ستم

" آجاریان ۲۴۲: ۱ "

āpstāmb = آپستامپ : شورش وطغیان ، مجازی ، یاغی ــ سرکش

" فرهنگ ۱ : آقایان ۹۸: ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

۱ ــ ستمبک stambak

ستمگر ــ ظلم ــ لجوج ، شدید

۲ ــ ستهمب ــ ستم stahmb

اوستایی = stəmba

۳ ــ stahmbak = ستهمبک ، باستم ــ شدید ــ جبری

stahmak ستهمک ، شدید ــ با ستم ــ زورکی ــ جبری

stahmbakih ستهمبکیه ، سخت گیری ــ سر سختی ــ ستیزگی

"۹: ۵۱۷

ستنبه : مردم درشت‌وقوی‌هیکل ودلیر راگویند . . .و شخص سخن ناشنود و ستیهنده و ستیزه کننده رانیز گویند :

" ۱۴: ۲: ۱۱۰۱

استنبه : و مردم دلیر و صاحب قوت وقوی بازو رانیز گفته‌اند :

" ۱۴: ۱: ۱۲۷ "

" پارسی باستان stambaka : قیاس‌کنید هندی باستان stambha
(تکبر پر مدعا ،ارمنی‌عاریتی stambak .اشق ۷۱۸ ، ورجوع کنید " نیبـــرگ
" ۲۰۷ stambakih "
" زیر نویس ۱۴ : ۲ : ۱۱۰۰

شدید : stahm
stahmak
stahmbak
xružd- mazan "۲۲۸ : ۴۴

آپسوس: āpsōs Ափսոս

از واژگان ـ رایج در زبان وادبیات نوین‌ارمنی
بمعنی ۱حیف وحسرت‌ودریغا ۲ ـ کلمه‌ای که هنگام دردکشیدن وافسوس خوردن
از دست دادن چیزی بزبان رانند : " ۱۴۹ : ۱ : ۳۱"

در متون کهن بمعنی حسرت وآه ـ دریغ ـ افسوس ، ومصدر " " افسوس
خوردن ـ آه و حسرت کشیدن .

" آجاریان ۳۶۶ : ۱ "

از فارسی ، افسوس afsōs ، "بی‌عدالتی ـ بی‌انصافی ـ محرومیت ـ تنگدستی ۲
ریشخند ـ استهزاء شکل کهن این واژه awasōs زنداست . پهلوی afsōs =
ریشخند ، ۱۰۱ و HORN " "هوبشمان ۲۶۲ .

" آجاریان ۳۶۶ : ۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

آجاریان‌میگوید :واژه‌ٔ (āpsusi) در زبان گرجی بمعنی افسوس ـ حیف
دریغا ، مستقیما " از فارسی است . (حاشیه ۳۶۶ : ۱)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

afsōs ۱ ـ افسوس ـ ۲ ـ ریشخند ـ تمسخر " ۹ ۷ "

" دریغ وحسرت‌راگویند . . . . . . و بمعنی سخر و لاغ هم هست "برهان" ۹ "۷ "

بمعنی‌اندوه ـ تاءسف : (مصرع دوم از بیت دوم)

((دیو بگرفته مرترا به فسوس توخوری‌برزیان مال‌فسوس . "ابوشکور

۸۳ ،

در ۴۰ ۱ ۱۳۶ "

آخر افسوس مان بباید از آنک ملک‌دردست مشتی افسوس اســـت .

انوری" در ۱۷ : ۳۱۱۰ "

آپشوب āpšop Ապշոպ

از کلمات نه چندان رایج در زبان وادبیات نوین‌ارمنی

شلوغی ـ آشفتگی ـ جنگ و قهر ـ هرج و مرج " ۷۵ج ۲ : ۴۸ "

وبگونه‌های āpšep ، ašop نیزنوشته‌شده‌است ، " ۷۵ج ۲ : ۴۸ از همین ریشه āpšopel = یعنی گرفتن ـ قاپیدن " ۲۷ "

" آجاریان ۱:۲۳۵

= اگر " ašop " دقیقا"ودرست خوانده شده باشد ، آنچنانکه در دوجااز دست نوشته‌های موسی خورن (۱) دیده میشود ، از ایرانی است و āšop ، مقایسه‌شود با پهلوی " āsop " شلوغی‌وقهر فارسی آشوب" āšob " آشفتگی ـ ولوله جنگ وآشفتن" āšuftan "زمان‌حال" āšōbam "وآشفته" āšufta " که از این گونه‌هاست‌آسوری " āšubgar " بمعنی‌جنگ‌آور ، این واژه‌های ایرانی تشکیل شده‌اند از (ā) پیشوند وریشهٔ " šop " که با اینها یکی هستند سنسکریت " kšōbhatē " اندوهگین کردن ـ مصطرب کردن و " kšobha " هرج و مرج و شلوغی والتهاب (برای‌آب‌گفته میشود) و مجازا" بمعنی شلوغی ـ قهر ـ تـرس و اضطراب ـ ناراحتی (kšobhana)شلوغی ـ تشویش ـ " kšōbhayami"

---

۱) صفحهٔ ۱۲۹ سطر ۱۲ (از اساس اشتقاق فارسی ص ۱:۳۵ (نگارنده)

اوقات تلخی ـو منقلب شدن و ملتهب شدن و " kšubh " لرزیدن ـ آشفته‌کردن هرج و مرج براه انداختن و . . . . . .

اما اگر (آنچه که درست بنظر میآید) شکل صحیح آن " āpšop " است . همانطور که‌پسوندیاپیشوندهای‌گوناگون‌نشان‌میدهد از پهلوی (āp- šop) است . که تشکیل شده از ریشهٔ (šop) و ap یا apa(پیشوند)است "هوبشمان ۱۰۶ " " آجاریان ۱:۲۳۶ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

لاگارد در " مطالعات‌ارمنی۱۶۵ "آن را (ašop) با فارسی " ašob " مقایسه میکند هوبشمان نیز در " مطالعات فارسی صفحهٔ ۷ " آن نظر را دارد :

" آجاریان ۱:۲۳۶ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

آشوپ ašop : آشوب ـ آشفتگی " ۹ صفحهٔ ۶۵ "
آشوب : و بمعنی شور و فتنه و غوغا " ۱۴ ص ۴۶ "

هم‌چنانکه‌درسطور بالا مشاهده میگردد هوبشمان (āpšop) ارمنی (عاریتی) را باصورتهای پهلوی وفارسی وآشفتن وآشوب مربط میداند ، لیکن گویا در صفحهٔ ۳۴ اساس اشتقاق فارسی " اظهارات صریح هوبشمان در آجاریان باشک وتردید (دراساس اشتقاق فارسی) همراه‌است . هم چنین در آجاریان بنقل از هوبشمان ۱۰۶ " ریشهٔ آن (šop) دانسته شده‌در هر دو مورد سپس به عکس این قول در اساس اشتقاق فارسی ۱:۳۵) برمیخوریم که اصل آن (xšup) است .

هوبشمان= شاید با آشفتن وآشوب (عاریتی در پشتو (āšūb - āšōb) ناآرامی ـ هیاهو ") واژه‌ارمنیašopکه بصورت نسخهٔ بدلapšopهیاهو " در دو نسخه از کتاب موسی‌خورن (ص۱۲۹ ، سطر ۱۲) آمده ، مربوط باشد . در هرحال‌صورت پهلوی ašop "اغتشاش "هیاهو" مطمئنا " باآن مربوط است (فرهنگ‌وفهرست ص۳۰)

بدین ترتیب ریشهٔ‌ایرانی‌آن را باید (xšup) دانست در رابطه با صورت سانسکریت k šubh هم‌چنانکه‌برعکس‌صورت‌سانسکریتk šipباصورت (xšvib) در ایرانی رابطه دارد .

۱)م . در شاهنامه آشفتن ، آشوفتن ،آشیفتن ،آشوبیدن ومشتقات آن آشفته ، آشوفته آشفتگی ، آشوب وآشیب آمده است :

آشفتن : سیاوش بدانست کان کار اوست بر آشفتن شه زبازار اوست
۲۲۲۶/۱۴۶/۳

آشوفتن : نه‌مردی‌بود خیره‌آشوفتن به زیر اندر آورده راکوفتن
۱۴۴۶/۳۲۲/۵

آشیفتن ، یکبار در سوم شخص مفرد . در فرهنگ‌فوولف وعبدالقادر نیامده (رک : نوشین ص ۲۹) ازکلام دقیقی :

همانا دلش دیوبفریفتت که برکشتن من‌بیاشیفتت
۹۱۲/۱۲۸/۶

آشوب :چو این ،کار آن‌جدید آن‌کار این پر آشوب گردد سراسر زمین
۴۴۰/۷۶/۱

آشیب : این واژه فقطدرشاهنامهٔ مول یکبار آمده و در نسخه‌های قدیمی نیست ، ازاین نظر بدون مؤید دیگر بی‌اعتبار است :

چنینست گیتی‌پرآشیب وشیب زپس هرفرازی نهاده نشیب
مول ۱۳ ف / ۱۹۳۶

آشفتگی :نیاطوس‌کان‌دیدبنداخت‌نان از آشفتگی باز پس‌شد زخوان
۲۰۷۷/۱۳۲/۹

آشوفته :زبس‌خسته‌و کشته و کوفته زمین همچو دریای‌آشوفته
۲۴۹/۲۰۳/۶

آشفته :گرانمایه‌سیندخت راخفته‌دید رخش پژمریده ، دل‌آشفته‌دید
۷۹۲/۱۸۶/۱

آشوبیدن :وزین کار کاندیشه کردست شاه پرآشوبد این نامور پیشگاه

۹۶۴/۶۳/۳

آشوبش : به معنی جنگ ، آشوب و نزاع یکبار در شاهنامه آمده ، ولی در نسخ قدیمی نیست :

از اختر بریشان نشانی نمـود   که آشوبش وجنگ بایست بود
۴۹/۲۵۹/۱

نقل از " اساس اشتقاق‌فارسی رویه‌های ۳۵_۳۶"

آپوخت āpuxt Ապուխտ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات‌نوین‌ارمنی‌وآن‌عبارت است از نوعی (غذای) گوشت که آن رانمی‌پزند ، بلکه آن را به‌قطعات مختلف بریده و نمک میزنند وباآفتاب و یا در مجاورت هوای خشک میگذارند تا خشک بشود ، وپس از آن استفاده میکنند : ممکن است آن را دود بدهند (به ویژه ران خام خوک)

" گوشتی که آن رانمک زده باشند ودر مجاورت هوا خشک شده باشد . به‌ترکی باسترما (۱)

" ۱۷ " ۱۰۰ " و " ۳۲ ۱۱ ۳: اعداد " در انجیل " ۱ "

که از همین رو āpəxtil خشک کردن گوشت " ۳۲ : ۱۱ : ۳ " اعداد
هم چنین بگونهٔ āpaxt نیزآمده است .در متون کهن " ۲۳۱ : ۷۳)
(رجوع کنید کلمات جدید ارمنی اثر خودم‌جلد ۲)

" آجاریان ۲۳۷ :۱ "

از پهلوی " apuxt " نپخته که متشکل از (a) پیشوند نفی و (puxt) پخته شده میباشد . مقایسه شود با پهلوی hu-puxt خوب پخته شده ، فارسی پخته puxta = پخته و مصدر puxtan پختن :" هوبشمان ۲۵ : ۱۰۶ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

از آویخته " āvixta " فارسی بمعنی‌آویخته شده " ۶۴"

لاگاردو"۳۷ " در Urgesch 345 از زند aoxta (سرد ـ سرما) فارسی (yax) = یخ و استی (ix) = تگرگ و (yäxan) مقایسه میکند.وسپس خود در مطالعات ارمنی ۱۶۷ آن را رد میکند :

از میان اروپائیان نخست هوبشمان ZDMG 35 (1881) 177 درست و دقیق پی گیری کرد .

" آجاریان ۲۳۷ : ۱ "

شواهد در ادبیات فرهنگهای ایرانی

hu - puxt : خوب پخته شده " ۹ ص ۲۸۸ "

(پختن puxtan طبخ کردن " مضارع پزم . پزانیدن

پزیدن = پختن . پخته شدن

هرمیوه که در باغ جهان بوده همه پخت ای غوره چون سنگ نخواهی تو پزیدن

مولوی (لغتنامه [1])

بهدینی paxtmūn ، paxa (= در فارسی پخته) کاشی paten ، paxtemān : مازندرانی paxta . اوستایی وسانسکریت √pač " پختن " پهلوی puxtan- pazem- pazet (فرهنگ پهلوی - زند)

pazami- nitan (بندهش ، مینوی خرد) .

کردی pātin " پختن " ، bepiž ، پشتو paxavul ، آسی د Fitsun آسی ت fitsin (۲۹) (؟) بلوچی pačag ، شمالی pašaγ (۲۷۶) ، وخی počam ، شغنی وسریکلی pezam (عاریتی) ارمنی عاریتی apuxt ژامبون خام "

از ۴۰ ج ۱ : ص ۳۴۹ - ۳۴۸)

به شاهد صورت ارمنی apuxt - احتمالا " بمعنی " گوشت خشک کرده (پخته a- puxt فقط در دوجا بر میخوریم ، یکی در Num, 11,33 در این عبارت apuxt, apuxt, apušt = apxtesin, lyurpanš (آنها گوشت بلدرچین را در هوا خشک کردند) ودیگر در نوشته : Greg- Magistros شخص قورباغه‌ای پیدا کرد ، پنداشت ماهی است ، او را apuxt کرد .

(نقل از " ۴۰ ص ۱ : ص ۹ - ۳۴۸ ")

آپوزنا ápuznā Ապուզնայ.

در زبان وادبیات نوین ارمنی فراموش شده است

در متون کهن دیده شده ویکبارهم ābuznā و یک کلمه‌عامیانه است .

از فارسی abūzna "و بوزینه buzina ، پوزینه puzina = میمون عربی

ابوزنه abuzina: میمون ، از فارسی است هم چنین روسی (обезьяна)

" هوبشمان ۲۶۲ "

" آجاریان ۲۳۶ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

بوزنه = میمون راگویند وبه عربی حمدونه خوانند :

بوزینه = میمون راگویند .

بوزنینه = بوزنه راگویند که میمون باشد : " ۱۴ ج ۱ : ۳۱۶ "

آپی رات äpirāt Ապիրատ

از واژه‌های کهن و فراموش شده در زبان وادبیات نوین ارمنی

بمعنی " ناحق ـ ظالم ـ بدجنس " " ۱ " " متی ۹ : ۱ " " یوحنا ۴۴ـ ۳۷ : ۱ "

" ۴۶ " بمعنی‌رانده شده در متون‌کهن " ۹۱ : ۶ : ۱ " یکبار آمده است .

که از همین ریشه مشتقات‌چندی‌چون بدجنسی ـ بی عدالتی ـ ناحقی

برآمده است " ۱ " " ۷۴ " āpirātutyun

" آجاریان ۲۳۵ : ۱ "

از پهلوی apedat ' ظالم ـ ناحق ـ بی‌قانون " فارسی بیداد bēdād بهمان

معنی از همین ریشه پهلوی apādātih پازند awēdādi فارسی بیدادی

" bēdādi " بمعنی بی‌عدالتی ،واژه‌ارمنی‌ازصورت‌پهلوی " apēdāt "است .

که شکل سغدی تازه کشف شده apedate بمعنی بی‌عدالتی نشان میدهد :

همه از ریشه dād= dāt " قانون ـ عدالت " و پیشوند نفی apē ‹ awē ‹

ap= be (۱) : "هوبشمان ۱۰۵ "

" آجاریان ۲۳۵ : ۱ "

---

۱) در زبان ارمنی ،نگارنده

دیگر نظرات در مورد این کلمه

تیریاکیان زبان شناس دیگر ارمنی‌بر خلاف قول بالا آن را از ریشهٔ پهلوی avirad " وفارسی bi- rad یعنی "ناجوانمرد و بی‌شرف " (۲) میداند .

" آجاریان ۲۳۵ : ۱ "

بنظر میرسد که گونه bi- rad آنچناکه تیریاکیان ذکر میکند اشتباه باشد . چ در بین فرهنگهای موجودفارسی به چنین ترکیبی برخورد نکردم .واین نظر نیز اشتباه است :

اما قسمت دوم " رد " در فارس موجود و معنی شده است .

رد : و پهلوان ودلاور و بهادر و شجاع باشد "۱۴"

اوستا ratu "آقا ـ سرور " پهلوی rat اشنق ۶۱۱" در اوستا ratu رئیس روحانی‌و سرور "آمده = پازند radh (سرور) رجوع کنید هوبشمان ۶۱۱ ، رتوبمعنی سرور و روحانی‌و بزرگ مینوی وغالبا " باکلمهٔ "ahu" (بمعنی مطلق سرور وبزرگ) یکی استعمال‌شده ، درگاتها بمعنی داور بخود زرتشت اطلاق شده ، چنانکه در یسنای ۲۹ قطعات ۲ و ۶

بپوشید درع سیاوش رد زره راگره برکمر بند زد

" فردوسی طوسی "

رد کسی را خواندندی که ری قوی داشته است . " مجمع‌التواریخ‌والقصص ۴۲۰ "

" رجوع کنید مزدیسنا ۳۹۶ ، ۹۸ و فاب ۱ ص ۹۵ "

"زیر نویس ۱۴ ج۲ : ۹۴۳ "

بصورت apē- dāt در پهلوی " فرهنگهای موجود " دیده نشد (۱) وشاید هم در فرهنگها ثبت نشده‌است :

بصورت تنها هر کدام ا میتوان آورد :

عدل = داد dāt " ۴۴ ص ۲۴۹ "

داد : بمعنی راستی وعدل‌وعدالت‌واعتدال باشد . . "۱۴ج ۲ : ۸۰۷"

پهلوی dat قانون " مناس ۲۷۱ : ۲ پارس باستان dāta قانون ـ دستور " از ریشهٔ " adada- dā اوستا data (زریشهٔ dadhaiti da) ارمنی عاریتی dāt- ، قس: هندی باستان dhaman قانون ـ دستور " از ریشهٔ (dadhaiti dha -) کردی و افغانی dad " اشنق ۵۱۸" " بارتولمه ۷۲۶" .

" زیر نویس ۱۴ "

۲) نگارنده

۱ـ اگر چه در فرهنگهای پهلوی اپی دات نیامده است ، اما چون در فارسی واژه مرکب بیداد بسیار آمده است میتوان گمان برد که گونهٔ پهلوی آن نیز بکار میرفته‌است . اما بگمان من بهردوم این‌واژه‌همان راد بمعنی‌بخشنده وآزاد منش وجوانمرد است ، نه داد و نه رد ، زیرا که هنوز واژه ارمنی‌تلفظ راد را در خود دارد . از ترکیبات راد .واژهٔ رایگان = رادگان

است که جوانمردانه ، و از روی گذشت ، وبدون دریافت بها معنی میدهد . از ـ فردوسی در داستان بهرام ولوریان هند .

کند پیش درویش خنیاگری و را رایگانی کند کمتـــــری

یادداشت فریـــدون جنیدی

آپــی مــاک = āpimāk Ապիմակ

ازواژه‌های فراموش شده ، در زبان و ادبیات‌نوین ارمنی و این کلمه یکبار در " ۴۶ " بکار گرفته شده" صفحه ۲۶۹"

"۵۰" و "۶۵" آن را به "خودسر ــ بی‌احساس مسئوولیت ـ" معنی میکنند ، اما "۴۱" آن را چیز دیگر "بی‌عقل ــ بی‌وجدان " (وارتانیانج ۱ چاپ ۱۹۱۳ ۵۶۰) آن را به -āpikām تصحیح میکند ،و به" بی‌آرزو ــ تنبل ــ بی‌اراده وضعیف" معنی میکندو از چنین صورتی این کلمه ماٴخوذ است از پهلوی ape kām فارسـی بیـکـام -bēkām ، مرکب از kām =کام ــ میل + bē- apē پیشوند نفی" "آجاریان ۱:۲۳۵"

دیگر نظرات در مورد این واژه

این واژه بشکل -apēkām در فرهنگ پهلوی‌دیده نشد و تنها گونهٔ akām- یافت شد اکام -a- kām ناکام ــ بی‌میل ــ بی‌آرزو ــ تنبل ــ ضعیف ــ بی‌اراده "نگارنده "

بگونهٔ مترادف در زبان وادبیات نوین ارمنی مشاهده میگردد .

(an- kām) یا (ānkāmk) بمعنی سست عنصر ــ بی‌میل ــ بـی اراده " فرهنگ ا :آقایان۶۱:۱"

شکل‌بیکام همانطورکه آجاریان میگوید در فارسی‌یافت‌نشد ،امابگونهٔناکام میتوان دید "نگارنده"

بی‌اراده = akāmak om and ▪ "۴۴ ص ۶۲"

Ապիզար

آ پــی ز ا ر =āpizār

از لغات فراموش شده در زبان وادبیات نوین‌ارمنی،

بمعنی ۱ ـ نفرین و لعنت یا نفرین ولعنت شده ۹۶ ص ۲۵۶ " ۹۶ ص ۱۵۹ "
معنی دوم این‌واژه هم چنانکه درمتون‌کهن ارمنی نشان داده میشود ، با نفرین‌ترک
(دین دروغ) و به این معنی‌این لغت بگونهٔ " Bezār " نیزآمده است " ۹۷
صفحات ۲۵۰ و ۲۵۳ "

این واژه " با گرفتن حالت مصدری‌و در صفت" بصورت'āpizəril" دورشده
(گشته) با لعنت و نفرین (از دین دروغ) " ۴۱ "

" āpizār " هم چنین‌بمعنی "ازحقوق‌خودبرکنار شده " ویک واژه قانونی "
در امور داوری (۱) "طبق‌یکی‌ازنوشته‌های‌متون کهن ارمنی " ۹۶ ص ۱۸۷ "āpizār "
یعنی " از حقوق خود برکنار شده ،از دست دادن حقوق و امتیازات شخصی و واگذاری
آن به دیگری"

از همین ریشه'āpi zəril = زن را طلاق دادن (مصدر) ۹۸ : ۱۲۴ "
" آجاریان ۲۳۴ : ۱ "

ماءخوذ ازراه زبانهای‌ایرانی ،که‌شکل‌مادر (۲) آن نمانده است . تنها در فارسی بیزار
" bezār " و بیزاری" bezāri " یعنی (کسل‌ـخسته‌ـبستوه آمده و خسته‌شدن
و رنجدیده شدن)

از همین اصل در گرجـــی ābezāri = خسته کـــنـده و ābezrobān
و" ābezāroba " دردوکسالت‌ودرلهجه‌های‌شرقی (ارمنی (۱)) "bezāril
خسته شدن ـکم حوصله شدن " bizav- olmaq " بیزار اولماق یعنی دور شدن
اکراه از نزدیک شدن ـ بیگانه شدن ـ در "БУДАГОВЪ 1. 302" که معنی دوم واژهٔ
را " در زبان ارمنی " هنوز نشانمیدهد .

" آجاریان ۲۳۴ : ۱ "

---

۱) بنظر میرسد که باید بیزار باشد و" bizav " غلط چاپی است (نگارنده)

Ապենիազ

آپه‌نیاز = āpeniāz

از لغات فراموش شده در زبان وادبیات نوین ارمنی
بمعنی "نیازو کمبودی از چیزی نداشتن ـ بی‌نیاز ـ از "۹۱ ج ۱ش ۹" "۲" "۸۰ ش ۱۴۸" بمعنی بی‌سپری (شدن) ناتمام شدنی" ۹۵ ۰ ۴۳۴ "(۱).

"آجاریان ۱:۲۳۴"

از پهلوی apēniyāz "بی‌نیاز" پازند awēnyāz فارسی بی‌نیاز be-niyaz "نامحتاج be- niyazī 'بی‌نیازی ـ نیازنداشتن"
همه از ریشهٔ niyāz بمعنی کمبود ـ احتیاج، وعلامت نفی bē- awē- apē-
که از همین‌معنی در زبان ارمنی مترادف " ānniyāz " درست شده است ۲۵: ۱۰۵"
از میان زبان شناسان ارمنی نخست "۵۰" وازمیان اروپائیان لاگارد (در مطالعات ارمنی ۱۶۲) آن را درست معنی وتوجیه کردند".
"آجاریان ۱:۲۳۴"

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

اپی‌نیاز: apēniāz بی‌نیاز "۹ ص ۴۱"

بی‌نیاز: بمعنی غیر محتاج وتوانگر و بی‌احتیاج باشد ، چه نیاز بمعنی احتیاج است .
"۱۴ ج ۱:۳۴۱"

۱) و چند متن کهن دیگر ارمنی" نگارنده"

Աթաղ

آتـــاش = ātāš

"آذر رجوع شود (sebeos, P. 27) " درآجاریان ۱:۸۸"
ماءخوذ است ازفارسی ātaš پازند ātaš پهلوی ātaxš زند ātarš
(š) ـ حالت فاعلی) پارسی ātaš ترکی -āteš 'آذر ، و غیره
(هوبشمان ۹۲ " درآجاریان ۱:۸۸ "

اوستایی ātarš ، رجوع شود منیوی خرد ۲۸ ـ ۶ و غیره ـ بندهشن ۳ـ۱۱ و غیره .

" از اساس اشتقاق فارسی ۹ : ۱ "

بلوچی شمالی āc ۱۶ بارتولمه 9BB/۱۳۳) شغنی yāc

سریکلی vuc) گیللی atašˇ ، فریزندی‌ویرنی‌ونطنزی ātašˇ (کریستن‌سن ۱ ، ص ۲۸۴) ، سمنانی ātašˇ) سنگسری ātešˇ و شهمیرزادی ātišˇ ، کریستن سن ۲ص ۱۸۰ و ۱۷۶ " در اساس اشتقاق فارسی ۹ : ۱ " اشکاشمی و وخی atišnk (گریرسن ۷۳) در حاشیه برهان دزفولی tašˇ حاشیه برهان

" در اساس اشتقاق فارسی

لری‌وبختیاری تش -tašˇ

آتاشاک = ātāšāk　　　Աթաշակ

ـ ازبیماریهای تناسلی در مردان

" بیماری ومرض بد ـ سیفلیس " فرهنگ خطی جلد ۲ چاپ و نیز ۱۸۶۵ "

= ماءخوذ است ازفارسی آتشک =atašak مرض بد ـ سیفلیس ، از همین ریشه است آتشنگی ātāšāngi و ateša ngi در زبان گرجی و طشاة در عربی رجوع کنید به قاموس (۱)

نیریاکیان زبان‌شناس ارمنی در فرهنگ خود آن‌را از ātaša میداند بهمان معنی بهتر است ātašak دانست بدلیل حرف آخر کلمه .

" آجاریان ۸۸ : ۱ "

این واژه هنوزدرچند لهجهء ارمنی باقی مانده است و مشتقاتی نیز دارند چون ātāšākot = آتشکی شده مریض آتشکی و ātāšākotil = آتشکی شدن مبتلا به سیفلیس شدن وغیره . . . .

" آجاریان ۸۸ : ۱ "

واضح است به سبب درد وآزاری که این بیماری طبیعتا " همراه خود دارد به این نام مشهور گشته در میان ارمنیان (ایران) آتشک بمعانی دیگری نیز بکار میرود ، مثلا " هنگامیکه بچه‌ای زیاد گریه کند ویا درمصیبتی گرفتار باشد که آرام و قرار نگیرد ، میگویند "آتشک " ویاگویند " مگر آتشک گرفته‌ای " لهجهء ارمنیان خرقان "

امروزه متداول وبخصوص در لهجهٔ مرکزی (تهران) آتیشک $\bar{a}ti\check{s}ak$

۱) ترجمه ترکی ۱:۳۷

آتشک = بفتح ثالث و رابع وسکون کاف . . . . و مرضی هم هست معروف ومشهور به آبلهٔ فرنگ " برهان قاطع "

" آتشک = کوفت یا آبلهٔ فرنگی یاشانکر
زخمی چرکی است که از آلت تناسلی مردان برمیآید ، عوام معتقدند که براثر خوردن چیزهای‌حار (ازقبیل‌شیرینی‌زیاد)خرماوغیره . . . .نیزابتلای به آتشک محتمل است .

" کتاب کوچه حرف آ

آتشک : آبله فرنگ ، نار افرنجیه ، ارمنی دانه ـ کوفت ـ سیفلیس " آتشک فرنگ
دهخدا ۴۰ : ۱ "

آتاش پاریست = $\bar{a}t\bar{a}\check{s}$ $p\bar{a}rist$ Աթաշփարիսպ

این واژه‌ازلغات غیرمستعمل‌درزبان‌ارمنی‌است ، اساسا " این واژه یک لغت کاملا " آشکار فارسی است ، در این مورد در فرهنگ ریشه‌شناسی‌ارمنی ،آجاریان "آمده است آتش پرست یک بار (در متون کهن ارمنی) بکارآمده است .
" ماءخوذ است ازفارسی‌آتشپرست که متشکل از دو بخش است $\bar{a}t\bar{a}\check{s}$ + پرست ، ریشه از مصدر پرستیدن

" آجاریان ۸۸ : ۱ "

آتش پرست :و کسیکه آتش‌راتقدیس کند ، مسلمانان " زرتشتیان رانظر به تقدیس آتش آتش پرست وآذر پرست گفته‌اند (۱) .

بیک هفته بر پیش یزدان بدنه — مپندار کاتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود — پرستنده رادیده پرآب بود

آتش پرست: آنکه آتش را چون قبله نیایش کند.

بدو داد مهتربفرمان اوی　　بر آئین آتش پرستان اوی "فردوسی"
بهربرزنی بردبستان‌بدی　　همان‌جای آتش پرستان‌بدی "فردوسی"

دهخدا ۳۹ : آ "

*آتش پرست بمعنی نگاهبان و نگهدار آتش، و پرستارآتش، و کسی است که باخدمت به آتش از خاموش‌شدن آن جلوگیری میکند.

پرستیدن از یک پیشوند فعلی (نگاه کنید به صفحه ۵۳ نامهٔ پهلوانی) و یک ریشهٔ stha تشکیل‌شده‌وروبهم بمعنی دورکسی ایستادن است (نگاه‌کنید اساس اشتقاق فارسی جلد نخست صفحه ۳۱۳)

از همین معنی اسم‌وصفت‌فاعلی‌پرستار وپرستنده بمعنی خدمتکار در زبان فارسی دری فراوان آمده:

و راپنج ترک پرستنده بود　　پرستنده و مهربان بنده‌بود
"فردوسی"

چوباشد گفتگوی حواجه بسیار　　به گستاخی پدید آید پرستار
" نظامی "

و نیز واژه‌های‌ترکیبی‌پرستارزاده=بنده زاده، فرزندی که ازآمیزش با خدمتکاران در وجود آید، پرستارخانه = خدمتکار خانه، مهتر پرست = خدمتکار بزرگتران، خسرو پرست خدمتکاران، پادشاه، وشه پرست بهمان معنی در پرست= خدمتکاران دربار، پرستندهٔ بیشه=باغبان، پرستنده‌گاو = گاوچران می‌پرست= کسی که می‌را ببار میآورد. یاکسی که ساقیگری میکند. گل‌پرست، نگهبان و پرستار گل، مهمان پرست=کسی که خدمت میهمان رامیکند، وبالاخره بت پرست بمعنی کسی که خدمت به بتخانه میکند، پرده داری و نظافت وآرایش بت‌ها با او است:

پرستار زاده نیاید بکار　　اگر چند باشد پدر شهریار
گو من این خانه را پرستارم　　کارمیکن، که من بدین کارم
"فردوسی"

بیامد یکی مرد مهتر پرست　　بفرمود تا اسب اورا ببست

"فردوسی"

شه‌پرستان‌که مهر شه دیدند — وان سخن‌های نغز بشنیدند

"نظامی"

همه لشکر و زیر دستان — زدهقان واز در پرستان

پرستنده بشه وگاو نغز — چنین داد پاسخ بدان پاک‌مغز

از آنجا بیامد بجای نشست — یکی جام میخواست ازمی‌پرست

نگه‌کرد دستان ،زتخت‌بلند — بپرسید : کاین گل پرستان که اند

به‌رزم‌اندرون ژنده‌پیل‌است‌مست — به‌بزم‌اندرون‌گرم‌ومهمان‌پرست

که‌ما‌می‌گساریم‌ومستان شویم — سوی‌خانه بت پرستان شویم

" فردوسی "

و نیز اسم مصدر پرستش ، و فعل پرستیدن :

مراگرپذیری‌توبا پیر سر — ز بهر پرستش ببندم کمر

ببالای‌سرو رخ چون بهار — به اندر پرستیدن شهریار

اکنون ازاین واژه ، ترکیب ، آذر ، یا آتش آتش پرست پدید میآید که همان معنی خدمتکار آتش را میدهد .

چون پیروزی شاهتان بشنوید — گزیتی به‌آذرپرستان دهید

"دقیقی"

به‌هربرزنی‌بر ،دبستان بدی — همان‌جای‌آتش‌پرستان بدی

چنان‌دیددرخواب ،کآتش‌پرست — به آتش‌فروزان ببردی‌به‌دست

اما چون بعدها پرستش‌که در مقابل و بمعنی عبادت عربی است درقالب‌واژهٔ خداپرستی نیزدرآمد ،امروز معنی آن کاملا " دگرگون شده است و خام اندیشان راگمان بر این میرودکه‌ایرانیان‌آتش‌پرست بجای خدا پرست بوده‌اند . در حالیکه خدا پرستش نمیخواهد ، وآنچه‌که‌دراندیشهٔ‌ایرانی برای خداوند جایزاست نیایش، ، یزش است .
یزش در پهلوی بگونهٔ ایزیشن ezišn در اوستا یزت yazata ودرسانسکریت yajata است که ریشه yazna اوستائی = yajna سانسکریت برآمده است و معنی ستایش کردن رامیدهد

یادداشت فریدون جنیدی

Ատակ آتــاک = ātāk

(ātāk- el) = توانستن ــ آسایش واستراحت پس از فارغ شدن از کــار " فرهنگ آقایان ۱۲۲:۱ "

" توانا ــ مستعد ــ قادر لایق ــ صالح "۹۹:۱:۶۵" ۱۱۶:۲:۳" ۱۱۷:۷ "

از همین‌ریشه (مصدر) " ātākel " (= توانستن‌ــتوانابودن در انجام کاری فرصت داشتن .مترجم) "۲۶ " "۷۵" و " ātikel "بـهمان معنی ۴۷:۱:۵۰۹ " ۱۱۸:۳۰۹ و " ānātāk " = ناتوان بیچاره " ۴۷" .

" آجاریان ۱:۲۸۴ "

ازپهلوی atāk "توانا " که خود از ati- tāvaka 〈 atavaka که در اوراق پهلوی مانوی بشکل dwɣ "توانا "متشکل‌ازریشه tu ، tav. یعنی‌نیروداشتن‌ــتوانستن(۱)

برای ترکیب این لغت وافتادن حرف (v) مقایسه‌کنید پهلوی (۲) astānak ناتوانی ــ ضعف us- tāvana بی‌زور،و attān 〈 ati- tāvana " زورمند‌ــ توانا‌ــ مستعد " stav ، ضعیف 〈 us- tavah " فاقد زور " فارسی sutūh 〈 us- tava- δa فارسی کوتاه kotāh ، کوتــاه ــ بــی‌زور kauta- tāva-δa وبالاخره فارسی mi- tuvānam میتوانم درتداول مردم mitunam "آجاریان "

" آجاریان ۱:۲۸۴ "

دیگر نظرات در بارهٔ این‌واژه

لاگارد (۳) آن را از ریشهٔ tak میداند (=نیرومند)اماهوبشمان‌آن‌رارد میکند و به پهلوی tag (=tak= دلیر ــ نیرومند ، مربوط نمیداند .

بار تولمه (۴) آن را دخیل از فارسی‌میانه attak و صورت فرضی (قیاس) ati tauak میداند .

۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به‌واژهٔ tāv (در مجلدهای دیگر)

۲) مراجعه شود به بخش شواهد در همین مقاله .

Lagarde. Urgesch- 319

Bartholomae If 38(1917-20) P.47

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

astanak : ضعف ــ احتیاج ــ فقــر " ۹ : ۶۰ "

اتوک atuk : نیرومند ـ توانا ـ لایق ـ قادر "۹ : ۶۷ "

آتاو ātāv ۱ : ـ ثروتمند ـ غنی ـ مستعد ـ لایق "۹ : ۶۶"

اتوان atavān/wan :ناتوان ـ ناممکن
: a- tav- an

اتووان : atuwān :ناتوان ـ ضعیف "۹ : ۶۹"
:

آتاویه: atavih : استعداد ـ لیاقت ـ مهارت ۲ ـ ثروتمندی "۹ : ۶۶"

tavih تاویه: توانایی قدرت ـ نیرو "۹ : ۵۵۱"

تاییتن Ṯayitan = tāy-it- an 〈 tāv : قادر بودن ـ قابل بودن
مستعد بودن ـ کفایت کردن "۹ : ۵۵۲"

شواهد برای نظر لاگارد :

tagih = تگیه : دلیری ـ نیرومندی ـ شجاعت

tagik = تگلیک : دلیر ـ نیرومند

tagdilih= تک دیلیه : تگ دلی ـ دارای دل نیرومند ، شجاع "۹ : ۵۴۱"

این واژه تنها دیده نمیشود وبا ترکیبات وجود دارد .

آتــر = ātr Ատր

یعنی آتش ، این‌واژه در ادبیات ارمنی‌تنهانیامده ،ودرترکیبات بچشم میخورد ، چون ātraguyn (=آتشی‌رنگ) (۱) و ātrušān (=درارمنی بمعنی آتشکده) (۱) و ātrčānāk (= تپانچه (۱)که همه مشخصا " از ایرانی گرفته شـده است) کلمات ātrašek ، چون آتش سرخ ، ۴"و ātrorāk ، آتشین رنگ " ۶۷ و ۴۸: ۷۳ " و ātrākān ، آتشی ، ۴۱ " درارمنی تشکیل شده‌اند . واز همین اصـــل مصدر ātrāšikānāl " رنگ آتش‌گرفتن "۴۱"

" آجاریان ۱:۲۸۹ "

گرفته شده ازپهلوی ātur آتش" که اشکال دیگر ایرانی آن هستند . زنـــد ātare حالت فاعلی) ātarš ، فارسی‌آذر aδar ، āzur یا ādar آذر"آتش (HORN 7.9) ازفارسی‌گرفته‌شده ،هم‌چنین ātaš (آتش) ، که از همان

ریشه است :

ātar ، شکل نادرست پنداشته شده است ātur پهلوی در ارمنی میشود (ատուր)
که در ارمنی طبق قواعد هجائی ، این واژه در اول ترکیبات به " ātr " مبدل شده
است . همین شکل است که فرهنگها آن را ریشه گرفته‌اند : "هوبشمان ۱۱۰ "

" آجاریان ۲۸۹ : ۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

فرهنگ جدیدهایکازیان[۳] آن را با od ترکی yeter یونانی نیز مقایسه میکند
pictet- 2, 263 : به اشکال فوق " adhair " ایرلندی قدیم را مرتبط میکند :

" حاشیه آجاریان ۲۸۹ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی .

آتور ātur : آذر ـ آتش ـ و نیز نام ایزدی است ۹ : ۶۷

آتش : ātur ātas- ātaxš "۶۴ صفحه ۲ "

در گویش اردهالی ATER آتیر گویش سورانی آور _AVER . به گویش هورامی آیر
AYAR به گویش کلهری وگورانی آگیر AGER ، ۱۰ : صفحه ۱۱ "

آذر : اگرچه این لغت بطریق مفرد و مرکب بنابر مشهود ، بفتح دال نقطه دار است .
لیکن صاحب فرهنگ جهانگیری بضم دال نقطه دار تصحیح کرده وشرحی بسیار طولانی
بر آن نوشته است . مجملا "بمعنی آتش است که به عربی نارخوانند : " ۱۴ : ۱ : ۲۲ "

اوستا ātr-athr- ātar-atere پارس باستان ātar بارتولمهٔ
(زیر نویس ۱۴ ، صفحه ۱۳ و ۱۴)

آتورگاس ātur- gās : آتشگاه ، آذرگاه " ۹ : ۶۸ "

---

۱) (= مترجم) ۲) در متون کهن ارمنی یکی دوبار آمده است (مترجم)

(۳) شماره ۵۰ رجوع کنید (sebeos, P.27)

آتورایستر ātur- astar : خاکستر "۹ : ۶۸ "

آتورسوچ ātur- soč :سوزندگی بوسیله آتش ، آذر سوز ــ افروزش آتش "۹ : ۶۹ "

بسان آتش تیزاست . عشقش . چنان چون دورخش همرنگ آذر " دقیقی "

در فرهنگ هزوارشهای ایرانی مصدر " Ayrel " ارمنی (یعنی سوزاندن وآتش زدن را در زیرواژهٔ آذر "آتش" آورده‌اند واحتمال آن داده شده که از آن ریشه باشد .

در حالیکه این چنین نیست ، وآن مستقیما " از ریشهٔ جداگانه‌ٔی (هندواروپائی) āyr است که در بسیاری از زبانهای ایرانی ولاتین واروپائی وجود دارد وگسترش یافته است : نظریات زبان شناسان اروپائی در این مورد در آجاریان آمده :

مصدر ĀYREL = سوزاندن ، ازهمین اصل " āyrotsel ، سوزاندن " ۱ " مجازا" دل آتش زدن (۱) " گرم کردن سر . " ۱۱ : ۵ : ۸۷ "

همین ریشه با گرفتن حرف "ز" (۲) به " zāyrānal " که معنی نخست آن گرم شدن و گر گرفتن است وهمین معنی گم شده هنوز در جملهٔ gin vo zāyrānāli sksān- išxānk از " ۱ " پیشگوئیهای اوسیای نبی " یعنی : از (شراب سرشان (پادشاهان ــ اشراف) گرم شد) وبگونهٔ مجازی " zāyrānātl " یعنی سخت خشمگین شدن ــ عصبانی شدن (۳) " ۱ " و " zāyrānūk " = شدت درد "۱۱۶ "

" آجاریان ۱۷۵ : ۱ "

از ریشهٔ روشن " āyr " =آتش که بعدها درمسابقه (بخوان نبرد = مترجم) باواژهٔ هور hur معنی‌اش گم شده . (-āyr)هندواروپایی . حالت فاعلی " āter " مقایسه شود بازند ātar حالت فاعلی ātarš پهلوی ātur پارس athaš ādār

---

۱) چون این گفتار از و بشنید مادر تو گویی در دلش افتاد آذر " ویس ۴۰ : ۱ : ۱۲

۱) چون : دلمو آتش زذی (=مترجم)

۲) این حرف از لحاظ لفظی کلمه را تشدید میکند .

۳) اصلاح آتیشی شدن در فارسی گویای کامل این مفهوم است (= مترجم)

هم چنین به مفاهیم مجازی در ادبیات ایرانی بر میخوریم به (شاهنامهٔ مول مصراع دوم بیت دوم مزن بر دلت برز تیمارتش . سعید نفیسی واژه (تش) =آتش را در شعر رودکی حتما "بگونهٔ مجازی بمعنی تپانچه وسیلی معنی کرده است (رودکی ص۵۵۶)

فارسی آذر adar یاآتش ātaš زازایی adər ، بلوچی ās . افغانی ōr استی art (رجوع کنید . (pokorny 1.42) و (walde 67.) و ERNOUT Meillet 80) واژگان‌ایرانی‌درارمنی نیز وارد شده‌اند . مثل (ātr) " ātrāguyn " و " ātaš " (که‌جداگانه‌ببینید) بهمان ریشه هندواروپایی بستگی دارند ، سنسکریت atharvan (ـ کشیش) (بیشتر برای آتشپرستان) : لاتینی āter یعنی (تاریک ، سیاه) (یعنی‌سوزانده) و " atramentum " یعنی مرکب " (که پیشترها تنها سیاه بود) ایرلندی aith = تنور . اوکرائینی vatra = آتش بخاری صربی (یوگسلاوی) vātra = آتش . لهستانی watra = خاکسترکاه " هوبشمان ۴۱۸ " همین‌مفهوم در

درویشیان زبان‌شناس دیگر ارمنی ارتباط این (مصدر یا واژه = مترجم) را با " atr " ردمیکند . وباسنسکریت idh سوزاندن)لاتینی aestas (تابستان)آلمانی اعلای کهن (eid) = بته ، واصل آن را " āydrel " میداند ، با (واک) " م " **دیگر نظرات در مورد این‌واژه** " حاشیه‌آجاریان۱۷۶ :۱"

در اینجا لازم بیادآوری است که طبق قاعده‌ای در زبان ارمنی حروف -āy در تمام کلمات ارمنی به E صدای) تبدیل میشوند : همچون کلمهٔ ندای (اشاره) -āy که میشود Ey . یاواژه سیاه ایرانی که در قدیم به شکل سیا و هم آمده است . ودر گرابار زبان باستانی ارمنی به این شکل بوده‌است . و امروزه به "sev" مبدل شده ویا واژهٔ gāyl (= گایل = گرگ) به gel(= گل = گرگ) ودقیقا " از همین روست که با رجوع‌به‌لهجه‌ها ودیگراشکال این ریشه āyr در ارمنی ومصدر " āyrel " وجود آن قاعده تلفظی‌پدیدارمیگرددکه‌هردواینهابه‌ترتیب شده‌اند . er (ریشهٔ سوزاندن) و (erel (= سوزاندن) وازاینجا میتوان بخوبی نتیجه گرفت ه این واژه در زبان ارمنی مستقل از اشکال (aur)ایرانی‌است . مقایسه‌شودهم‌چنین با (āyrosel) ارمنی‌میانه که در زبان ارامنه وان [۱] و موش [۱] ، شده ، " irisel " ودر زبان (لهجه‌ارامنه) جلفا "yerel " بجای " آیرل " و همهٔ‌اینهانشان میدهند که واژهٔ " آیر " بصورت‌ریشه (صورت اصلی) خود است ودر زبان ارمنی مستقلا " وجود داشته است :

er- ār - aur در کردی [۲] ( )

---

۱) مراکز بزرگ ارمنی نشین در ارمنستان غربی کنونی (= مترجم)

۲) joseph P. Angelo as: Gazophylacium Linguae- persarum. tripilici linguarum.

آتراگوین= ātrāguyn Ատրագույն

از واژه‌های (صفت) رایج وپذیرفته شده در زبان وادبیات نوین ارمنی بمعنی
۱ ـ داشتن رنگی چون آتش ـ آتشین ـ سرخ‌آتشین "فرهنگ‌آقایان ۱۲۴:۱" (آتشین برنگ آتش" ۳۷۵ : ۷۴ " " ۴۷ " " ۱۰۰ " "۸۶"ازهمین‌شکل " ātrāgunāk " بهمان معنی "۴۱"طبق‌فرهنگ‌گیاهشناسی‌ارمنی ،۱۸۷۰ ātrguyn هم چنین بمعنی گل [(۱)] " adonide " ، Flor- adonis "بااستفاده‌ازمجموعه‌ٔ شهریمانیان استپان) اما در چه زمان (= ؟)

"آجاریان ۲۹۰:۱"

ازپهلوی (مترادف) aturgon مقایسه شود ،فارسی‌آذرگون ādargūn =
آتشین ازصورت‌زند ātarəgaona ، متشکل‌از " atarə "آذرو gaona "
رنگ ـ گون برای گل درپهلوی‌داریم . ādargun ، خشخاش‌وحشی : فارسی آذرگون ādargūn ، که‌ازهمین‌ریشه‌در عربی آذریون adaryun (قاموس ـ ترجمه ترکی جلد ۳ صفحه‌ٔ ۵۹۰) بمعنی نوعی گل .
گرجی 'rutilus ، species، anemones، calendula، officinalis
ādraguni =نوعی گل ، از صورت عربی آذریون ، که خود از فارس است ، در ارمنی داریم āzārion "که امیر دولت آن را آورده است . "هوبشمان۱۱۰"

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی "آجاریان ۲۹۰:۱"

آتورگونگ ātur- gonak : آذرگونه ـ آذرگون ـ گل‌آذریون "۶۸:۹"

۱) باید گیاه (گل) آذرگون یاآذریون ایرانی باشد که اشاره شده است .

آترچاناک ātrčanāk Ատրճանակ

(بمعنی تپانچه ـ اسلحه‌ٔکمری ـ رولور . واژه‌ای است مخصوص زبان وادبیات نوین ارمنی ، لیکن طبق درویشیان [(۱)] ، و"اگر چه زبان امروزهٔ ارمنی آن را دارد . اما ساخت وترکیب واژه‌گواهی‌میکند ، که مشخصا" در عصر طلایی بشکل مطمئن وجود داشته ، چراکه شکل عاریتی ودقیق پهلوی را داراست .)

بنابراین‌گفتار شکل دقیق عاریتی میشود . ātrčanāk اما برابر توصیحی که آجاریان در ارائه همین ترکیب‌خودش میافزاید ، :

(شکل‌قدیمی‌و مورد استفاده بگونهٔ " ātracān " است . که دوبار آن را در " دیوان تاریخ خلق ارمنی "جلد ۱۰ ، صفحه۳۶۴می‌یابیم . "آجاریان "
" آجاریان ۱:۲۹۰ "

ازصورت‌فرضی āturjānak ، مرکب از ātur "آتش" وپارسی باستان‌و زندی" jan " زدن ـ کشتن" زند " jana " زننده ، کسی که زند "و پهلوی zan حالت امر) zadan (، فارسی زدن zaniš n- z anēt ، zatan ، زدن" āturjanak ، ایرانی در اصل بمعنای "آتش‌زا" "چخماق" میبوده ، مقایسه شود ، فارسی‌آتش زنه ātaš zana ،آتش‌زا" مرکب از لفظ‌آتش زدن " سوزاندن ـ آتش افروختن .
اشکال پهلوی ، اگر چه حرف ẕ (۴) را داشتند ، اما اشکال فارسی باستان وزند " j " ج را دارند ،که‌در (= کلمات (ایرانی جدید نیز آنهارا می‌یابیم . مانند بلوچی j anag ودرلهجه‌های‌فارسی (= ایرانی) jindemun- jiden "هـــرن ۶۵۳

---

۱) رجوع کنید شماره ۱۱۹
۲) از قرون ۱۵ تا ۱۹ میلادی
۳) حرفی‌که (č) با علامت x نشانه گذاری شده در واقع صدایی است مابین (ج وچ)
۴) صدایی است میان (زود) یا دال و "ز" (و این همان است که با علامت ẟ در فرهنگهای پهلوی نشانه گذاری میشود .

امادراین‌صورت ātrčānak ما (=ارمنی)رامی‌بایستی (ātrjānāk) دانـــست ، هـــم چنیـــن ریشـــهٔ jan را در واژه‌هـــای (xārāzān) (۱) و (۱) (gāvāzān) می‌یابیم ، که اینان حرف "z " را دارند ، نه "č " و " j " را . بهمین خاطر واژهٔ گرفته شده را از شکلی دیگراز زبانهای روستایی ایرانی باید دانست :

برای‌تغییرمعنی (سیر وگسترش = مترجم)مقایسه شود ، کردی zēnin که از ریشهٔ žan میآید وبمعنی (آتش زدن ـ سوزاندن ـ تفنگ (= تیر) در کردن) است . هم چنین مقایسه‌شود . باترکی (čāxmaxla) " اسلحه " از (čāxmāx) " آتش را ـ سنگ چخماق "

" آجاریان ۱:۲۹۰ "

دیگر نظرات در مورد این واژه:

از میان زبان‌شناسان ارمنی، نخست درویشیان، آن را درست تفسیر و معنی نمودند. در مقاله‌ای جداگانه، در نشریهٔ ماسیس [۲]، ۲۷ فوریه ۱۸۸۲ شماره ۳۱۲۴ و نشریهٔ زبان سال ۱۸۸۲ صفحهٔ ۱۲۴).

لیکن اشتباه، او، اینستکه به جای توجه و یاری گرفتن از نمونه‌های (mučāk) [۱] (= در ارمنی کفش، موزه، مترجم) و (ročik) [۱] (= مزد ـ مترجم) و (Dāhlič) [۱] (= دهلیز ـ سرسرا = مترجم) و (tāčik)و (vāčār) [۱] (= بازار ـ دادوستد) و (arčic) [۱] (=از زیر ـ سرب = مترجم) که در فارسی با حرف "z" میباشند، تصور میکند که حرف " z " ی فارسی همواره در ارمنی به č مبدل میگردد. و از همین رو ātrčanāk را از ātaršjanak (=!) یا āturj ānak میداند.

اما چنین کلماتی در پهلوی نیستند. و در پهلوی همان ریشه بگونهٔ zan دیده میشود. بهمین سبب من آن را از شکلی از پهلوی روستایی میدانم. یا بحق یا احتمالا " آن را از اولین کسی میدانم که آن را ساخته و در ادبیات نوین بکار برد: (آجاریان) "

" حاشیه "آجاریان ۲۹۰: ۱"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

زن zan = زننده ـ کشنده ـ ویران کننده "۹: ۶۵۸"

آتش زنه = معروفست که چخماق باشد و به عربی زند گویند. (۱۴: ۱۶)

آتش زن = آتش زند ـ چخماق زیرنویس" ۱۴: ۱۶. دکتر محمد معین:

آتروشان = ātrušān Ատրուշան

از واژه‌های رایج در زبان و ادبیات نوین، و واژه‌ای تاریخی محسوب میگردد، (بمعنی آتشکده پارسیان، که در آن آتش همیشه روشن نگاهداشته میشد، هم چنین آتشدان، در زبان ارمنی مجازا " شور ـ هیجان ـ آتشی که خاموش نمیشود)

" فرهنگ آقایان ۱۲۴: ۱"

---

۱) = همه از واژه‌های گرفته شده و رایج در ادبیات نوین که فصل خود بدانها اشاره شده است. (مترجم)

۲) نام قله‌های کوههای آرارات ارمنستان و نام پسران ارمنی (= مترجم)

۳) صدایی میان ح و ـ

بمعنی آتشکدهٔ خورشید پرستان . " ۵۹ ۶۱:۴: " " ۵۵ " " ۶۲ "
هم بمعنی فوق و هم معابد منحرفین ومرتدان دین مسیحیت " ۱۰۰ "

" آجاریان ۱:۲۹۰ "

از زبانهای ایرانی ، که شواهد آن نخست خود موضوع ومقوله آن است . یعنی بخش پیشین کلمه ātr (= درارمنی . مترجم) ازپهلوی ātur = آتش وبخش دوم (ušan) است ،که به سبب آنکه تاکنون در پهلوی برابر یا مشابه آن کلمه دیده نشده ، بی‌تفسیر و توجیه مانده .

" آجاریان ۱:۲۹۰ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

تنی چند از زبان شناسان ارمنی وخارجی برای تفسیر و تبیین این واژه ، بویژه در مورد بخش دوم کوششها کردند و هر یک ازآنان به نتایج زیر رسیده‌اند :

۱ ـ از میان زبان شناسان ارمنی‌گئورگ‌دبیر (رجوع شماره ۶۴) آن را باآذرنوش نام دومین آتشکده‌ازآتشکده‌های‌مشهور پارسیان (= ایرانیان . مترجم) مقایسه میکند .

۲ ـ امیــــن در اثـــــر خـــــود (ИСТ. Вардана 85) از ātr + (ušān = منزل ـ خانه) میداند longlois, collect.2.186 با (ātašdān) = آتشدان مقایسه‌میکند که بصورت‌آوانوشت یا ترانسکریپسیون چنین شده .

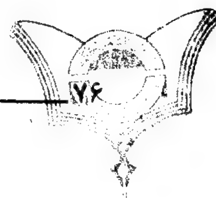
درویشیان آن‌را از (ātr) + (uš) (ریشه فعل سوزاندن) باروشن کردن میداند .

(Müller Wzkm 4, 358) آن را از (atrušān) (احتمالی) میداند ، ظاهرا " (ātur – šān) که‌در ایــن‌صــورت‌می‌بایــد در ارمنــی بگونــهٔ (ātršān) درآید .

هوبشمان ۱۱۱ آن رااز صورت (احتمالی) پهلوی (āturōšan) میداند ، و با (ošati) سنسکریت بمعنی‌سوزاندن میداند .

تیریاکیان ، زبان‌شناس دیگر ارمنی در کارنامک ۶۵ ،"حاشیه" چنین فرض میکند که در قدیم آتشکده‌ای بنام " آذرروشن " بوده است که این نام بعدها در اثر کثرت استعمال بانام آتشکده یکی‌شده واز آنهم ātrusān بدست آمده است :

(stakelberg) آن رااز‌دوبخش (ātr)+(šān) (ارمنی) میداند.
آجاریان بخش دوم رابا بخش دوم (گلشن) = گلخانه مقایسه میکند .



هم چنانکه در بالا بخوبی پیداست ، واژه‌ٔ (atrušan) در زبان ارمنی یعنی آتش‌خانه و آتشکده‌ٔ زرتشتیان مراد است . وبی تردید هرگاه که بخش نخست آن نیز آذر باشد ، میماند ، این نکته ، که این کلمه‌ٔ ترکیب است ، لذا ظاهرا" بخش دوم آن بگونه‌ٔ (ušān) درمیآید ، همانطورکه امین نیز به آن اشاره کرد ، (به احتمال) اما بدون آوردن هیچ شاهدی .

هوبشمان چهره‌ٔ برجسته‌ٔ زبان شناسی آن را از صورت (aturošan) (مفروض) میداند .

بنظر من آنجاهم که هوبشمان آن را با (ošati) سنسکریت بمعنی سوزاندن مقایسه میکند ، گمراهی است باتوجه به تمامی تبیینها وتفسیرات میتوان تنها باآجاریان هم عقیده شد که آن را باگلشن ایرانی مقایسه میکند اما باید اضافه کرد که پاره‌ٔ دوم گلشن (، شن) (šan) است که هیچگاه (لااقل تاکنون) بصورت تنها دیده نشده ، اما میتوان آن رااکنون در کلمات (آشیان) (آشیانه) بوضوح دید ، بویژه اینکه در زبان ارمنی واژه‌ٔ šenk نیز بمعنی ساختمان ـ خانه میباشد . وبصورت مجازی آغاز وشروع هر کاری ، وسیر تکامل و موفقیت کارها راگویند .

šenk = ده ـ قریه ـ آبادی ـ روستا " هرن ۴۹۵ " و مصدر " šin- el " ساختن و بنا نهادن که میتوان ریشه‌ٔ آن را (šin) یا (šen) دانست ، که بصورت موخر نیز در بعضی تعبیرات مثلی ارمنی هنوزوجود دارد ، چنانچه درمورد تشویق و آفرین گویی به افراد میگویند ، šen, kenās یعنی پابرجا باشی ـ بادوام وآباد باشی ، ویا (šin- ārār) یعنی سازنده ـ بناکننده

گذشته ازاینها ، شاید تعریفی که در زیر کلمه‌ٔ آشیان (در برهان) آمده بتواند این فکر را نیروی بیشتری دهد .

(آشیان خانه مرغان وسقف خانه باشد . "۱۴ : ۱ : ۴۶ .

مرکب از šana - ā بمعنی جای وسرای ، ارمنی šen (šen) = ده ـ قریه " پارتولمه ۷۰۷) (زیرنویس ۱۴ : ۱ : ۴۶ "

در اوستا Haošyan(g)ha معنی لفظی این کلمه بقول یوستی در نامنامه‌ٔ ایرانی چنین است . کسی که (منازل خوب فراهم سازد) . این اسم مرکب از هوش + هنگ ، چنانکه برخی پنداشته‌اند نیست . شاید قول فردوسی که گوید :

گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه‌هوش و فرهنگ بود .

"شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۶ "

سبب لغت‌سازی و چه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد .

زیر نویس " ۱۴ ج ۴ : ۲۳۹۵ .

هوشنگ : گویند آتش وآهن درزمان او بهم رسید وآلات زراعت کردن ساخت وچوبها روان کرد وشهر وعمارت بنانهاد .

این معنی با نام او چنانکه در بالا اشاره شده ارتباط دارد . "۱۴ : ۴ : ۲۳۹۵ .

در باره آذرنوش هم که گئورگ دبیر آن رامی‌آورد . چنین آمده است .

آذرنوش : بمعنی نوش‌آذر وآن آتشکده دوم باشد ، از جمله هفت آتشکده فارسیان از همان آتشکده ایست که‌فردوسی‌آن‌را " نوش‌آذر "خوانده وجای آن را بلخ داند ، در لشکرکشی ارجاسب گویند :

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ — بکشتند وشد روز ما تارو تلخ
وزآنجا بنوش‌آذر اندر شدند — ردو هیربد را همه سرزدند

(فردوسی)

"مزدیسنا ۲۳۲ ، ۳۹۴

از برهان وزیر نویس برهان ۲۸

* باین گفتاردراز ، چند جمله دیگربیفزایم ، شان بمعنی خانه بگونه‌های کان ، ، خان ، ونیز شن وکن = کنت و خن (در گلخن) هنوز درزبان فارسی زنده است از جمله شان " بمعنی خانه‌زنبورمستقلا "در آذربایجان رایج است و این‌شعر نیز شاهد آنست :

گرفتارم بدر دواز دوا دور — مبتلایم به اشگو زخم ناسور
سینه‌دارم از تیغ جفایست — رخنه‌رخنه‌بیه‌چون شان‌زنبور

برای‌آگاهی بیشتردرباره شان بمعنی خانه به کتاب زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی بخش هوشنگ نگاه کنید .

یادداشت فریدون جنیدی

آخت $\bar{a}xt=$ Ախտ

در زبان ارمنی رایج است و بچند معنی بکار میرود .

۱ ـ بیماری ـ مرض ـ ۲ ـ مرض وبیماری مسری ۳ ـ اعتیاد و غیره ....
" فرهنگ ۱ : آقایان ۱۲ : ۱ "
از این کلمه مشتقات زیادی درزبان ارمنی (بویژه در ادبیات نوین ارمنی) تشکیل شده است چون tokaxt = بیماری سل و sakar axt = مرض قند، āxtābān = طبیب ، متخصص در تشخیص بیماری

" آجاریان ۱۰۰ : ۱ "
ماءخوذ است ازپهلوی āxt ، ۱ ـ زشت ـ کثیف ـ مرض بیماری ۲ ـ کثافت ، ناتمیزی ، نجاست ، به زبان زندی axti = کثافت ـ مرض وبیماری ، در سنسکریت aktu بهمان معنی ، هوبشمان ۹۳ **(درآجاریان ۱:۱۰۰)**

āxt اعتیاد ـ انحراف ، دارای کمبود معنوی و عاطفی ، بی‌عفتی ، āxd و āxt و oxd و voxt ، مرض و بیماری بد : **" آجاریان ۱:۱۰۰ "**

این‌واژه در لهجه‌های ارمنی (ارمنستانی) بهاشکال زیر بچشم میخورد .
آک = بدی (به لهجه کردی هورامی) = آک بهمان معنی
آخت = āxt = بیماری " فرهنگ‌واژه‌های همانند در پهلوی‌وکردی "

تصور میشود که واژهء آک درکردی و پهلوی بمعنی بیماری نیز بوده باشد (بدون شاهد) و یا همان واژهء axt پهلوی باشد ، چه در قسمت‌دوم واژهء " سوزاک " که نوعی بیماری (مرض بد در آلت تناسلی مردان) است بچشم میخورد واز آنجائیکه هر درد و آسیبی در بدن نوعی بیماری است ، موءلف آن را با āxt = آخت در ارتباط می‌بیند و تعاریف زیر را به نقل از فرهنگ پهلوی بر آن میآورد .

آک = ak = بدی ـ درد ـ آسیب ، بصورت ترکیبی در جزء آخر " سوزاک " باقی مانده است بمعنی عیب وعار باشد و آفت را نیز گویند . " برهان قاطع "

آکی نرسید برتواز مـن صد بار مرا زتو رسید آک

"سوزنی "یادداشتها "
" از فرهنگ پهلوی "

آخـته= تنهادر این واژه آخته آنهم در یکی از چند معانی‌اش بمعنی مسلول (بیمار مرض دار) آمده است .

آخته . . . . مسلول (۱) ، آهخته ،کشیده ـ آهنجیده ـ لنجیده ـ بیرون کشیده ـ دراز کرده مستحزج وغیره . . . **فرهنگ دهخدا : ۴۵ . آ**

(۱) مقایسه شود با واژه tok āxt = مرض سل در زبان ارمنی

آختار = āxtār Ախտար

بمعنی ستاره ـ بخت واقبال ـ منجم ـ اختر شناس

از همین ریشه در زبان ارمنی واژهٔ āxtārāk = آختاراک‌بمعنی فیلسوف ، دانشمندی‌که‌جهان‌راتبیین‌کند ، (۱) هم‌چنین‌ازهمین‌ریشه hāxtārākāts = هاختاراکانس بمعنی " طبیعی ـ از طبیعت " (۲)

مشتق دیگرازاین واژه vātāxtārāk ، بداختر و بدشانس است (در حقیقت بدستاره‌وکسی‌که سرنوشت خوبی نداشته و در زیر ستارهٔ بدی تولد یافته (۳)

(در کتابی مربوط به جنگهای‌ارمنستان و وارطان نوشته خلیفه یقیشه (Elishe)ص ۵ ـ ۱۵۸ مقایسه شود باواژه‌های āxtār mol و āpāxtār

گرفته شده است از پهلوی axtar صورت فلکی ، فارسی اختـرaxtar ستاره بخت ، بداختر ـ badaxtar بدشانس ـ بدبخت ، واک نخست این واژهٔ فارسی میتواند هم ā (آ) و هم (a) (اَ) به لفظ آید .

(هوبشمان۹۳)درآجاریان ۱۰۰ :۱

اختر axtat = اختر ـ ستاره ـ ستاره‌ثابت ، برج ـ صورت فلکی " فرهنگ پهلوی "

اختر = بر وزن افسر . . . . بمعنی بخت و طالع هم هست و کوکب و ستاره رانیز گویند (برهان قاطع)

apaxtar = سیاره (زیر نویس برهان)

اختر=اختر ـ ستاره (به‌زبان‌های‌کردی) (نقل‌ازفرهنگ‌همانندهای‌پهلوی‌وکردی‌ص۱۴) .

---

۳) پیشینیان اعتقاد بر این‌داشتند که با تولد هر کسی ستاره‌ای نیز در آسمان اضافه میگردد وصورت‌ها واوضاع هر ستاره در سرنوشت و زندگی آن شخص موٴثر است ، این اعتقاد تا هنوز در میان عوام رواج دارد که‌بهنگام دیدن شهاب گویند (کسی مرده است) و در عوض‌کس دیگری بجای او متولد شده است (این اعتقاد در میان

ارامنه‌نیز هست) : **نگارنده**

۱) در یک متن قدیمی ارمنی جلد ۲ صفحه ۲۰ " طبیعت " چاپ و نیز سال ۱۸۱۸

۲) تاریخ ارمنی‌نوشته‌ٔقازارپارپسی parpesi قرن ۵ میلادی چاپ تیبلیس ۱۹۰۴

نقل از دهخدا ۲:۰۴۸۷

اختر : جرم‌فلکی . یکی از اجرام آسمانی ، ستاره سیار ــ کوکب ــ نجم

ملک چو اختر و گیتی سپهر و در گیتی

همیش باید گشتن چوبر سپهر اختر " عنصری "

اختر ــ ستاره بخت واقبال ، ستاره ملسط بر زایچه

نشستم بره بر که‌تا پاسخم بیارد مگراختر فرخم " فردوسی "

از دهخدا ۲:۱۴۸۸

اختر ــ نیکبختی ونیکروزی : اقبال ــ حسن طالع

بدانید کامد بر کار کرم ــ گذشت اختر و روز بازار کرم

اختر نیک : بخت‌نیک ــ فال‌نیک فردوسی ، درنبرد اردشیربا کرمانیان

آنکه را دختر است جای پسر گرچه شاه است ، هست بداختر

نیک اختری : سعادت ــ خوشبختی

بیاموز گفتار وکردار خوب کت‌این هردو بنیاد نیک اختر بست

آختار مل āxtārmol Ախտարմոլ

این واژه هم چنین بگونه‌های āxtārmoɣ آختارمق ــ āxtārmāɣ آختارماق و āxtārmāx آختار ماخ (۱)

بمعنی‌اخترشناس ، منجم ،کسی که از روی مشاهده ستارگان اوضاع واحوال راپیش بینی‌میکند صورتهای فوق همه نادرست ثبت‌شده‌اندومی‌بایدبصورت āxtārmār در آیند . در اینصورت ماٴخوذاست از پهلوی axtarmar = منجم ــ ستاره‌شناس که قابل مقایسه است‌بافارسی axtar - šumar و sitara- šumar پهلوی starušmar و ارمنی āsteɣānšmār که‌همه‌متشکل‌اند ، ازدوبخش (axtar) بمعنی‌ستاره sitara و (mar) از زبان هندی وسنسکریت smar پهلوی ušmurtan فارسی šumurdan وارمنی hāmārel همه بمعنای شمردن ــ بحساب آوردن

از همین ریشه است کلمهٔ naš ـ mār ارمنی ، پس روشن است که معنی اصلی و دقیق آن اختر شمار ــ ستاره شمار ــ منجم است " هوبشمان ۹۴"
(نقل از آجایان ۱۰۱ : ۱)

اختر آمار
ā - mār - : منجم ، ستاره شناس
اخترمار axtarmār : اختر شمار ، منجم ــ ستاره شناس
اختریک axtarik : اختری ــ ستاره‌ای
اختر ماریه axtarmārih : نجوم ، اختر شماری

" فرهنگ پهلوی "

اختر شمر = منجم و نجوم دان " برهان قاطع "
اختر مار = اختر شمار ــ منجم " دهخدا ۱۴۹۴ : ۲"

آخست = āxest Ախեստ

این واژه‌طبق‌آجاریان۹۷ : ۱ بمعنی پنجره میباشد ودر هیچیک از فرهنگهای ارمنی وجود ندارد ، و تنها در واژه‌نامهٔ ارمنی ، خلیفه یرمیا " (۱) بچشم میخورد .
در این مورد توضیحات مفصلتری را فرهنگ ارمنی نوشتهٔ گ. پشتمالجیان (۲) بدست میدهد .

۱ ــ پنجره ، ۲ ــ گنجه و کمدی که اشیاء را نگهداری کنند .

این واژه‌را آجاریان ماٴخوذ از فارسی و صورت آقشته āgišta بمعنی " انبار " زیر زمین " میداند ، لفظ وصورت متاٴخر این واژه در فارسی بصورت āɣeštā است .

"آجاریان ۹۷ : ۱"

در زبان‌نیشابور آغوشگه āɣoš- ga بمعنی‌گنجه دیواری یا تاقچه است .
یادداشت فریدون جنیدی

۱) ۱۶۹۸ :

۱) جلد ۲ استانبول ۱۸۴۴

---

(۱) بی‌شک به جهت قانون تبدیل صدای "ل" به "ق" و در موارد دیگر بجهت نزدیکی صداهای خ و ق" موٴلف"

Ախուռ

آخور =āxorr

بمعنی اصطبل خرو یا گاو " تاریخ‌سبئوس Sebeos (۱)

از این‌واژه‌ترکیبات āxorāpet =آخوربدو āxorāpān بهمان معنی

و šahāxorāpet = نگاهدارنده‌ومسئول‌آخورشاهی درارمنی (در متون قدیمی) بچشم میخورد.

" آجاریان ۹۹:۱ "

= ماءخوذ است ازفارسی āxur ، آخور پهلوی āxvar =آخور ، axvar-i- storān =طویله_اصطبل ، به زبان کردی میشود axur آخور افغانی āxor که همه ازاصل زندی āxvarəna و خود این لغت از ریشـــهء xvar (خوردن‌وآشامیدن) میباشد با پیشوند (ā) بنابراین āxor در اصل بمعنی جای خوردن و خوابیدن _ میباشد : ازایرانی ماءخوذند کلمات آسوری axur جغتائی "ترکی" axor به زبان‌شرق ترکیه اوخور ŏxŏr = طویلهء اسب ، عثمانی اخور axor – axər – aχər = واز طـریق همیـن‌ها در زبان جدید یونانی شده است axoupi بلغاری avər – əhər ، yaər – yahər صربستانـــی har hahar- _ گرجی axuri – axori در تلمود =آخوربد "هوبشمان۹۳"

" آجاریان ۹۹:۱ "

آخور = بضم ثالث وسکون واو معدوله و رای قرشت ، جای علف خوردن دواب راگویند و به عربی معلف خوانند ، وبی و او نیز درست است.

" برهان قاطع "

آخر = بضم ثالث وسکون رانی بی‌نقطه ،جای علف خوردن اسبان را گویند " برهان "

" در پهلوی axwar " نیبرگ ۷ " اوستا ā- kwara " دائره‌المعارف اسلام "

ارمنی آخورپت (آخوربد) بمعنی‌میرآخور " فرهنگ شاهنامه ۴ "

زیرنویس برهان

axvar =آخور _ اصطبل ā- xvar " فرهنگ پهلوی ۷۵ "

آخر = جایگاهی است از گل و سنگ ومانندآن‌کرده‌وکاه‌وجو و علف خوردن ستور را معلف " زمخشری "

---

۱) چاپ پانکانیان پطرزبورگ ۱۸۷۹ قرن ۸ میلادی

چو خر رواست پایگهت آخـــر   چو سگ سزاست جایگهت شله "خفاف"
رخش پرزخون دل و دیده گشــت   سوی آخرتازی اسبان گشت " فردوسی "

در زبان کردی axór (رجوع کنید scoin, Samml 2.281) (فرهنگ دهخدا ۱:)
نقل ازفرهنگ اساس اشتقاق فارس ۱۰:۱

آخورژ = āxorž   Ախորժ

از لغات رایج در زبان ارمنی

" در زبان ارمنی بمعنی خوشایند ــ دلچسب (بودن) لذت بخش، در ادبیات نوین ارمنی خصوصا "در مورد خوراکیها و عموما " بمعنی خواستن و آرزو داشتن چیزی ، چنانکه āxoržākān =دلچسب ولذت بخش و āxoržel =(مصدر است) بمعنی دوست داشتن ، آرزو داشتن ، پسندیدن (انتخاب کردن) و مشتقات دیگــر از همین ریشه āxoržak = یعنی اشتها ــ میل به غذا

= ماءخوذ است ازایرانی وازصورت a-xuarza که مرکب است از پیشوند ā و xuarza مقایسه شود باپهلوی xvārak یا xuardak > xvālak = ⟨xuarza - ka) بمعنی شیرینی ــ خوشبختی وکامروا (بودن)و(۱) xuārzišt = " شیرین ودوست داشتنی " و در زند xuarzišta = شیرین ترین و خوشمزه ترین به زبان استی xorz = نیک ، به فارسی خوالیدن= xvalidan = بمعنی مزه مزه کردن ــ چشیدن ، وخوالی xvali = غذا وخوالیگر xvāligar = آشپز ،رجوع کنید به (Horn 500) -(Bartholomae Altir, Wört, 1874
" از فرهنگ آجاریان ۱:۹۹ "

---

۱ ــ پسوندایست istدر پهلوی ازنشانه های صفت عالی است که در واژه های دبیران مهیست (بزرگترین دبیران) ،وانجمن مهیستان (انجمن بزرگان) . . . . دیده میشودواز ایشت ište اوستایی گرفته شده است که آن نیز در واژهٔ بهشت هنوز دیده میشود که باز ماندهٔ وهیشتااخو بمعنی بهترین جهان است . پسوند ایست پهلوی در واژهٔ =best انگلیسی نیز دیده میشود (بهترین) اما انگلیسیان گمان کرده بودندکه این ازصفت های بی قاعده است ، در حالیکه قاعده آن در فارسی است ، به ، بهتر ، بهست

- واژهٔ xvarzišt پهلوی که آجاریان آورده است همانست که برابر زند آن xvarazišta است وآنهم بمعنی خوراکی ترین ، وخوشمزه ترین است که شیرینی باشد .
" یادداشت فریدون جنیدی .

xvar / xvār = خور ، بمعنی خوراکی ــ شیرینی غذا

xvar / i-lōzēnak = شیرینی لوزینه ، نان بادامی " فرهنگ پهلوی ۶۳۵ "

خور = ... و بمعنی مزه ولذت و خوردنی اندک باشد که آن را قوت لایموت گویند .

" برهان قاطع ۷۸۷ : ۲ "

در حاشیه برهان نیز در این مورد آمده است .

xvar = خوردن " برهان حاشیه "

این ریشه در فرهنگ پهلوی نیز آمده و چنین معنی شده است :

خوراک xvārak

۱ ــ آسان ــ شاد ــ خوشحال ۲ ــ شیرینی

خواریشن xvarišn

isn = : خورش ــ شربت ، خوردن ــ غذا ــ خوراک ــ آشامیدن

" فرهنگ پهلوی "

xvāza = خواستن ، آرزو کردن ، کردی xvazim (من میخواهم)

مازندرانی kinaxvāz (کین خواه)

(حاشیه برهان قاطع زیرنویس بقلم دکتر "م . معین) ۲ : ۷۸۱

خوالی = باثانی معدوله بروزن عالی . . . . . و طعام را نیزگویند . . . . . .

خوالیگر= بر وزن بازیگر ــ طباخ ومطبخی وخوانسالار وسفره چی باشد ، مرکب ازخوالی + گراپسوند فاعلی و شغلی) = خوالگر

یکی خانه اورا بیاراستند به دیبا و ،خوالیگران خواستند

(اززیرنویس برهان) "فردوسی ،لغت فرس ۱۳۴)

آرات = ārrāt Առատ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات جدید ارمنی ، صفت است بمعنی ۱ ،فراوان وسرشار ، ۲ فراوان طغیان ۳ ــ ثروتمند ــ غنی ۴ ــ بسیار و همه جانبه .

" فرهنگ ۱ : آقایان ۱۰۵ : ۱ "

" یعنی دست ودل باز ــ بخشنده و نیکوکار . "۱ " از همین ریشه در متون کهن ارمنی " ārrātutiun" بمعنی زیادی ــ فراوانی "۲" "۶:۳:۱۲۰ "

در ادبیات نوین " ārrāt " تنها بمعنی (زیاد ــ فراوان) است :

"آجاریان ۱:۲۵۵"

از پهلوی rat . جوانمرد ـ بخشنده ـ راد ـ آزادمنش rātih= جوانمردی بزرگ منشی ـ کرم پازند، radi = جوانمردی، فارسی راد = rad بخشنده ـ دلیر فهیم ـ دست ودل‌باز، زند rātā = مرحمت ـ منت ـ لطف ـ کرم، سنسکریت rāti، مهربان = دلبا "، که همه اینها از ریشهٔ (rā) = دادن ـ بخشیدن ـ مرحمت کردن است.

همانطورکه سنسکریت rāta زند rātō = داده شده ـ بخشیده شده ـ تقدیم شده. خویشاوندان اروپایی ایـن واژه، ایرلندی rath = کرم ـ مرحمت، گالـی rhād = کرم ـ مرحمت و rhoddi = دادن، لاتینی rēs = چیز شیئی ـ داده شده تقدیم شده، وغیره...

رجوع کنید (wald 650) "هوبشمان ۱۰۷"

"آجاریان ۱:۲۵۵"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی:

رات = rāt = راد ـ آزادمنش ـ بخشنده ـ جوانمرد

راتی = rātih = بخشش ـ جوانمردی ـ رادی ـ کرم ـ جود ـ بزرگی منشی (۹:۴۸۰)

راد "کریم‌وجوانمردو صاحب همت و سخاوت را گویندو بمعنی شجاع و دلاور هم هست ۹۲۶:۲:۱۴"

اوستا= araiti، هندی باستان rati (خواهان دادن)، اساس اشتقاق ۶۰۱

بحریست‌دست‌رادش، بحری‌که موج او در ابریست تیغ تیزش، ابری که قطر او خون

"معزی نیشابوری ۵۳۹"

(زیرنویس ۹۲۶:۲:۱۴)

رادی کردن = rātenitan "۱۷۸:۱:۴۴"

* از ترکیبات واژهٔ راد، واژهٔ رادگان بمعنی رادانه، از روی رادی وجوانمردی و گذشت، که این واژه امروزه با تبدیل "د" به "ی" بگونهٔ رایگان تلفظ میشود و معنی آن نیز بمعنی‌بی‌بهادرآمده‌است. در داستان نوازندگی لوریان هندی بدون گرفتن مزد از درویشان بفرمان بهرام گور:

کند پیش درویش خنیاگری ورا رایگانی کند کهتـری

یادداشت فریدون جنیدی

آراسان = ārasān Առասան

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ، بمعنی ریسمان وطناب و عموما " باریک "

فرهنگ :آقایان ۱۰۴ :۱ "

بمعنی‌طناب "۱۰۵:۴:۱۲ " ۲ " هم‌چنین " arrasanak " بهمان معنی ، " arrasanel " بمعنی کشیدن با طناب ۱۳۳ : ۷۳

" آجاریان ۲۵۳ :۱ "

از پهلوی rasan از همین اصل در فارسی " رسن = rasan " و یا ورسن varsan " طناب "این‌واژه‌می‌بایست‌معنی لگام وافسار را نیز دارا باشد ، که در این مورد شاهدی نیست . " (۲)

" هوبشمان ۱۰۷ "

مقایسه شود با واژه‌های‌خویشاوندوهمریشه‌سنسکریت račanā "طناب ــ افسار ــ کمر " " račmi " افسار" هندوستانی " ras "چرمهای‌افسار" گنجی rasmoz "افسار ــ لگام " زازایی (۱) " رسانه rəsanə " طناب " مینجی lāsa " طناب " از ایرانی گرفته شده‌اند عربی‌رسن rasan " ۱ ــ طناب ۲ ــ لگامیکه بربینی چارپایان انداخته شده باشد " " قاموس، ترجمه ترکی‌جلد ۳ : صفحهٔ ۶۳۷ " آرامی " risna " عبری resen "افسار ــ لگام " بهمین ترتیب در زبان ارمنی yerāsan ــ yerāsānāk ــ āpārāsān (۳) āPerāsān که همه اینها معنی " لگام " را در خود حفظ کرده‌اند : " هوبشمان ۱۰۷ "

" آجاریان ۲۵۳ :۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

رس : و طناب و کمند و رسن را نیزگویند "۱۴ " ۹۴۷ "

رژه : ریسمانی‌که‌بنایان‌براستی آن دیوار سازند ریسمانی که هر دو سر آن رابرجایی بندند و برآن رخوت پوشیدنی وامثال آن اندازند "۱۴ :۹۴۶ :

در خراسان ریجه riја یادداشت

اوریس : وریسمانی رانیز گفته‌اند که از موی برتافته باشند "۱۴ :۱ :۱۱۱ "

ورس : بفتح اول وسکون‌ثانی و سین‌بی‌نقطه ، بمعنی مهار باشد وآن ریسمانی وچوبی

---

(۱) کردی (۳) به این لغات رجوع کنید در بخش خود . آجاریان ۲۵۳ :۱ "

(۲) خلاف‌عقیده‌هوبشمان‌برخی‌فرهنگهای‌ایرانی‌این‌معنی‌راگواهی میدهند (مترجم)

است که‌بر بینی شترکنندوبندریسمانی‌ورشتهٔ ریسمانی را نیزگفته‌اند "۱۴:۴:۲۲۷۱"
ورس: چوبی بود که در بینی‌استر (اشتر ــ دهخدا) کنند: لبیبی‌گوید
ایاکرده دربینی‌ات حرص ورس   از ایزد نبایدت یک ذره ترس

" لغت فرس ۲۰۴"

" زیرنویس برهان"

ورس: در میان زرتشتیان، ریسمانی است بافته از موی گاو که شاخه‌های برسم را با آن بهم میپیوندند ،وآن از لوازم آتشگاه است.
در دزفولی " vərəs " امام " ودر گیللی " varis "طنابی است که از خوشه‌های خشکیده‌برنج‌تابند. " زیر نویس‌برهان . دکتر. محمد معین"
ورسن، بند ریسمانی و ریسمان ورسن‌را گویند "۱۴:۴:۲۲۷۲"
مقایسه کنید گیلکی varis (ریسمان و بندی که با ساقه‌های خشک شده برنج سازند) و ممکن است مصحف "رسن" باشد. باو او عطف، چنانکه نظایران در همین بخش لغات و اوهست.

رسن = rasan

رسن بازی = rasanvačik ۱۸۲:۴۴ (برهان۴:۲۲۷۲)

رسن = rasan

رسن واچیک = rasanvačik = نوعی بازی است ۹:۴۷۸

رسم = rasan

طناب ــ ریسمان ــ رسن (۹:۴۷۷)

پهلوی = اوریس= ریسمان ــ اوریس
به گورانی، وریس ــ به سورانی و هورامی گریس ــ به اردهالی گرویس
"۱۰:۱۵"

به لری رسن = رسن
به زازایی و هورامی وریس = رسن "۱۰:۵۲"
رسن = زمام و آنچه بر بینی شترباشدازمهار،ارسان‌وارسن (اـس) "از قرب‌الموارد"
" ناظم‌الاطباء) . از منتهی‌الارب"
رسن= رسن و آنچه بر بینی‌شترباشدازمهار و ریسمان که بدان چیزهارامی‌بندند واین مشترک است در عربی وفارسی، ارسان وارسن "آنندراج"
ابوحاتم گفته است: الرسن فارسی است. بجز اینکه در دوران جاهلی معرب شده:

اعشی گفته است :

و یکژفیهم هبی واقدمـــی   و مرسون خیـل واعطالـها

واز آنستکه‌بینی‌رامرسن (م ــ س) نامیده‌اند یعنی جای رسن در ستور "المعرب جوالیقی ۱۶۴ " و در عربی خلیع الرسن (خع) = وحشی " ناظم‌الاطباء " و بیدین " ناظم‌الاطباء " و بی‌قید واوباش " ناظم‌الاطباء "
مشعوری ج ۲ ورق ۱۲ : عقیده دارد که این واژه از تازی گرفته شده است " در دهخدا ــ رسن "

همی برد دانای رومــی رســـن   هم آن مرد را نیز با خویشتـــن
" فردوسی "

گاهش اندرشیب‌تازم‌گاه‌تازم برفراز   چون‌کسی‌کوگاه‌بازی‌برنشیند بررسن
"منوچهری "

نقل از دهخدا

آراگ   ārāg   Արագ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ــ بمعنی تند ــ سریع ــ فوری شتاب   "فرهنگهای ارمنی "

بمعنی‌شتاب " ۱ " " ۲ "و ۷۴" واز همین ریشه " ārāgāgir " (= تندنویس مترجم)
(هم چنین در ادبیت‌نوین ،الفبای‌ویژهٔ‌تندنویسی . مترجم)فرهنگ آقایان ۱۲۴ : ۱)
و" ārāgāgnāts " (= تندرو ــسریع‌السیر . مترجم) "۴۶" "۸۹" و
" ārāgel " (= تند کردن شتاب کردن ــ عجله‌کردن ، مترجم) "۱ "
همین مصدر در زبان امروزه ارمنی " ārāgātsnel "
شکل‌دیگر این‌واژه yerāg بوده "۱ " "انجیل متی ۲۵ " و ازایـــن صـــورت
۱ ــ هر چیزی (اتفاقی) که به تندی و شتاب اتفاق بیفتد .
۲ ــ کاری که در اسرع وقت انجام پذیرد .
۳ ــ حرکات سبک وملایم ــ ۴ ــ به نرمی (اعمال) به چابکی ، کارهای سطحی و ظاهری در کوتاه زمان
" فرهنگ آقایان ۱۲۴ : ۱ "

" yerāgāgnāts " (۸۹) (۱)

از این‌ریشه امروزه مشتقات زیادی درست شده است . و چون . " ārāgāhos " (به سرعت روان‌بودن ، درموردآب .) مترجم) ،و ārāgāvāz (به تندی وسرعت دویدن ــ تیز دونده ــ تیزتک = مترجم)

" آجاریان ۱:۲۹۱ "

از پهلوی rag ــ باپیوستن " ā " یا " y " .مقایسه شود yerāng فارسی rang اگر چه برای این شکل ایرانی‌شاهدی‌درد‌ست‌نیست ، اما دیگر خویشاوندان آن‌هستند . چون raγu درزند موث rəvi = تندــشاداب‌وفعال‌ــشتاب ، بصورت‌صفت عالی (۱) rənjišta بسیار سریع خیلی تند rənjiyo (تند بسرعت) rənjataspa اسب‌تندرو . rənjaiti (سبک یا تند) :

به سنسکریت " raghū " دونده ــ سبک ، در ترکیبات " بمعنی تند ــ سریع شتاب ، شاداب وچابک " rahas = تندی ــ سرعت . و laghu = سبک کوتاه ــ کوچک ــ کم و اندک raghiyas سبک وزن :

صدا یا حرف " r " مخصوص زبانهای ایرانی است . که در مقابل این زبانهای اروپائی حرف‌یا صدای " l " رادارند . مقایسه شود یونانی elayros سبک‌ــ بیدار شتاب ، elaksus = کوچک . لاتینی levis سبک ــ تند ، لیتوانی lengvas = سبک ، آلبانی l'eh = سبک اسلاوی قدیم ligŭkú روسی ЛеГКо = سبک ــ آسان گوتی leihts آلمانی leicht = سبک ــ آسان . آلمان‌کهن‌اعلا lungar = تند ، آنگلوساکسون lungre = تند ــ بلافاصله ، انگلیسی light سبک ، ایرلندی قدیم lugu کم ــ کوچک . کیمری llei = اندک وغیره . . .

همه اینهادر ریشه‌های هند و اروپایی leghu و lenghu . اولی با تلفظ و آهنگ "تودماغی "رجوع‌شود Berneker 753- Boisag238-wald423 Ernout-Meillet 514-pokorny2/426-kluge300-trautmann158

" آراگ "ارمنی‌ازریشهٔ‌ایرانی گرفته‌شده ، چه در غیر اینصورت می‌باید به‌اشکال ye ang/leng/leg داشته باشیم . " هوبشمان ۴۲۲ "

" آجاریان ۱:۲۹۲ "

هوبشمان ابتدا آن را ازواژه‌های اصیل ارمنی‌میدانست . و در عاریتی بودن آن شک‌میکند . سپس‌بادانستن‌اینکه‌حرف " r " بطوراخص‌درزبانهای‌ایرانی است . تردیدش رابکناری نهاد .

---

۱) میدانیم که ist یا išt در پهلوی نیز پسوند صفت عالی هستند (مترجم)

شباهتی اتفاقی موجود است با واژهٔ (رقع raǵ) عربی بمعنی‌تند دویدن و تعجیل کردن " قاموس‌ترجمه ترکی ۳ : ۵۸۸ :

"حاشیه‌آجاریان ۲۹۲ : ۱ : " "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

در زبان‌اهالی‌جزیرهٔ مایوت در افریقا āraka-āraka در اصطلاح کشتی‌رانان و قایق‌سواران یعنی تندتر وسریعتر است که خود راکاملا " شبیه واژه آراگ در ارمنی نشان میدهد . " " مترجم "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

رغ =raɣ زود ــ تند ــ فوری . ۹۰ : ۴۷۴"

آراند اوپاراند

ārand u pārand

یاآریت پاریت

ārit pārit

گیاهی است شبیه پیاز ، " gladiolus " و مصرف درمانی‌دارد .

این‌واژه تنها در فرهنگ گیاهشناسی ارمنی شماره ۱۹۱ دیده میشود .

" آجاریان ۲۹۶ : ۱"

ازفارسی (ارند برند) که هم چنین میتوان" arandubarand " نیز خواند .

این واژه تنها برای صاحب فرهنگ "۱۹ " شناخته شده است . درجای دیگر این واژه دیده‌نمیشود

و با لاتینی gladiolus آمده‌است .که‌دراصل‌بمعنای‌شمشیر (تیغ) کوچک است . مقایسه شود با ارمنی (مترادف) āgrrāv-āgrrāvi tur بخش اول کلاغ ، tur بخش‌دوم یعنی‌شمشیر ، بنابر این تعریف میتوان بخش آخر را barand یا birand دانست " طبق ۶۴ بمعنی برق ودرخشش شمشیرها "

در مجموعهٔ اشتانیشایندر این واژه بگونهٔ (ارتد برید) ؟ آمده . (wzkm 11 263) که نویسندهٔ آن نتوانسته آن را تفسیر کند ، اما بیگمان همین واژه است .

" آجاریان ۲۹۷ : ۱"

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

واژه به اشکال مختلف در فرهنگهای ایرانی‌ضبط شده است .چون ، (ارتدبرید ، اربرید ، وداود ضریرانطاکی گوید : ارند برند ،اصل‌سوسن ابیض است ، درنسخهٔ‌خطی

ازذخیرهٔخوارزمشاهی (ارندوبرند)آمده‌است .) ۱۷ : ۱۹۱۵ (جلد ، اثبات ــ اژدها)

ارید برید = این‌لغت‌ازتوابع است‌وبمعنی دوائی باشد ، مانند پیازشکافته‌وازسیستان آرند بربواسیر طلی کنند ، نافع باشد وخودشان آن زنانراخون حیض بگشاید ، برهان آنندراج " "۱۷ : ۱۹۴۶ "

ارند برند ــ بیخیست شبیه‌به‌پیازشکافته‌وازسیستان‌آرند وموءلف تذکره گوید که او بیخ سوسن سفید است که بفارسی او را سوسن آزاد نامند و زنبق (؟) و....

" تحفه حکیم موءمن "

لکرک درترجمهٔ (ابن‌البیطار) " اریدبرید " گوید از ۱۷ : ۱۹۱۵ "
داروئی است‌همچون پیاز شکافته که از جانب سیستان آرند ، بواسیر بدان علاج کنند .
" ذخیره خوارزمشاهی " از

۱۷ : ۱۹۱۵

هم چنانکه در بالا اشاره شد ،این‌گیاه در ارمنی بنوعی ازگلهای خاردار کهاز خانوادهٔ سوسن میباشد گفته میشود ،

آجاریان بخش دوم‌را (برند) دانسته وآن رامعنی کرده ، این قسمت به تنهایی در فرهنگهای ایرانی دیده میشود و معنی آن موافق است و حتی شاهد شعری نیز ازآن هست که گواه درستی معنی آن است :

برند = بر وزن‌خجندوبروزن سمند (هر دو) آمده است . بمعنی تیغ وشمشیر تیز وآبدار و جوهر دار " ۱۴ : ۱ : ۳۸۹ "

این واژهٔ بگونهٔ پرند هم دیده میشود

پرند = و تیغ وشمشیر وجوهر تیغ وشمشیر و امثال آن رانیزگویند : " ۱۴ : ۱ : ۳۸۹ "

مبارزان قدر قدرت قضا قوت — برای تیغ خود از خنجرت پرندبرند

لغت نامه

" از رقی هروی . دهخدا "

آربن — ārbon — Արբոն

از واژه‌های کهن و فراموش شده‌در زبان ارمنی

(بمعنی پیش پرداخت ــ بیعانه ، تنها دوبار در یک متن کهن ارمنی "۱۴۹ : ۲ : ۴۷ "بکار رفته است .

ازفارس اربون= ʹarbon پیش پرداخت ــ بیعانه ، که در عربی عربون ،

arabun = گرو ـ رهن است ، از ریشه سامی دخیل است یونانی " arrabun " که از این ریشه در لاتینی " arrhabo " = گرو ـ رهن= " آجاریان"

=آجاریان ۳۰۰ :۱ "

دیگر نظرات در مورد این‌واژه :

این واژه در فرهنگهای ایرانی عربی‌دانسته‌شده‌است ، در حالیکه آجاریان آن‌را فارسی‌میپندارد ،زیراواژهٔ‌همسنگ‌وبرابرآن در پهلوی‌گرو ـ graw است ، که از همین ریشه در ارمنی grāvakān موجود است ، در فارسی نیز همین واژه تاکنون بوده و رایج است و جز آن ، ترکیبات ـپیش‌پرداخت‌پیش‌مزد ودر گفتار ، واژه‌های (پیش، در اصطلاح پیش بده ونقد ، که در سخن بونهٔ ، نقدی ـ نقد بده ، وپیش، اصطلاحا " یه چیزی پیش میگیریم) در فارسی‌بوده‌وبسیار بکار میرود ، از این روبا توجه به همهٔ اینها میتوان گفت که‌اصل‌این واژه دست کم غیر ایرانی است ، اگر نتوان آنرا دقیقا " عربی دانست .

دوم اینکه‌نفوذعربان‌هم چنین یونانیان در اعراب بواسطهٔ نزدیکی جغرافیائی طبعا " بیشتر بوده ، واینان در غیر ایرانی بودن واژه کمک میکنند :

اربون=عربی‌است ، (باصنم اول) بیعانه‌ـبیعانه‌ای‌که‌قبل ازتسلیم متاع بفروشنده بدهند . پیش مزد ـ ربون ، اربان ، (۱۷ :۱۶۱۶ " جلد اثبات ـ اژدها "

آرچیچ ārčič Արճիճ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ، که‌مشتقات چندی نیز دارد . فلزیست معدنی ، متمایل به‌آبی وسفید سرب .

" فرهنگ ۱ : آقایان ۱۳۷ :۱ "

بمعنی سرب . " ۵۰" لیکن بدون شاهد
بمعنی سرب . " ۵۰ " ۴۱ "
بمعنی قلع . "۶۵" و siav arcic = سرب . "۶۵"
در لهجه‌های کنونی بمعنی سرب وگلولهٔ‌سربی اسلحه "آجاریان ۳۲۶ :۱"
از پهلوی arčič ، اگرچه‌شاهدی‌تاکنون‌درمجموع ادبیات رسیده از پهلوی موجود نیست . اما وجود آن همراه باصورت ارمنی ، ارزیز فارسی " قلع " بویژه ارزیز سفید

" قلع " وارزیر سیاه "سرب" گواهی میکنند :

اصل این واژه‌کاملا "نامعلوم است .زیرابستگی به زند arezažī (= دشنه) و arəzata= سنسکریت rajata (= نقره) ندارد . (۶۸.) :

اگر چه واژه‌ٔارمنی جدید است . اما با توجه به صورت آن قدیمی است وازپهلوی مشتق شده است . " هوبشمان۱۱۱ " .

" آجاریان ۱:۳۲۶ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

(من واژه آرچیچ را به بخش اول کلمه ارجاسب مربوط میکنم ، وآن را به معنی سیاه (از این ریشه) میگیرم در آجاریان (۱:۳۳۵) در زیر کلمهٔ ارجاسب [۱] آمده .

" **نوعی** مادهٔ شیمیائی برای جوهرسیاه . " طبق ۵۰ – "۶۴" – "۶۵"

۴۱

بگونه‌های ārjāsp (طبق۱۱۵) و ārjasp و ārjaspn هم‌آمده‌است .

و ārjāspānerk ، بمعنی‌رنگ‌شده‌با ارجاسپ (که در بالا به جوهر سیاه معنی شده است .مترجم) بخش‌آخر این ترکیب nerk (درارمنی‌رنگ .مترجم) .

هم چنین بمعنی جوهر" طبق ۴۱"

و روشن شد که علیرغم‌آشفتگی‌وآمیختگی فرهنگها‌در مورد چگونگی ارزیز ، بیشتر آنان‌ارزیزفارسی)راهمانندارمنی ، سرب دانسته‌اند ، که سرب نیز نسبت به ارزیز سفید (تعبیرفرهنگها .مترجم) از رنگی تیره‌تر و گرفته تر برخورداراست .و شاید خاصیت و صفت این فلز سبب این‌چنین نامگذاری بوده باشد .

و در این مورد ، جز مثالهای (اروس) (در پهلوی‌سپید) که نام ستاره‌ای نیز در ارمنی هست (بخاطر درخشندگی وشفافیت) (در همین فرهنگ) واژهٔ (زر) نیز بخاطر برق و درخشندگی‌اش از ریشهٔزرین (زرد) (بازهم‌از رنگها بخاطر خاصیتشان) است . بدین صورت (زرین)=طلایی ، زرد ، آرزات ارمنی (= نقره) باز علت‌نامگذاری آن هماناخاصیت درخشندگی ورنگ این فلز گرانبها بوده است . توجه‌کنید : areg ریشه هندو اروپائی نقره =آرزات ارمنی در اصل بمعنی درخشش وبرق است . که البته در زبانهای خویشاوند شده‌است .سنسکریت (rajata) (نقره سپید ـ نقره

---

۱) =حروفیکه‌درفوق با č (=چ) نشانداده‌شده‌اند ،درواقع می‌بایستی‌بانشانه‌های قرار دادی "tch" (صدایی میان‌چوچ) نشاندهیم . لیکن در اینجا برای سهولت از آن صرفنطر شده است . (مترجم)

برای‌دانستن‌دقیق آهنگ این‌حرف ،ازیک‌ارمنی بخواهید که آن راتلفظ‌کند (مترجم)

گون) پارسی باستان (ardata)زند r zata ،توخاری (arkjant) = نقره، لاتینی (argentum) فرانسه (argent) ایتالیائی (argento) رومانی (argint) ، ایرلندی قدیم (۲) (argat) = نقره"

آجاریان هم بخش‌نخست " arjasp " راسیاه معنی میکند(امابدون‌شاهدومشکوک) حتی مرادف این واژه در زبان ارمنی‌میشود . sevaleɣ " = زاج‌سیاه ، مرکب از " sev " " سیاه " + " leɣ " = زاج ــ زاج سفید .

شاید هم با ریشهٔ زبانهای شمالی قفقاز مربوط باشد . مقایسه کنید . چچخی (۱) ، (ārži) "سیاه" (erzin(۲)) " سیــاه ــ تاریـــک " (aržulla) " سیاهی "بزبان‌اینگوش، (arji) " سیاه" توشی (arći)و (arji) = سیاه .

بنقل‌ازص۳۳۶ جلد یکم **آجاریان**

* واژه ارزیزیا ارچیچ در متن‌های پهلوی هست (از جمله گفتار معروف بندهش در باره آفریده شدن جان در جهان (کیومرث) :

" هنگامیکه‌کیومرث‌رابیماری برآمد ، به چند دست افتاد ، ازسر او سرب ، ازخون اوارزیز و ازمغز سیم ، واز پای آهن ، از استخوان روی ، واز پیه آبگینه ،واز بازو پولاد ، و از جان بدر رفتنش زر به پیدایی آمد ، که اکنون ارزشمندی آن را مردمان ، باجان بدهند ! .....

یادداشت فریدون جنیدی

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

ارزیز= نوعی‌از معدنیات باشد . سپید رنگ (صحاح الفرس)

قلعی (حبیش‌تفلیسی) :

ــ قلعی باشد وبعربی رصاص خوانند ،گویندقدری‌ازآن را تنگ‌کرده وبرکمربندند ، منع احتلام کند . (برهان)

۱) ظاهرا " ربطی به‌ارجاسپ (دارندهٔ‌اسبهای‌گرانبهاوارجمندطبق‌اوستا)ندارد ، مگر آنکه آن را دارندهٔ‌اسبهای سیاه منعکس کنیم (مترجم)

۲) با ārgāt ارمنی‌بمعنی‌آهن‌درتلفظهای روستائی ارمنی یکی است والبته اشتراک معنی‌ندارند (.مترجم)

۱) به واژهٔ مورد نظر این بحث ، بسیار شبیه است . مترجم

ـ قلعی که آن را به هندی رانگ گویند . (غـیـاث)

علابی ـ کفشیر و آن غیرسرب است . قلعی ، ارزیزخالص Etain " مهذب‌الاسماء "

رصاص و آن بردو گونه‌است . ارزیزسیاه‌که آن را ابارو اسرب گویند وارزیز سپید که قصد

برو قلعی نامند قلعی ارزیز سفید . (زمخشری) .

این فلزیست که در ساختمانها بکار میرفته است . [1] (مترجم)

پس عثمان دیوارآن‌رابسنگ‌برآورد وارزیز ، و منقش کردند ، سخت عظیم‌نیکو . "

مجمل‌التواریخ " آنگاه سلیمان بفرمود تاستونها برآوردند ، از چهل گزاز سنگ رخام و

بفرمود تا دیوان بارزیز گداخته بنیدودند . " قصص الانبیاء "

در شاهنامه در نبرداردشیر باکرم هفتواد ، پنج بار از این فلز نام برده شده است .

اردشیر برای از بین بردن کرم‌هنگام غذای او ارزیز جوشان رادر حلقوم اومی‌ریزد :

به چشم خـرد چیز ناچیـز کرد دو صندوق پر سرب و ارزیز کرد .

" ۹۱: ۱: ۴۰ "

. . . وسلاحها وپیرایها همه او (جمشید) ساخت و زرو نقره ومسوارزیز سرب از

کانها بیرون آورد .

زمخشری ، ارزیز ـ ارزیزسپید وسرب سفید را برابر علاب ورصاص عربی آورده و

دستورالاخوان : ارزیز را رصاص وعلاب عربی وارزیز نیکورا قلع مینامند "ص ۸۰۸ "

از " ۹۲: ۱: ۴۰

آرزاک ārzāk Արձակ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ، با مشتقات بسیار .

آرزاک = بی‌بندوبست ـ آزاد ـ رها ـ ۲ ـ گشاد ـ گسترده ، مقابل تنگ ۳

نامنظم ـ رها

۴ ـ باز ـ بسته نشده ، نبسته . ۵ ـ فارغ از کار و مشغولیت

۶ ـ آثاری‌که‌به‌نثرباشد . (درادبیات) : " فرهنگ ۱ : آقایان ۱۳۵ : ۱ "

آرزاکورد ārzākurd : تعطیلات تابستانی (= سه‌ماه‌تابستان برای تحصیلات) .

تعطیلات سالیانه (در کارها) : ۱۳۶ : ۱ : ۳۱ "

شواهد در متون کهن .

---

۱) البته امروزه نیز استفاده‌های زیادی از آن در ساختمانها میشود . (مترجم)

"آزاد ـ رها ، ۲ـ دلیر ـ بی‌باک ، ۳ ـ مهر نشده ، بسته نشده (کاغذ ـ نامه)
"۱" "۸۹" "۶۱" "۱۱۶" . معانی زیر متاٌخرند ،
۴ ـ گشاد ـ گسترده . ۵معمولی‌وروشن (در موردزبان) . ۶ ـ خبر ، یک روز غیر جشن
۷ ـ روز معمولی برای خوردن (=این‌یک‌مفهوم مذهبی‌دارد ،یعنی‌روزیکه بخاطر پیشواز
ازیک‌عیدیا سوگ‌مذهبی ، مجبور نباشند روزه دارباشند
و یا در پرهیز (نوعی روزه از کلیهٔ مشتقات خوراکی از
حیوان و خون چارپایان) باشند . "مترجم"
"۸ ـ دور ـ کنار : "۷۵" "۴۷" "۵۲" "۵۹" "۴۸" .

از همین ریشه‌اند ، " ārzākel "کندن ـ رها کردن ـ گذاردن (گذاشتن)،
فرستادن ، انداختن پرتاب کردن ـ بیرون‌دادن‌وغیره . . . . "۱" "۶۱" "۱۱۶" "۲"
" ārdzākāher " یا herārdzāk ،باگیسوان بازو نبسته وافشان گیسو "
"۹۹" "۱۲۴" "۸۷" و hāmārzāk = جسور "۱" "۱۰۹" و غیره . . . . .
=آجاریان ۱:۳۲۴ "

ازپهلوی شمالی harzak (=مترادف)که‌درارمنی " h " آن افتاده است
و حرف " z " نیزطبق‌معمول‌به‌حرف " dz " (۲) مبدل شده ، مقایسه شود با "(۲) āndārz
(= پندنصیحت . مترجم) (۳) " dērdzāk (= درزی ـ خیاط ، از ریشهٔ درز
= شکاف ـ بهم دوختن . مترجم) (۳) hānderdz ، (= لباس ـ پوشش ـ مترجم)
bardz (=برزـبالاـمترجم (۴))و mārdzel (=ماسازدادن‌ـ لمس‌کردن .
مترجم (۴)) .

هم‌چنین هستند اشکال روستائی که در آنان بطرزی دست نخورده هم " h " و هم
" z " باقی‌مانده‌اند . مقایسه‌کنید ،هم چنین ، " hāmārzākil " جسارت :

اگر چه‌شکل‌پهلوی‌هیچ شاهدی ندارد* اما شکل ارمنی را با سنسکریت srj زند
harez پهلوی شمالی‌ومانوی hyrz) hirz فارسی هشتن= hištan ، (ریشه
زمان حال hilam) رها کردن ـ گذاردن (پشت سر . مترجم) وگذشتن ـ آزاد
کردن ، مقایسه وگمان میکنند .

از همین ریشهٔ ایرانی‌هم‌چنین āpāhārzān (= طلاق‌طلاقنامه . مترجم)
رجوع شود به این‌واژه ، در همین فرهنگ ، تشکیل شده است .

اما شکل‌اصیل ارمنی ، برخاسته از این ریشهٔ ـــــــــ (۵) است . ریشهٔ هندو
اروپائی serg ----; z-ertz ، است :

---

۱) آنگام ، هنگام ایرانی در لهجه‌های ارمنی میشود hangam هم چنین آمبار (=انبار
ایرانی) که بگونهٔ hāmbār نیز میآید . مترجم .

۱) برای‌این‌منظورمقایسه‌شود با hāmbārnāl= ambarnal (از متن کتاب ص ۳۲۴ : ۱)
۲) حرفی با صدایی میان (دال) و (ز) مترجم
۳) رجوع شود به واژه‌های فوق در همین مجلد. مترجم
۴ ــ رجوع کنید همین واژه‌های مشترک در مجلدهای دیگروبخشهای‌آن . مترجم)
۵ ــ از این پس بجای تلفظ صدای ծ ارمنی ، قرار داد نشانه گذاری tz خواهد بود .
هم چنین برای دانستن دقیق این صدا ، از یک ارمنی تلفظ‌آن‌رابخواهید : مترجم .

شواهد درادبیات وفرهنگهای ایرانی :

هیلیشن = hil-iśn ، =هلش ــ رهایش ــ طلاق ، غفلت ، ترک‌کردن ــ تنهاگذاشتن رهائی ــ بخشش .

هیلشن نامک = hiliśn;nāmak
هلش نامه ــ طلاق نامه
هیلیشنیه hilišnih= رهائی ــ ترک کردگی ــ تنها گذاشتگی .
هیلپشنیک= hilišnik= قابل ترک ، قابل صرفنظر ــ رها شد . " ۹ : ۲۷۳ "

* هرزک در پهلوی‌بمعنی‌هرزه و آزاد است نگاه کنید به فرهنگ پهلوی رویه۲۶۷ درفارسی‌دری‌نیزهرزوهرزه معنی دارد وجاری است . از جمله آب هرز ، بمعنی‌آبی کـه آزاد است و در جوی مهار نشده است . زن هرزه زن آزاد وولگرد

یادداشت فریدون جنیدی

آرزبد ārzbed Արզբեդ

از واژه‌های کهن (تاریخی) وفراموش شده در زبان وادبیات نوین ارمنی (مقام وسمتی بزرگ در دربار ایرانی . این‌واژه‌یکبار ، در یکی‌از متون کهن بکار رفته است .

ازفارسی " ارزبد = arzbed =آشوری " arz bed " dominus areis بمعنی دژبان ، رئیس ارگ ــ قلعه بان . " brock,2,26

بواسطهٔ همین شکل بما رسیده است . این واژه (در ارمنی) از مستقیما گرفته شده بود در آنصورت‌می‌بایستی صورت " arzpet" رامیداشتیم .

" آجاریان ۳۱۲ : ۱ "

دیگر نظرات در مورد این‌واژه.

نخست باید دانست که واژهٔ (ترکیب) بالا، بگونهٔ " arzbad " باحرف " z " در فرهنگهای موجود ایرانی یافت نمیشود.

آجاریان نیز بدرستی احتمال داده است. که اگر از فارسی گرفته میشد (گونهٔ ارمنی) می‌بایستی " ārz pat " باشد.

اما این موضوع یک اشتباه دارد، واینستکه بخش نخستین این ترکیب " arg " است. که در پهلوی بشکل " ارگ پت " از پارسی باستان " ارگ پات " [1] "۱۸۸۰:۱۷" دیده میشود؛

بخش نخست بصورت تنها نیز در پهلوی " arg " دیده میشود. "۴۹:۹" معرب آن ارجبد است و حتی نام " میدان ارگ " در تهران بخوبی نشان میدهد که این واژه بشکل ārz (آنطور که آجاریان عنوان میکند) در فارسی نیامده است وآنچه که بوده و هست " arg " "ارگ" است.

نظر من اینستکه احتمالا " ārzbed در ارمنی، از اصل argpat درست شده، که بخش نخست بسبب شباهت آهنگ، تحت تاءثیر ارز (فارس) (ارز (پهلوی) و " argha سنسکریت بمعنی "ارزش ــ قیمت " ایجاد شده است وصورت آسوری نیز گرفته از ارمنی است، چه بخش دوم نیز هنوز در لهجه‌های ارمنی

(بویژه لهجهٔ ارمنی، (شهرستان اراک) توابع ارمنی‌نشین آن، ۱ گل زرد ۲ ــ ازنا ــ شازند ۳ــ) بصورت " bed " بمعنی (درشت وبزرگ) دیده میشود.

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

ارگبد. ارگبذ (از پهلوی ارگ پت ازپارسی باستان ارگ پات)

رئیس ارگ ــ رئیس قصر ــ دژبان ــ کوتوال ــ یکی از مناسب بزرگ عهد ساسانیان، معرب آن ارجبد است (ایران درزمان ساسانیان تاءلیف کریستنسن، ترجمه آقای یاسمی صفحهٔ ۵۱ ــ ۶۵ ــ ۸۱ و ایران باستان تاءلیف پیرنیا ص ۲۵۲۹): "۱۸۸۰:۱۷" ارگ پات (پارسی باستان=دژبان ــ رئیس ارگ) "ایران باستان صفحه ۱۴۶۹ ــ ۱۴۸۱ ۱۶۵۹:۱۷

---

۱) بنقل از (ایران در زمان ساسانیان تاءلیف کریستن سن، ترجمه آقای یاسمی صفحه ۸۱ ــ ۶۵ ــ ۵۱ و ایران باستان صفحهٔ ۲۵۲۹).
"۱۸۸۰:۱۷"

ارجبد = (صفت) درتاریخ‌طبری‌آمده‌است‌وآن‌معرب‌ارگ‌بذبمعنی‌دژبان‌وکوتوال است .
lgpt؛ (تلمود) ارگبد ، "لاگارد semitika 1,43 ""۴۰:۱:۱۰۰"

شواهد در مورد بخش نخست این ترکیب :

ارگ : قلعهٔ کوچکی باشد که در میان قلعه بزرگ سازند "۱۴"

دژ ـ قلعه ـ حصار

به‌ارگ اندرون بازدارم ورا بجز نیکویی پیش نارم ورا " فردوسی "
"۱۸۸۰:۱۷"

ارگ : هر قلعه که درون شهر باشد . (غیاث‌اللغات (۱)) جلد (انبات‌ـازدها)

ارگ : درون‌قلعه . (جهانگیری) .

ارگ : به فتح اول وسکون ثانی ،هرقلعه‌که‌درون‌شهرباشد . (رشیدی) (جهانگیری) (۱)

آنکه برکنــد به یک حمله در قلعه تاغ وآنکه بگشاد به یک تیر در ارگ زرنگ
(فرخی ۴۰۹۰)

ابوالحسن نیشابوری در خزاین العلوم آورده است که سبب بنای قهند زنجارا یعنی حصارک ارگ بخارا آن بود که ...... " تاریخ بخاراص ۳۲"

و نیز ارگ سیستان کــه‌در اخبار به ویژه در تاریخ سیستان و اشعار فرخی ازآن به‌کرات نام برده شده ونیز میدان ارگ درتهران‌وخیابان‌ارگ‌درمشهدونیشابور ..... هنوز معروف است .

پهلوی ، (بندهشن ۹ ـ ۲۳۴)

طبری مینویسدکه در زمان ساسانیان و تولد اردشیر ، پادشاهی استخر در دست جزهرنامی‌بود ،واوخواجه‌ای‌داشت به نام تیری که او را ارگبد دارابگرد کرده بود .)

"۴۰:۱:۱۰۱

Արժան āržan آرژان

از واژه‌های بسیار رایج از دیرباز ودر زبان وادبیات نوین ارمنی ، بچند معنی و ترکیب

---

۱) = فرهنگ . مترجم)

آرژان = ۱ ــ شایسته ۲ ــ برازنده ۳ ــ ارزان (قیمت) . " فرهنگ ۱ آقایان ۱۳۱ :۱"
آرژانابار= ārẑān'ā'bār: بطور شایسته ــ سزاوار " " " " " "
آرژاناگین ārẑān'ā'gin: کم قیمت ــ ارزان ، " " " " " "

" در متون کهن"

آرژان ،

بمعنی چیز برازنده‌و مناسب . " ۱ " "۲" "۹۹"
شایسته ــ مستحق ــ در خور ، ارجمندی ۱۲۱:۱۸۰" سلیمان نبی ۱۵۰ :۱۳ :۱۲۲"
حق ــ عدالت . "۴۶"
از همین ریشه E، ārẑan ، برازنده است ، مناسب است . "۱" "۲"
و ārẑān ān āl پیداکردن‌شایستگی ــ لیاقت‌داشتن ۲ــ" ārẑānāpes "
بطور شایسته . "۱ :۱۶ :۱۲۲" معنی ومفهوم بعدی‌واژه ، در ارتباط با پول است . بدین
صورت ārẑānk مهر روی پول ، که " ārẑānel " (مصدر مترجم) تعیین
قیمت کردن ، " ۱۱ :۱ :۹۹"
ārẑāni : قیمت‌دار ــ ارزشمند ، " ۱۱۶"

همین کلمه است که با افتادن (حذف) حرف "ر" به āẑan ــ yāẑānو
āẑānk، تبدیل شده است .

در ادبیات ارمنستان (ارمنی) غربی‌برای‌هردوصورت معانی خاصی بکار میگیرند ،
بدین صورت ārẑān = برازنده‌و مناسب ، و āẑān ، eẑān ، =کم بها
معادل بودن‌از نظر قیمت ، هم چنین باحروف اول ā و e ــ ، eẑānāgin =کم
ارزش ــ ارزش پائین داشتن ،

eẑānutiun = ارزانی (قیمت) ، eẑānānots = ارزان قیمت ،
eẑānānāl وفراوانی و افزونی " آجاریان ۱ :۳۱۵ "
از پهلوی arẑān ، که در ترکیب . margarẑān " شایسته ولایق مرگ "
باقی مانده است . arẑānih ، " ارزانی ــ بهاداری ــ ارجمندی . arẑānik ،
بهادار ــ شایسته لایق .

پازند arzāni " ارجمندی ــ بهاداری " فارسی ، ارزان = arzān . "
کم بها ــ مقابل گران ، کم ارزش arzani ، "ارجمندی در خور ارزش" .
واژهٔ ما با معانی دیگرش نیز از ایرانی گرفته شده است . ، از این ریشه اند هم
چنین آسوری arzan .کردی erzan . ترکی‌شرقی arzanlik (=فراوانی)

رجوع کنید (آرژل ārželـ) " هوبشمان ۹۲.
" آجاریان ۱:۳۱۵ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی: ارزانی=در پهلوی‌ارژانیک . منسوب به ارزانی رشیدی"

ارزان = بمعنی لایق ــ شایسته ــ درخور ــ سزاوار و مسلم ، یعنی می‌ارزد ، ترا و قابلیت آن دارد (رشیدی) .

جان اگر میطلبی اینک جــان بتو جان وتو بجان ارزانی . "

(ولی دشت بیاضی)

ارزان = آنچه ارزنده باشد . ببهای وقت . "رشیدی"

کم بها ــ رخیص ــ مقابل گران . " مویدالفضلا "

گر بجانی‌بخری یکدم خوش، ارزانست . " اثیرالدین اومانی "

هرکه او ارزان خرد ، ارزان دهد گوهری ، طفلی بقرص نان دهد . " مولوی "

ارزان = درخور . " بهار عجم " سزاوار ــ متحقق . " بهارعجم "

بهر کاری توده فرمان ایشان که ارزانی توئی برداد فرمان .

" ویس ورامین " .

ارژانیه = ارزانی ، بهاداری ، ارجمندی

ارزانیک = arz-ān-ik ، ارزمند ــ پرارزش ، ارزنده ــ ارزان ۲ ــ قابل ، قابل احترام ، شایسته ، مستحق . ۹ : ۵۴ "

"ارزانی . مردم درویش وفقیر ومستحق رانیز گویند " "برهان در ۹ : ۵۵"

آرژل = ārželـ Արժել

این واژه (مصدر) در زبان وادبیات نوین ارمنی دیده میشود . ودر دستور زبان ارمنی به اشکال زیر صرف میگردد . (زمان حال = āržem " می‌ارزم ــ ارزم " āržes" ارزی ــ بیارزی " arže ، یا ārži " ارزد ــ می‌ارزد ، و در حالت زمانی ماضی‌استمراری ، āržei ، و āržeir بقیه‌حالات‌زمانی ، این واژه ، با فعل ārženāl " تکمیل میگردند .

ārženāl ارزیدن ــ ارزش داشتن ــ بهادار بودن :

" فرهنگ ۱ : آقایان ۱۳۲ : ۱ "

(آرژل ، ارزش یا قیمت داشتن . "۱" "۱۴ : ۱ : ۹۱" "۶۱"

از همین اصل واژه، āržek (۱) " قیمت" "۱۲۳"

با از بین رفتن واکبی صدای "ر" بعدها به āẑel و āẑek در زبان ارمنی گشته است از همین‌اصل. در ادبیات جدید، tānkārẑek = گران قیمت، ānārẑek = بی‌ارزش، ārẑetuɣt = ārẑetoms = بلیط ـ رسید ورقهٔ بهادار، " ārẑoɣutiun " ارزیدن ـ و غیره .....

آجاریان ۱۰:۳۱۵

پهلوی arẑitan " ارزیدن "، arj، ارزش ـ بها ـ سزاوار شایسته

فارسی ارزیدن arzidan، ارزیدن ـ بهادار بودن ـ قابل احترام، لایق بودن. باجابه جائی گونه‌های arz، arẑ، صورت azar " بها ـ قیمت "

arjmand، محترم ـ مرد دانا و دانشمند. سغدی rz؛ " شایسته ـ سزاوار ارزش "

زند، arəjaiti " ارزش:

از فارسی ماءخوذند، ترکی جغتائی. ارزیماق = arzemak یعنی ارزیدن، صربی (= یوگسلاوی مترجم) rz = بها ـ قیمت:

آرژل ارمنی از arẑān پهلوی جداگانه مشتق شده است.

از همین ریشه است هم چنین (ārg) ارمنی (۱). " هوبشمان ۹۳ "

" آجاریان ۱۰:۳۱۵ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

ارزیتن = arz-it-an . ارزیدن ـ بها داشتن ، بهادار بودن. " ۹:۵۵ "

ارزیدن = قیمت کردن . " آنندراج " قیمت شدن . " آنندراج "

ارزیدن= قیمت داشتن ـ بهاداشتن ـ ارزش داشتن . معادل قیمتی بودن . "شعوری "

نه او دست یابد بر این‌گنج تو　　نه ارزد همه‌گنجها رنج‌تو . " فردوسی "

زداناموئی ارزدیک‌جهانی　　نیرزد صد سر نادان‌بنانی "ناصرخسرو"

"۱۷: ۱۸۱۴"

---

۱) رایج در زبان کنونی ارمنی = قیمت ـ بها (مترجم)

۱) در این مورد پیشتر اشاره داشتیم .

آرسان ārrsān Առսան

گیاهی است ناشناخته، گمان میرود نوعی از یونجه باشد) " امیر دولت (۱) "
این واژه تنها در فرهنگ گیاهشناسی ارمنی (۱۶۲ : ۱۹) " دیده میشود.

از فارسی راسن " rāsan " گیاه پیلگوش، طبق قاموس ترجمه ترکی جلد ۳ : ۶۳۷
مترادف آن را در عربی ganas، قنس میآورد که در این مورد در جلد ۲ : ۲۷۹
شرح مبسوطی میآورد.

از راسن rasen فارسی، نوعی درخت است، که پیلگوش نیز خوانده میشود. "
۶۴ "

" آجاریان ۲۶۵ : ۱ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

(اوستا urvāsna (گیاهی خوشبو) پهلوی rasan، ابوریحان بیرونی در
ذکر جشنی ازبخور راسن در خانههای زرتشتیان یاد میکند " آثارالباقیه ۲۲۴ "

راسن در پزشکی باستان داروی خوبی برای معده بوده است، برگ درخت آن پهن
تعریف شده، وبهمین مناسبت پیلگوش هم نامیده شده است.

راسن، سوسن کوهی است. " بحرالجواهر "

حکیم موءمن در تحفه بقول بعضی آن را سوسن کوهی دانسته،

دستور هوشنگ جاماسب " راسن " پهلوی را یک قسم کاج (juneperus) دانسته "
وندیداد " "متن اوستایی با ترجمهٔ پهلوی وتفسیر جلد ۲ فهرست ص ۹۷ " رجوع کنید
پورداود. خرده اوستا صفحهٔ ۱۳۸ ــ ۱۴۲)

لکلرک، راسن را aunee فرانسه" helenium دانسته.)
زیرنویس "۱۴ مصحح دکتر محمد معین"

آرشاو āršāv Արշավ

از واژهای رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی. بمعنی
۱ــ گروه سازمان یافتهای از مردم برای رفتن به جائی یا مقصدی معین.
۱۲ نقد وبررسی روزنامهها ونهادهای اجتماعی که بمنظور تصحیح وسازندگی انجام گیرد.
۳ ــ دوسریع (در امور ورزش)
۴ ــ گذشتن از مسافتی، بطور پیاده یا بوسیلهٔ وسائط نقلیه، که حکم مسابقهای را داشته باشد.

---

۱) طبق "۱۹" فرهنگ گیاهشناسی ارمنی، قرن ۱۵ میلادی (مترجم)

۵ ــ حمله ــ یورش ــ تاخت
۶ ــ مجازا " ، پیشرفتهائی جهت ، رسیدن به‌هدفی (مثلا " پیشرفتهای فرهنگی)
۷ ــ مجازا " وزش سخت ،چون (حملهٔ و وزش باد) :
ازهمین‌ریشه ārs̆āvāxumb (۱) = دستهٔ مهاجم ــ گروه حمله کننده .
" آقایان ۱۴۰:۱ "

شواهد در متون کهن

ریشه است ، که در میان قدما ، به تنهایی بکار نیامده است . از همین ریشه " ārs̆āvel ""دویدن ویورش بردن برکسی بمنظور حمله" "۱" "۲" "۸۹"
" ārs̆avānk ""۱" "۷۴" "۱۱۶" "۲" ، (ziyo ārs̆āvānk)
مسافتی به اندازه یک‌اسپریز (میدان) برای‌تاخت وتاز اسب" "۲"
ترکیبات ، ārs̆āvā xumb ــ sərārs̆āv(تاخت‌سریع) nāv ārs̆āv
(حملهٔ ناوها (کشتی‌ها) در زبان ارمنی‌بتازگی آمده‌اند . (تشکیل شده‌اند .) (۱)

" آجاریان ۳۳۱:۱ "

از پهلوی ads̆āv (حمله) که‌بایستی از ، ati: فارسی‌باستان atiy زند . aiti سنسکریت ati. " روی ــ بسوی ــ نزدیک " تشکیل شده باشد (که با افعالی که حرکت و جنبشی را نشان میدهند ،بکار میآید (Böhtlingk;sans.wört.1.89
زندs̆av-s̆yav ، فارس باستانs̆iyav= حرکت‌کردن ،وباسپاه‌نظامی بسوی دشمن رفتن" فارسی شدن s̆udan ، از فعل رفتن ، (رجوع کنید واژهٔ آپاشا و در همین فرهنگ و رجوع کنید به (= رفتن ــ مهاجرت " مترجم " در اساس اشتقاق ارمنی یا فرهنگ آجاریان :

" آجاریان۳۳۱:۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

شوتن = s̆utan : شدن‌ــ رفتن ، گذشتن . " ۵۳۹:۹"
(اصطلاحات " آمد وشد =آمدن ورفتن‌ومجازا " ــ ازدحام ــ شلوغی .مترجم) مربوط به این ریشه‌است .هم‌چنین‌بشو ، بشو (برو ، برو ، بخانه برو .مترجم) رشتی ، (گیلکی) بهمین ریشه مربوط است .

---

۱) از واژه‌های (ترکیبات) ساخته شدهٔ جدید در زبان ارمنی (ارمنستانی .مترجم)

آرگ ārg Արգ " مترجم "

بمعنی احترام ــ ارزش ــ درخور ــ لایق ــ مستحق ــ شایسته ،
بصورت تنها (ریشه) بکار نیامده‌است .
از ریشهٔ آشکار و روشن " argāvor " که از همین ریشه " = با ارزش ،
" ۴۶ " و ārgo = محترم ــ مورد احترام = ۲ " و " ān ārg = بی‌ارزش
پست " ۱ " " ۲ " و در مصدر " ānārgānk--ānārgel = ارزش نگذاشتن
احترام نکردن " ۱ " از این ریشه مشتقات زیادی در ارمنی تشکیل شده که در آجاریان
به آنها اشاره شده است " واغلب در ترکیبات از معنی نخستین خود دور شده‌اند ، اما
این تغییر معنی نزدیک وقابل درک است .

چون argund ، دراصل und+arg (بخشی‌است‌که‌درپایان بسیاری واژه‌ها
در میآید و معانی متفاوتی به‌آن می‌بخشد .) مترجم ، یعنی ، (بزرگ شدن ، رشد کردن ،
رسیدن به مرحله پرواز و بال‌گشادن) (در مورد جوجه‌های پرندگان گفته میشود) (۱) "
" ۵۴۵ " رویه ۷۴۰ "

دیگر اینکه باپیشوندیاواک " z " ازهمین‌ریشه‌مصدر zārgānāl = پیشرفت
کردن رشد کردن و zārgānk = رشد وپیشرفت .

با گرفتن واک‌یاپیشوند "هـ (که در ارمنی هی تلفظ میگردد . مترجم) hārg که
بتنهایی نیز بکار میرود ، بمعنی ارزش ــ بها و قیمت بکار میآید .

" آجاریان ۳۰۱ :۱ "

از ریشهٔ ایرانی arg اگر چه شاهدی برآن نیست . امـا خویشاوندان آن وجـود
دارند ، مقایسه شود .
سنسکریت argha = بها ــ ارزش arghya محترم ــ anarghya بی‌ارزش ــ بی‌احترام
argh (ارزیدن) arha ــ مورد احترام arhana ــ احترام ــ
زند arəjaiti = ارزد ــ arəjah ارزش ــ قیمت ، پهلوی arj ، ارزش ــ قیمت
arzānik = لایق ــ شایسته ــ سزاوار ، arzānih (ارزش ــ ارزیدن) پازند
arzāni = شایستگی ، فارسی ارج ، arj یا ارز arz ، ارزش ، ــ بها ، ارزیدن =
arzidan ، ارزیدن استی و سغدی arɣ ارزش ــ قیمت .

---

۱) مثالی دیگر از آجاریان : serund (در اصل از ser ریشهٔ ، زاده شدن
سرچشمهٔ تغذیه کردن + und که مجموعا " میشود ــ نسل ــ فرزند : مترجم)

از دیگر زبانها که واژه‌هایشان برابری میکنند، تخاری arcantr، میارزد، در خور است لیتوانی (۱) alga = کرایه ـ مزد، پروس قدیم algas بهمان معنی، رجوع کنید pokorny 1. 91 همه از ریشهٔ مادر (هندو اروپایی) alguh که در صورت بومی بودن، می‌بایستی در ارمنی بشکل āɣg باشد، (۲) بنابراین این واژه گرفته‌شده است.

دلیل دیگر عاریتی بودن واژهٔ ارمنی، معانی دیگر آن است. (معانی ارزش، هم مادی وهم معنوی) (۳) که اینان ویژه زبانهای ایرانی اند ودر زبانهای اروپائی یافت نمیشوند. (هوبشمان ۴۶ و ۱۰ . If.Anz)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی "آجاریان ۱:۳۰۱"

بچند معنی.

۱ ـ ارزش ـ بها ـ (برهان) ـ قیمت (ربنجنی) (مهذب الاسماء (جهانگیری) (غیاث اللغات)

شاهد شعری:

ابا او یک انگشتری بود وپس — که ارز نگینش ندانست کس

۲ ـ قدر ـ مرتبه، شاهد شعری.

ارز غنی بباشد اندرخورغنی — ارز فقیر باشد، اندر خورفقیر

"۱۸۰۵:۱۷"

۳ ـ بمعنی حرمت ـ احترام . شاهد شعری.

اگر نیستت چیز لختی بورز — که بی‌چیزکس راندارند ارز "فردوسی"

بدین ارزتو پیش‌من بیش‌گشت — دلم سوی‌اندیشهٔ‌خویش‌گشت "فردوسی"

"۱۸۰۵:۱۷"

جلد (اثبات ـ اژدها)

---

۱) از زبانهای اسلاوی. مترجم) ۲) طبق‌قاعده‌ای‌حرف "ل" در ارمنی به ɣ=ق تبدیل میگردد.

۳) قدر و احترام بعنوان ارزشهای معنوی واخلاقی. مترجم)

آرما و ārmāv Արմավ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی . بمعنی خرما (میوهٔ خـــرما . " ۲ " " هستهٔ خرما ۱۲۵:۱۶:۱ " جلد ۲ " هم چنین درخت خرما . " ۱ (۱) برگ درخت خرما ، " ۴۷ " نوعی گیاه که مصرف پزشکی دارد " " پرندهٔ ققنوس " " ۷۴ "

تمام این معانی به ترتیب ازروی‌یونانی‌تشکیل‌شده‌اند که در آن زبان نیز خرما ، بهمهٔ‌این معانی هست (lolium perennel)

بگونه‌ای قلب شده ، بشکل āmrāv " ۵۹– ۵۷ ۵۷ ۵۷ " وبا گرفتن (اضافه شدن) حرف " b " āmbrāv شده . " ۹۳ " " ۴۷ " " ۴۸:۲۰۶ " هم چنین بشکل āmprāv هم آمده است .

از این‌واژه‌مشتقات ārmāvāstān .جائی که خرما باشد . " خرقیال نبی ۱۹ – ۸۸:۱۸ " و ārmāveni " درخت خرما " . و āmbrāvoɣi " عرق خرما " " ۵ " :

" آجاریان ۱:۳۲۸ "

از پهلوی ، " armav ؟ " که در مقابلش ، پهلوی وپازند xurmā را داریم . فارسی خرما= ''xurmā '' ''xurmāstān''

گونه‌های بالا میتوانستند با صدای پیشین (x = خ) و با از بین رفتن صدای پسین (v = واو) تشکیل شوند . برای بررسی نخستین پدیده (= احتمال . مترجم) مقایسه شود .زند aršа ، = فارسی‌خرس= xirs زند (۲) isthya ، فارسی xišt (= خشت) فارسی باستان uška فارسی xušk = خشک . زند . aešma = فارسی خشم xišm .

برای بررسی دومین احتمال ، مقایسه شود . فارسی‌باستان bruva ❯ فارسی abru (ابرو) فارسی باستان ، yauviya فارسی جوی= jo فارسی باستان srva ❯ فارسی seru (شاخ) سنسکریت وزندی griva = فارسی gire = گردن : هوبشمان ۱۱۱ " " آجاریان ۱:۳۲۸ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

xormāk = خورماک : خرما . " ۹ : ۶۲۶ "

---

۱) جلد ۲ ازبخشهای‌انجیل ، (پادشاهان) . ۲) در زبان‌امروزی ارمنی (ārJ) " مترجم "

آروچاناک ārucanāk Արուճանակ

از واژه‌های فراموش شده و کهن ،

بمعنی خطوط اولی عکس، وبگونه « ārucanāks hānel "

کشیدن خطوط کلی و اولیه عکس ، که سپس آن‌رنگ کنند " . آمده‌است .ویکباردر " ۴۱ " بکارآمده است .

و یکبار دیگر در متن " ۸۷۳ و ۱۰۱ " آن رامی‌بینم .

" آجاریان ۳۳۳ : ۱ "

از پهلوی‌گرفته شده است . همانطور که شکل خارجی کلمه نشان میدهد . اما در پهلوی دیده نمیشود (باقی نیست) و فقط به اشکال نزدیک در فارسی برخورد میکنیم به .

۱ ـ ارچنگ= arčang، ارژنـــگ aržang ارســـگ arsang،ارتنگ artang ، که طبق "۶۴" به شرح زیر تعریف میشود .

" ارتنگ artang = نام‌کتابی‌است‌ازشخص‌بنام مانی ،که‌هر عکسی (تصویری) که بخاطرش میآمد و یا هر تصویر حیرت انگیز راکه در هرجائی میدید ، ابتدا باخطوط سیاه ترسیم میکرد ، سپس رنگ آمیزی مینمود :

ارژنگ= aržang ، نام کتابی ، که در آن عکسهای جوراجور و تصویرهای کشیده از چهره‌ها (هست) و به خاطر این نقاشی مانی خواندش :

ارچنگ = arčang ، بهمان معنی وغیره =و بمعنی تصویر (نگار) .

" آجاریان ۳۳۳ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

ارزنگ ــ ارتنگ ــ ارشنگ و ارژنگ :

ارژنگ ، ارتنگ ــ ارشنگ ــ کتاب مانی که بتصاویر دلکش منقش بود :

و کتابی کرد (مانی) بانواع تصاویر که آن را ارژنگ مانی خوانند و در خزائن‌غزنین هست . (بیان الادیان)

" ۱۷ : ۱۸۱۳ "

(جلد اثبات ــ اژدها)

بخاقان یکی نامه ارژنگ وار نوشتند پربوی و رنگ و نــگار " فردوسی "

به تیشه‌صورت شیرین‌برآن‌سنگ چنان برزدکه‌مانی‌نقش‌ارژنگ " نظامی "

" ۱۷ : ۱۸۱۷

آروسیاک (۱) ārusyāk Արուսյակ

ازواژه‌ای رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی .

یکی از سیاراتی که بدورخورشیدمیگردد .هفتمین‌آن ، که‌معمولا " بعنوان ستاره‌ای درخشان‌سحرگاهان بهنگام روشنی روزدیده‌میشود .وهم‌چنین‌در شبها " ۱۴۷ : ۱۰ : ۳۱ "

" درخشانترین ستاره‌ٔ (سیاره‌ٔ)آسمان ،که قبل از طلوع خورشید ، شروع به‌درخشیدن میکند .

که‌به‌نامهای lusāber (۱) (= روشنی آور . مترجم) āygāber (۲) (āyg = صبح + ber آورنده . مترجم) ārravotu āstɣ (۳) (ستاره‌ٔ صبح مترجم)و lus āstɣ (lus = روشن — āstɣ = ستاره‌روشنی . مترجم)نیزمشهور است . " ۱ "

مجازا " بمعنی خورشید نیز هست . به اشکال ārāvsiāk ، ārOsiak و āryusak " ۱۸۱ : ۷۳ " هم نوشته شده است .

" ۴۱ "آن‌را از ریشه‌ٔ " ārus " گمان میکند .که ازنقطه نظر تشکیل ریشه‌ٔ آن بسیار اهمیت دارد .

" آجاریان ۳۳۳ : ۱ "

ازصورت (مترادف) پهلوی ، که اگر چه شاهدی بر آن‌نیست . اما ریشه‌ٔ آن وجود دارد . مقایسه شود با پهلوی arus " سپید "پازند alōs ، alūs ، پارسی (گویش زردشتیان . مترجم) arōs = سپیدزند aurušа ، سفید ، براق ـدرخشان "سنسکریت arušа ، درخشان ـ آتشی (= رنگ)

بویژه ، سحرگه ـروزروشن (= آفتابی) این ستاره بخاطر درخشش خود چنین خوانده میشود . مقایسه شودبا ، ترکیبات (۱) lusā āstɣ ، ستاره‌ٔصبح (=روشنی)

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی :

(در اوستا ، ائوروش aurusha ، بمعنی سفید ، سرخ آمده

در سانسکریت : اروش urusha ، بمعنی سرخ و آتشی‌است .

---

۱) = هم چنین رجوع‌شود به واژه‌ٔ آل در همین فرهنگ ، از مترجم : (آجاریان‌بدان اشاره ای ندارد) :

و بویژه درترکی (۲) yadaz ag ، ستاره‌ٔ صبح ، ستاره‌ٔسفید :

" آجاریان ۳۳۳ : ۱ "

در زبان فرانسه واژه‌ی rouge، بمعنی سرخ ازهمین ریشه است.

در زبانهای پهلوی: اروس والوس، بمعنی سفید بکار رفته‌است.
فرهنگهای فارسی آل را سرخ نیمرنگ معنی‌کرده‌اند.
دو لب چونار کفیده چو برگ سوسن زرد
دورخ چو نار شکفته چو برگ لاله آل " فرخی "
ازاین واژه است (آلا) (سرخ نیمرنگ) و (پشت گلی)
چو چشم ابر شد آلا وروی گل ناری در آبگون قدح افکن شراب گلناری
آلغونه ـ آلگونه (سرخاب)
آن بناگوش لعل‌گون گوئـــی بر کشیده است آلگونه به سیم. " شهید "
سرخ رویش آلغونـه‌کننـــــد روکه را در نبـــرد گـــردد زرد.

الوس: صفت‌است‌بمعنی سفید در اوستا ائوروش =aurusha و در همه جالفظ مترادف، spitaاوستایی وسپیت پهلوی است. واژهٔ مرکب، ائودو شاسب= (ائوروش + اسب) را در اوستا می‌بینیم که صفت است. بمعنی دارندهٔ اسبهای سفید و از برای ایزد مهر آورده شده چنانکه در فقره ۱۰۲ مهریشت:

ازلغت نامه " ۱۷: ۲۲۳۰"

آل تمغا: (مرکب ازآل (فارسی) + تمغا (مغولی)
خون بدخواهان اوآل است بر حکم‌اجل آنچنان‌حکم آل‌تمغابرنتابد بیش ازاین
" سلمان ساوجی "

در طبری کهن، آل بمعنی سبز بکار رفته. در طبری نو (مازندرانی) بمعنی سرخ وکمرنگ‌بکارمیرود، درزبان ارمنی "آل" سرخ کمرنگ وبازرا گویند. در تبریز آل بمعنی سرخ فام است. چنانکه گویند:

"آل قانـا بولاشدی" (بخون‌سرخش‌آغشته‌شد)وآل‌بولاکه در آذربایجان بمعنی رنگ‌وارنگ‌بکارمیرود و آلاپلنگی که بمعنی سیاه وسفید یا خالدار است، شاید از همین واژه باشد ، گرچه برخی (آلابولا) را واژهٔ جغتایی نوشته‌اند.

ازمعنی‌های‌سفیدوسبزوسرخ که واژه‌ی‌آل پیدا کرده، میتوان چنین گمان برد، که این واژه نخست بمعنی " رنگ " یارنگین "بوده، سپس‌بمعنی سرخ نیمرنگ شناخته شده

---

۱) مترادفند "مترجم" ۲) و هم درترکی آذربایجانی .مترجم)

است . [۱] چنانکه این آشفتگی و آمیختگی ، درنام دیگررنگها نیز در زبان فارسی دیده میشود .

در بارهٔ آل‌تمغا باید گفت ، که فرمانروایان پیشین سه‌گونه مهر بر فرمان های خود میزدند . آنکه با آب زرین بود ، "آلتون تمغا" آنکه باجوهر سرخ بود "آل تمغا" وآنکه بامرکب سیاه بود ، " قراتمغا" نامیده میشد :) " از ، گویش کرینگان ص ۴۸ "

برای تفهیم هر چه بیشتر ، مقایسه کنید :

آب ab- = جلا ، برق ، درخشش "۴۰ : ۱ : ۲" مقایسه کنید هم چنین : آب + رو (= آبرو [۱])

شواهد شعری :

چوآمد به برج حمل آفتـــاب   جهان گشت بافرو آیین و آب
شاهنامه ۷/۲۸/۱

در عربی واژهٔ (ماء) هم به معنی (آب) ۱ = مایع بی‌رنگ و هم به معنی درخشش میباشد .

از معنی (سطح درخشان آب) میتوان خیلی راحت به معنی " درخشش" رسید .
بیت‌های زیر ازشاهنامه عقیدهٔ فوق راتائید میکنند .

یکی تیر الماس پیکان چو آب • نهاده بر او چار پر عقاب ۱۲۹۸/۱۹۶/۴

یعنی : تیری ، الماس پیکانش چو آب درخشان ، به درخشانی آب . . . . .

خردمند بزدود آهن‌چوآب   فرستادبازش‌هم اندرشتاب ۳۶۲/۲۶/۷

---

۱) این گفته درست‌نیست . چراکه‌هیچ شاهدی در دست نداریم ، دوم ، معنی نخست این واژه با توجه به‌قدیمی‌ترین‌اشکال ، درخشش‌وتابندگی‌بوده‌است ، ازاین رو بواسطهٔ براقیت وشفافیت عناصر ، چنین تصورشده‌که سپیدی است و رنگ سفید بعنوان نزدیک ترین رنگ (باعنصرازنظر مقایسه) به آن اطلاق شده ، چنانکه ما برای آب ، هیچ رنگی را قائل نیستیم . اما شفافیت‌و تمیزی بسیاری چیزها را به آب مقایسه میکنیم . چنانچه در تعریف (صفت) (اروس درسه نسخه منتخب اللغات [۲]) ، آمده روشن وصیقل زده ، (نه‌سفید) و جز این در هیچ جادیده نمیشود : " مترجم "

۲ ــ لغت نامه (جلد اثبات ــ اژدها) صفحهٔ ۱۹۲۶

یعنی: خردمند آهن‌راچنان‌زدودوسائید تابه درخشندگی آب رسید، تا چون (سطح) آب درخشان وشفاف شد

از " ۲:۱:۴۰ "

در زبان ارمنی هم‌چنین اصطلاح "pārz juri nmān" ارمنی

یعنی چوآب صاف‌و تمیز (= بخوان درخشان. مترجم)

مثال از سیاستنامه:

آن‌مردراچشم بر دریا افتاد. چیزی عظیم دید. چون نزدیک آمد کشتی عروسی بود.

در دیدن بیژن منیژه را در حالیکه هنوز ازدواج نکرده بودند:

چو دانست بیژه که آمد عـروس همه دشت از او شد چو چشم خروس

در دیدار زال رودابه را از کنگره کاخ:

بسایید مشکین کمندش به بوس که بشنید آواز بوســش عــــــروس

البته چون‌دخترکانی که شوی میگزینند نیز با آرایش‌هاوزیورهای‌خود هم‌چنین اند. آنانرانیز عروس‌تاروس‌میخواندندواین‌واژه‌امروزتنها برای هم آنان بکار میرود. امابرابر فارسی آن بیوه یعنی زنی که ازدواج کرده است، در پهلوی همین واژه و پیک vipak و vivak است. وجشن عروسی‌بفارسی وپهلوی بیوکانی است. در زبان کردی و برخی‌گویش‌های دیگر نیز همین واژه‌یانزدیک آن بـر جـای مانــده اســت. veding انگلیسی نیز ریشه vad اوستائی را درخود دارد.

یادداشت فریدون جنیدی

---

۱) با آبرو (هر که آبرودارد) سفیدرو، در مقابل سیه‌رو، در ارمنی نیز همین مفهوم pārz yeres =روسفیداز pārz (صاف—روشن) + yeres (=روی) مجموعا"، آبرو محفوظ‌و sev yeres =سیه رو که بخوبی آشکار است که سیاهی، مقابل سفیدی وصافی وروشنی‌است. پس‌مجموعا" میشود، (مجازا") (بی‌آبرو) از (مترجم)

* واژه عروس که پس ازاسلام با(ع)نوشته‌شد همان اروس است و فارسی است نه عربی، وبمعنی سپیدو درخشان....... برای دختر کان و نیز برای هرچیز زیبا ودرخشنده بکار میرفته است.

Ազատ　　azāt　　آزاد

این واژه در زبان ارمنی رایج و مشتقات چندی نیز وجود دارد.

بمعنی ۱ ـ نجیب زاده، مقابل غلام و بسته و بنده و دهقان "فرهنگ جدید لغات هایکازیان" چاپ و نیز سال ۱۸۳۶:۷

۲ ـ راحت، آسوده ـ خودمختار ـ رها شده، کتاب مقدس، ترجمه و مقایسه شده بااصل یونانی و عبری قرن پنجم چاپ در سال ۱۸۹۵ قسطنطنیه، از همین ریشه در متون قدیمی　āzātel = ------ مصدر و بمعنی رها کردن ـ آسوده کردن و āzātaxos = ---------- بمعنی صریح اللهجه ـ رک گو و āzātutiun = ---------- = آزادی و ānazat = آنازات بمعنی غیرآزاد و āzātāni = نجبا واشراف،

در ادبیات جدید ارمنی واژهٔ āzātamārt = ... جنگ برای آزادی و بصورت صفت کسی که برای آزادی می‌جنگد، از همین ریشه است واژهٔ āzatke = ... از گیاهان کوهستانی و وحشی ـ (1877)

dervischjan; dasaltarmenische,wien صفحهٔ ۸۱

= ماٴخوذ از زبان پهلوی azat = آزاد ـ اشرافی ـ نجیب ونجیب‌زاده āzātan = نجبا واشراف، بفارسی آزاد āzād بمعنی رها وآسوده وآزاد āzāda که در ارمنی بصورت āzātak -ـ به زبان زند āzāta که بصورت ā +zāta "تولد یافته" این واژهٔ ایرانی هم چنین در بسیاری زبانهای دیگر نیز گسترش یافته است. چون کردی azad و āzā، به زازایی azad، ترکی آزاد azad، رها ـ azadlama بمعنی رها وآزاد شده، به چرکزی azad، استیاکی asad، ترکی جغتائی آزاده azade نجیب زاده ظریف و gaazatepa = آزاد ساختن به زبان توشی azat و از طریق زبان ترکی وارد زبان بلغاری و صربستانی شده. azat و به یونانی جدید azatos و azatinos ـ گرجی azati = آزاد و azatoba = آزادی " هوبشمان ۹۱"

این کلمه در لهجه‌های ارمنی (۱) به اشکال چندی دیده میشود، مانند آزات = azat و آزاد azad و aza و azod: mzmd

از میان زبان شغاسان ارمنی نخست گئورگ دبیر (۲) ۱۸۲۶ و سپس فرهنگ جدید هایکازیان ۱۸۳۶ ونیز و در Peterm 22 و غیره.....

"آجاریان ۱:۸۳"

شواهد در ادبیات فارسی

آزاده = ... وحلال زاده‌واصیل راهم گفته‌اند ــ برهان قاطع "
آزات

zāt ــ ā = ۱ ــ آزاد ــ رها ــ ۲ ــ شریف " فرهنگ پهلوی "

آزاد = بر وزن آباد ، نام شهریست ازتوابع نخجوان . . . . .و مطلق بی‌عیب راگویند یعنی هر چیزی که‌آن‌عیب‌نداشته باشد وبی قیدو مجرد و خلاص شده و نجات یافته رانیز گویند ، چنانکه اگر کسی گوید ، فلان را آزاد کردم ، یعنی از قید بندگی فارغش ساختم وخلاصش کردم .

" برهان‌قاطع "

"اوستا a- zāta (اصیل ــ نجیب ــ شریف) بارتولمه ۳۴۳ پهلوی āzāt " مناس ۲۶۹ " "اونوالا ۳۲۵ " نقل اززیرنویس برهان ، دکتر محمد معین āzāta پهلوی "اونوالا ۳۲۵ ، ختنی āzāta ، بیلی‌روزگارنوجلد ۴ شماره ۳ ــ کشورختن آزاد = آنکه‌بنده نباشد ، آنکه در رقیت نباشد ، .

" دهخدا " ۱۸۰ : ۱ "

شواهد واژه در اشعار

زبس جود او خلقرا بنده کرد — بجز سرو و سوسن کس آزاد نیست
" ابوعاصم "

بزرگ‌جشن‌است‌امروزملک راملکا — که‌شادمان‌است‌ای‌شاه‌بنده‌و آزاد
"مسعود سعد "

همیشه دل‌وهوشش‌آباد باد — روانش زهردرد آزاد باد
"شاهنامه"

* در بارهٔ آزاد و آزاده . که لقب‌ایرانیان‌باشد ، ازنوشته‌های‌تازه‌چنین برمیآید که آزاده (شریف واصیلزاده؟) لقب‌اشراف بوده‌است ، اما در شاهنامه دورترین اشاره به‌آزاد وآزاده ، نه در مورد اینان است ، بلکه این لقب در آغاز ویژه کشاورزان بوده

---

۱ = منظور در لهجه‌های ارمنستان شوروی

۲ ــ صاحب فرهنگ فارسی‌که‌درپایان‌کتاب‌واژگان همریشه فارسی‌وارمنی را با ۴۳۵ کلمه اکثرا" درست وجود دارد چاپ در قسطنطنیه ۱۸۲۶

۳) = Petermann .. grammatica linguae armeniacae .Berlin 1837

است. هنگامیکه‌درجامعهٔ آریایی (دردوران درخشندگی ــ جمشید) گروه‌های چهارگانه پیدامیشوند کشاورزان که در شاهنامه با نام نسودی خوانده میشوند چنین بوده‌اند:

نسودی سدیگر گروه را شناس — کجا نیست بر کس از ایشان سپاس
بکارندو ورزند و خودبدروند — بگاه خورش سرزنش نشنوند
زفرمان‌سرآزاده خودژنده‌پوش — ز آواز پیغاره آسوده گوش
برآسوده از داور و گفتگوی — تن آزاد و آباد گیتی بدوی

بیت نخست چنین‌نشان‌میدهدکه‌ایشان‌برای‌گذران‌زندگی‌نمی‌بایستی که سپاس کسی را بگویند ، خلاف ارتشتاران ، و دین مردان که سپاسدار بخشندگی اینان و کار ورزان دیگر بوده‌اند.

بیتی پس ازاین آشکارا نشان میدهد که‌ارتشتاران‌را اینان به بندگی گرفته بوده‌اندتا از مرزوکشت‌وورزشان‌نگهبانی‌کنند ،وکسانی‌که‌کاهل‌وتن‌پرور بوده‌اند و از کشاورزی‌وکارمیرمیده‌اند ،بندهٔ آنان‌میشده‌اندتابه‌این‌کارنگهبانی‌بپردازند ، همچون دین مردان‌که‌آنان‌بنده‌کاروروزان‌بوده‌اند ،تا در برابر برگزاری آئین‌های دینی ،مزدی بگیرند ، و در زندگی خویش همواره بنده اینان باشند:

چه گفت آن سخنگوی آزاد مرد ؟ — که آزاده را کاهلی ، بنده کرد !

و اگر در درازنای زمان گرز و کوپال این‌گروه‌بدانان برتری داد ، و گروه‌دینیاران را نیز با خود یار کردند ، وپس‌ازآن به‌ستم ازکاروورزان و کشاورزان زروسیم ستاندند ، و خود آزاده شدند ، اینهم از دیدگاه جامعه شناسی دور نیست.

در دوران های بعد آزاده وایر (فروتن) لقب همه ایرانیان بوده است.

دیر زیاد آن‌بزرگوار خداوند — جان گرامی بجانش‌اندر پیوند
دایم برجان اوبلرزم زیراک — مادرآزادگان کم آرد فرزند

رودکی

می‌خور ای سید احرار ، شب جشن سده
باده‌خوردن یکی ازعادت احرار بود

منوچهری

سیداحرار = خواجه وبزرگ آزادگان

و این دوبیت ازکافرک غزنوی :

تا ولایت بدست ترکان است　　مرد آزاده کنده تنبان است

جهد کن تا دریده‌کون باشی　　روز ، روز دریده‌کونان است

و این شعرمنسوب به خیام از تنگنایی که دوران برای‌ایرانیان در زمان خلاف تا زیان و پادشاهی تاتاران پدید آورده بود سخن میگوید :

گردیده بدی بر فلکم چون یزدان　　برداشتمی من این فلک را زمیان

وزنو فلکـی دگر چنان ساختمـی　　که آزاده بکام دل‌رسیدی آسـان

نگاه کنید به " زندگی و مهاجرت نژاد آریا ، بر اساس روایات ایرانی رویه‌های ۱۷۸ تا ۱۸۰

یادداشت فریدون جنیدی

آزاددراخت　　āzād drāxt　　Ազատդրախտ

این واژه درزبان‌ارمنی به‌گونه‌آزات‌دراخت (به‌سکون‌حروف دال تات) میخوانند

" در زبان ارمنی‌نوعی درخت ، این درخت در فرهنگ گیاهشناسی ارمنی آمده‌و خاصیت داروئـی و درمانـی دارد گرفتـه شـده اسـت از فارسـی آزاد درخـــت ، āzād - diraxt که متشکل است از āzād = آزاد ، و diaxt = درخت ، از همین اصـل انـد هـم چنیـن واژه‌هـای لاتیـنـی aziarach و melia و فرانسـوی azedarac و اسپانیائی acedaraque

از میان زبان شناسان‌ارمنی‌نخست نورایر در (۱) فرهنگ‌ارمنی به فرانسه سپس فرهنگ گیاهشناسی (۲) ارمنی آن را درست تفسیر نمودند

" فرهنگ آجاریان ۱:۸۴ "

آنچنانکه از فرهنگهای معتبر ارمنی برمیآید ، این درخت از تیرهٔ درختان لیمو میباشد که ثمره یا میوهٔ آن‌سمی و غیر خوراکی‌بوده‌وشبیه به دانه‌های گیلاس میباشد . در فرهنگ‌های فارسی

" آزاد درخت= درخت‌است‌که‌آن را در گرگان= زهرزمین " و در فارس، درخت طاق" و " طغک " میگویندوبه‌عربی "علقم "و" شجره‌جره" خوانند و حنظل بارو میوهٔ آن درخت است ، اگربرگ آن را بهایم بخورند ، بمیرند ، اگر سربدان شویند موی سر

---

۱) نورایر =

۲) = فرهنگ گیاهی‌ارمنی ، نوشتهٔ آلیشان چاپ ونیز سال ۱۸۹۵

را درازکند ، وبعضی گویند آزاد درخت درخت طاق است و هیزم آن بهترین همه هیزمهاست ، چنانکه آتش آن مدتی بماند ":

برهان

(zlekova گائوبا ۱۹ در گیلان آزاد " ثابتی ۱۵۷ " طبری
ez dar آزاد درخت =آزاده رخت ، زیتون تلخ " واژه نامه ۵۳"
melia azedarach " ثابتی ۱۵۷)

زیر نویس برهان

(آزاد درخت و آزاد رخت
نام درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور و به خوشه ، تخمش مانند تخم زعرورو ثمرآن در آخر بهار رسد و مدتها بر درخت ماند و خوردنی نیست ، برگش سبز مایل به سیاهی مثل برگ ترنج و خزان نمی کشد ، گلش سرخ شبیه به خیری در غایت خوشبویی و ۰۰۰۰
من بنده آن قد چو آزاد درختم من هندوی آن صورت لعبت چینم)
دهخدا

آزار

āzār Ազար

از ریشهٔ āzār فارسی بمعنی درد ـ زحمت ۲ ـ مرض وبیمارئی که بین حیوانات شایع شده باشد ودر حالت صفت بمعنی ناراحت شده واذیت شده .

" فرهنگ ارمنی به ارمنی مالخاسیان

" بمعنی ناراحت شده واذیت شده ، این واژه تنها در ادبیات روستایی کهن دیده میشود (۱)

که از همین ریشه مصدر āzārel = --------- بمعنی ناراحت ، اذیت کردن نیز در یک متن مربوط به قرن چهاردهم میلادی بقلم خلیفه ماتئوس چاپ استانبول ۱۷۵۰ دیده شده

= از ریشهٔ فارسی آزار āzār بمعنی درد ـ زحمت ـ رنج در یک متن کهن مربوط به قرن ۱۳ میلادی بقلم کوستانت ارزنکائی چاپ ونیز سال ۱۹۰۵ صفحهٔ ۴۳
" فرهنگ آجاریان ۱:۸۴ "

شواهد در ادبیات فارسی

(" آزر ـ بفتح ثانی بر وزن مادر ، مخفف آزار است و امر به آزردن وآزاد دادن هم هست .
" برهان قاطع صفحهٔ ۳۶ "

آزار = azar =آزاد ــ برنج " زجر ــ جراحت ــ اهانت

آزارک āzār-ak، مجروح ــ دردناک

آزار یتن āzārit- an آزردن ــ رنج دادن ــ مجروح کردن

" فرهنگ پهلوی "

آزار =آزار (بهمان معنی) به گویش سورانی " کردی " آزار

فرهنگ همانندهای کردیوپهلوی

(" آزار = پهلوی āzār " نیبرگ ۲۸ " " مناس ۲۶۹ " " از ریشهzār اوستایی بمعنی به خشمآوردن " "یارتولمه ۱۶۷۰ " اذیت ــ رنجگی ــ شکنجه ــ آسیب " "لغت نامه)

زیر نویس برهان

فرهنگ دهخدا

آزار : اذا، ایذاء، اذیت اذاه :رنج که دهنده، رنجگی ــ عذاب ــ شکنجه عقوبت آسیب ــ گزند .

آزار بیــش بینی زین گردون گرتو بهر خانه بیــازاری

" رودکی "

وگرسربه پیچم زگفتـــار اوی حراسانشوددلزآزاراوی

"فردوسی "

(اوستائی $\bar{a} + \sqrt{zar}$, āzārayeiniti میآزارند .

هندیباستان $\sqrt{har}$ " خشمگین شدن ")

اساس اشتقاق فارس ۲۴ : ۱

(امروز آزار کس مجوی که فـــردا هم زتو بیشک به جان تو رسد آزار

ناصرخسرو، زیرنویس اساس اشتقاق فارسی ۲۴ ۱۰

آزاریون āzārion Ազարիոն

کلمهای است مستعمل در زبان ارمنی

(گلی است بغایت سرخ " فرهنگ گیاهشناسی ارمنی نوشته امیر دولت "۱۳"
ماءخوذ است ازفارسی "آذریون " ādaryūn باتلفظ متاءخر " āzaryon "
بهمان معنی ، برای آگاهی بیشتر در این مورد رجوع شود به واژه aturaguyn "ارمنی)
فرهنگ آجاریان ۱:۸۴

آجاریان این لفظ را در فرهنگ خود ۱:۲۹۰ به نقل ازهوبشمان معرب ازکلمهٔ
مترادف " adargun " میداند دراینجااین واژه با آذرگون فارسی
بمعنی آتشین رنگ مقایسه میشود ، به زند ātarəgaona مرکب از atar "
آتش" و gaona " رنگ "
برای گلها در پهلوی ādargun " خشخاش وحشی " فارسی آذرگـــــون
adargun ازهمین ریشه در عربی آذریون adaryun "قاموس ترجمه ترکی جلد
۳ صفحهٔ ۵۹۰ "
بمعنی نوعی گل ،

rutilus ,Species ,Anemones , Calendula ,officinalis
به زبان گرجی ādarguni " نوعی گل
لفظ واژهٔ ارمنی ādaryun ازطریق عربی وارد شده ، که امیر دولت در فرهنگ
خود آن را ضبط کرده است :

" آجاریان ۱:۲۹ هوبشمان ۱۱۰ "
در دیگر فرهنگهای ایرانی نیز این واژه باتعاریف کم و بیش همانند ونزدیک بچشم
میخورد .

فرهنگهای ایرانی

آذریون ــ بروزن ومعنی آذرگون است که نوعی ازشقایق وگل همیشه بهار باشد و شیرازیان
آن را گل گاوچشم گویند و نام نباتی است که شکوفه‌اش در نهایت سرخی
میباشد ، . . . .
آذرگون ، بضم کاف فارسی وسکون واونوعی ازشقایق است که کناره‌های آن سرخ ومیانش
سیاه میباشدوبعضی گویندگیاهی سرخ رنگ که در میان آب میروید . " ازبرهان قاطع "
در این مورد برهان نیز آن راکلمه‌ای ترکیبی دانسته و آن را بدو بخش تقسیم میکند .
" . . . . . وگل همیشه بهار رانیز گویندومعنی ترکیبی آن آتش مانند است چه
آذر بمعنی آتش وگون بمعنی مانند باشد و . . . . . "برهان قاطع "

در زیر نویس فرهنگ برهان قاطع نیز در معنی این‌واژه گفتار گسترده‌ای آمده است: " در عربی آذریون ،گیاهی است به بلندی یک‌ذراع ، دارای برگهای کشیده بطول یک انگشت و گلهای سرخ زرد وبوی بد ، و میانه آن سیاه رنگ‌است ، هویت این گیاه هنوز تعیین نشده است ، در یونانی xera azarion مترادف

,, soncon commun,, --Sencio rulgaris

تفصیلاتی که نویسندگان عرب در باب این گیاه آورده‌اند منجر به انتخاب بین Buphtalmos و Collendula officionalis " گل همیشه بهار " گردیده است " " دائرةالمعارف اسلام: آذرگون "

در فرهنگ دهخدا نیز هوبشمان این واژه معرب صورت ایرانی آن دانسته شده است که این مورد با فرهنگ آجاریان ۱:۸۴ تطبیق نمیکند که در آن ازصورت فارسی پنداشته میشود .

(آذرگون ــ از آذر " آتش" وگون‌بمعنی‌فام ، گلی است که آن راخجسته گویند ، رنگش زرد بود و میانش‌سیاه ، فرهنگ اسدی خطی "

تا همی سرخ بود آذرگون   تا همی سبز بود سیسنبر
"فرخی "

بچشم بر ،مژهٔ زرد اگر نکو نبود   نکوبودسیه‌اندرمیان‌چشم‌احداق
"لامعی "

زخون‌وتف همه‌روزه‌دودیده‌ودل من   یکی‌به‌آذرماند ، یکی به‌آذرگون
"قطران "

از امثله فوق ونیز ازمندرجات فرهنگها و لغت‌های طبی چنین مستفاد میشود که آذرگون را قدما بدرستی نمی‌شناخته‌اند ویا این کلمه در امکنه و ازمنه مختلف معانی مختلف میداده‌است .ازمعانی‌که‌برای‌این کلمه آورده‌اند همیشه بهار ، خجسته ، قسمتی ازشقایق که اطرافش خیلی سرخ و وسطش نقطه سیاه دارد ، لاله ، شقر ، لالهٔ دختری آردم ، گل آفتاب پرست ،گاو چشم ، خیری ، گله و زبیده است وگفته‌اند نوعی ازگل است که برخی به سرخی زندو برخی به زردی وگفته‌اند که خاصیت او آنست که در زمستان پیدا شود ودر تابستان نباشد ودر بلاد طبرستان بسیار است وگویند معرب آن آذریون شود:)

لغت نامهٔ دهخدا ۱:۵۷

(آذریون: گلی از خانوادهٔ گل آفتابگردان ـ آذریون)
" فرهنگ‌تشریحی ۱: آقایان ۵:۱"

Ազգ   āzg =   آزگ

این واژه از لغات بسیار رایج و مستعمل در زبان ارمنی است .
بمعنی " نژاد و تخم ـ خانواده ـ دودمان ـ خلق ، هم چنین به انواع اشیاء نیز گویند . برابر آجاریان ۸۴:۱ در قدیمی ترین ترجمه انجیل‌در قرن پنجم میلادی این واژه بچشم میخورد با همان معانی .
از این کلمه مشتقات زیادی در زبان ارمنی موجود است ، مثلا " در دسته‌بندی جانوران چون ، گربکان ـ سگان و گیاهان (و) غیره‌بکار میرود . مثل‌کلمهٔ مرکب katvāzgi " گربه سانان" و یا šunāzgi "سگ‌سانان"
واژهٔ ترکیبی āylāzg بمعنی‌غیرارمنی‌وبیگانه‌بکار میرود ودر لهجه‌ها مجموعا " برای مسلمانان بکار میرود و یا ترکیبی čāzg در زبان ارمنی میانه بمعنی مسلمان غیر ارمنی ـ ترک (۱)

= گرفته شده از پهلوی azg " شاخه" که خود از اصل هندواروپائی azgho " شاخه‌بوده‌ودیگر صورتهای آن در یونانی οσxos - οσxy - ωσxy بمعنی شاخه و رستنی میباشد .
ادامه این‌لغت‌پهلوی‌درفارسی azaγ " اذغ " یا " ازخ" میباشد بمعنی شاخ و خاشاک سوختنی و بودار: نگاه کنید به " Pokorny, 1, 185 "
" آجاریان ۸۴:۱"

در این باره برخی از زبان شناسان ارمنی‌واروپائی به دخیل بودن این واژه در زبان ارمنی اعتقاد نداشته و آن رابصورتهای دیگری تفسیر میکنند .
خود آجاریان این واژه را دخیل نمیداند و آن راجزو واژه‌هایی میگذارد که ماءخوذ بودنشان کاملا " مسلم نشده‌وجای بحث دارد ،
لغت نامهٔ ارمنی هایکازیان آن را مشتق ازریشهٔ ارمنی āzn " نژاد ـ نسل میداند " جلد سوم چاپ ونیز سال ۱۷۶۹ " آجاریان ۸۴:۱"
گمان من بر اینست که عنصردین‌دراین‌زمان موجب چنین نامگذاری میشود ، ودر زمان

(۱) به سبب داشتن دین غیر از مسیحیت (مسلمان بودن) م.

باستان مقصود غیر ارمنی بودن ، وداشتن ملیت دیگر بوده‌است ، زیراکه معنی ازگ در پهلوی شاخه درخت ،ودر ارمنی شاخه وتیره و دودمان است ، نه مذهب !

یادداشت فریدون جنیدی

کشیش یونیکار پیندیان ، Yunkyār Peyendian در لغت‌نامه تطبیقی خویش چاپ شده در استانبول ۱۸۹۴ آن را ازریشهٔ ska میداند .

(۱) scheftelowitz BB28: 302 -j آن را از ریشهٔ azn " نژاد ـ نسل ، میداند باپسوند g

آجاریان خود در این مورد می‌نویسد ، این واژه azn ارمنی‌تصادفا " شبیه است به کلمه مانوی āžwn " اژون " بمعنی فرزند

Pedersen ، در کتاب خویش بنام

H Pedersen, Armenisch, und die Nuchbar, sprachen 142-3

آن را بایونانی oσxos - oσxy بمعنی شاخه اصلی جدا از تنه درخت ومجازا " بمعنی‌نسل ـ جانشین Fierlinqer kz27- 478 آن را به ریشهٔ سنسکریتی āsajami بمعنی پیوند دادن وبنا کــردن مربــوط میکند .

Xp ct.Boct 2(1913). 30 دیگری آن را از ریشه aqi زبان سوانی (۲)و arqi بمعنی‌خانه‌وواژه‌خالدی asi " خانه" و ārqišti (بام خانه ـ بالای خانه) و واژه گرجی lizqune غیر اسکان دادن وکلمهٔ mezqi = مهاجر و تازه اسکان یافته میداند .

این واژه هم چنین در بسیاری از لـهجه‌های ارمنی (ارمنستانـــی) به اشکــال āzg - āzk - āsk - āsq - mask و حتی as - vosg‘osg دیـــــده میشود ، وواژهٔ azk - makatak بمعنی دودمان میباشد وغیره . . . . . .

" آجاریان ۱:۸۵

BB= A.Bezenberger, Beitrāge zur kunde der indogermanischen sprachen Gōttinqen (1877)1:30

(۲) سوانی = یکی از زبانهای گرجی

در فرهنگهای ایرانی نیز این واژه موجود و چنین آمده است .

ازگ = azq = شاخه درخت " فرهنگ پهلوی "

میوه ازگیل را با این واژه بسنجید ، که درخت آن شاخه شاخه است .

یادداشت فریدون جنیدی

"آزغ = بضم ثالث وسکون غین نقطه دار، آنچه از شاخهای درخت خرما وتاک انگور و درختان دیگر ببرند و آن را به عربی " جلمه" خوانند.

آژغ = بزای فارسی، بروزن و معنی آژغ است که شاخهای درخت بریده باشــد.

ازغ = بفتح اول وسکون ثانی وغین نقطه دار ــ آنچه که ازشاخهای درخت ببرند و پیرایش دهند"

" برهان قاطع "

ازک = (بفتح اول) رجوع کنید ازغ

" زیرنویس برهان دکترمحمد معین "

آسان =āsān Աււան

بمعنی " بامداد " ،کلمه ایست که بتازگی آشکار شده و بشکل ناخوانا و آسیب دیده، یکبار در " تاریخ اسقف سبئوس ۳۸ " بکار آمده:

= از پهلوی āsān " بامداد "که کلمهٔ " خراسان " Xurāsān " درفارسی بمعنی " مشرق " (که بعدها نام استان بخود گرفت. همانطـوری که در یونانــی " Ānātoli " ابتدا، مشرق، سپس استان آناتولی نام گرفت، یا در عربی، " Maγrib " مغرب، سپس " کشور مغرب "):

بلوچی roš- āsān مشرق ــ طلوع خورشید (HoRN: 23)

" آجاریان ۲۶۷ : ۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

معنی واژهٔ آسان" بامداد" آنطور که در آجاریان دیده میشود در فرهنگهای ایرانی بچشم نمیخورد، ودر این مورد به معنی بسیار نزدیک به آن برمیخوریم یعنی " سرزنان وطلوع کنان" واگر چه بامداد وشروع روز "روشنایی" از هنگامی است که اولین پرتوهای خورشید بر زمین می تابد بااین وجود مفاهیم طلوع کنان وبامداد کاملا " از هم جدا اند و تصور میرود آنچه در ارمنی بر اساس" سبئوس" که بگونهٔ نامشخصی آمده بدلیل نزدیکی مفاهیم اشتباه معنی شده باشد: پژوهش در فرهنگها و متون ایرانی (۱) نیزمارا به چنین مفهومی رهنمون نساختند، و هر چه که بنظر آمد در تا ئید معنی اول این واژه یعنی طلوع کنان و آمدن است:

معانی کلماتی چون خوراسان" خراسان" مشرق" در فارسی و Ānātoli

---

۱) پژوهشهای من در این باره نسبتا " جامع است نه کاملا " "مترجم"

آنهم "مشرق" در یونانی میتوانند مارا به این نتیجه برسانند که علت این نامگذاری به آن سبب بوده که در ایران خورشید نخست در خراسان بالا میآید که شعری نیز از ویس و رامین چنین میگوید:

خورآسد پهلوی باشد خور آید — عراق‌وپارس راخور زو برآید
خوراسان رابود معنی خور آیان — کجا ازوی‌خورآید سوی ایران

(ص۲۸ازاساس‌اشتقاق) "ویس۱۷۶/۱۵۱/۱۵۴)

(فخرالدین اسعد گرگانی معنی خراسان وآسان رامیدانسته وصورت سوم شخص ماضی فعل آن را (=آسد) استعمال کرده است.

خوشا جایا برو بوم خراسان — درو باش وجهان رامیخور آسان
زبان پهلوی هرکوشناسد — خراسان‌آن بود کزوی خورآسد
خورآسد پهلوی باشد خور آید — عراق وپارس راخور زو بر آید
خورآسان را بود معنی خورآیان — کجا ازوی خورآید سوی ایران

ویس ۱۷۶/۱۵۱/۱۵۴
در ۴۰ ج ۱ : ۲۸

بنابراین با توجه به صورت سوم شخص ماضی و آسد، در فوق بالا مصدر آسدن = آسیدن همانطورکه در پهلوی نیز دیده میشود یعنی‌آمدن میتوان نتیجه گرفت که‌واژه آسان یک‌پارچه‌نبوده واز ریشه آس + ان " پسوند صفت فاعلی، میباشد، در بلوچی نیز از همین ریشه asa = بلند شدن و طلوع ستارگان " اشتقاق بلوچی "

آسیتن = as- it- an =آمدن "۹: ۵۸"

اما آیا این گفتارها " شواهد " برای‌توجیه و تفسیر این واژه کافی است، ؟
در این‌مورد‌پرسشی‌کنجکاوانه‌مارا به‌درک عمیق ترو فلسفی‌تری از این مطلب میرساند.
بلند شدن‌وطلوع ستارگان در کجا.
میدانیم که در ذهن مردم این موضوع که ستارگان و خورشید در آسمانند، نقش بسته است وبا عبارتی آشناتر بلند آسمان جایگاه خورشید وستارگان است.

بسیار روشن است که در فلسفهٔ عقیدتی و ناپختهٔ مردمی پیشینیان، آنزمان که این برداشتها از پدیده‌های کیهانی‌چون امروز پاسخ علمی ومنطقی خویش رانیافته بودند، آسمان همانند تشت و طاق وگنبدی دوار گمان میشد که بر روی زمین‌واژگون است ودقیقا " ازهمین روست که کلمات " آسمان "، " آسیا ــ " و ترکیبات دست آس

(=آسیاب دستی) وخرآس (=آسیابیکه چارپای خرآن رابگرداند) بخش اولشان آس (بچند معنی) است :

۱ ـ آس =آس کردن = نرم وخرد کردن ، آسیاکردن

دور فلک گردان چوآسیـا لاجرم این آس همه کردآس

"محمدبن وصیف "در "۴۰ : ۱ : ۲۷ "

۲ ـ آس = سنگ آسیا ، بگونه‌های دیگر ، آسیا ، آسیاب ، آسیا و ـ آسیانه

پهلوی āsyāw "اردویرافنامک در " ۴۰ : ۱ : ۲۶ "

پهلوی asya " بندهشن . ۸ ـ ۱۳۰ " در "۴۰ : ۱ : ۲۶ "

۳ ـ آسمان as- man " سنگ " سانسکریت ač-an- ač-man بمعنی سنگ ، سنگ فلاخن . در " همان ماخذ "

آری ، قدماآسمان راچون سنگ بالای آسیاوزمین (۱) رانیزهمچوسنگ زیرین آسیا (۲)

ذکر یک مثال از اینچنین درکی ، مطلب رامفهوم ترمیکند ،وآن نام (مترادف) جانوری است که " سنگ پشت " میگویند ، که به‌نام "لاک‌پشت "نیز مشهور است ، وعلت نامگذاری یقینا " برای شباهت (شبیه دیدن) کاسه‌پشت این جانور باسنگهای آسیا ویاگنبد یا آسمان تصوری است ، که میدانیم این جانور را " کاسه پشت " نیز میگویند :

در اشعار زیر نیز میتوان این چنین فکری رابروشنی دید .

آسمان آسیای گردانست ـــــ آسمان آس مان کندهزمان " کسائی " " لغت فرس ۵۹ "

دامن بخت توپاک ازگردآس آسمان ـــــ وزجفای آسمان خصم توسرگردان چوآس

" انوری ۲۶۳ / ۱۷ "

در زبان ارمنی نیز این موضوع مصداق دارد .

Yerkān = سنگ آسیا ـ آسیاب ، " در متون کهن " " ۱ " " ۷۴ "

Yerkānk = yerkān : هر یک از سنگهای آسیاب ، " در ادبیات نوین "

" فرهنگ ۱ : آقایان ۳۴۷ : "

yerkin = yerkink : آسمان ـ جهان (گسترده‌ٔ دراطراف ما) . " ۳۵۰ : ۱ : ۳۱ "

yerkir : جهان ـ کرهٔ زمین ـ زمین "۳۵۰ : ۱ : ۳۱ "

---

۱) آیا مادر دانستن زمین ازاین جهت نیست (مترجم)

۲) رجوع کنید واژه‌های آسمانه و سمان در پایان همین مبحث (مترجم)

با این وجود در اساس‌اشتقاق ارمنی (فرهنگ آجاریان) هیچگونه‌رابطه‌ای بین واژگان فوق ذکر نمیگردد و تنها 3Bo,5,319، [۱] (Yekin = آسمان‌ارمنی) را باآسمان =(سنگ ـ "مترادف) زند مقایسه میکند .

(هم چنین مقایسه کنید ، آسمان =سقف : اگراین نبودی مامرآنکسها را که به خدای کافرند ، آسمان خانهای‌ایشان‌سیمین‌کردیمی . . . . . .وایشانرانردوانهای‌سیمین دادیمی تابدان به بامها شدندی . " تفسیر قران مجید ۱۵۴/۲ ، سطر ۳ و غیره. . . .

خرامـان همی رفت بهرام گـور یکی خانه‌دید آسمانش بلور .

" شاهنامه ۱۹۳۰/۱۴۴/۷ "

آسمانه = سقف :وآفریدیم‌آسمانرا آسمانه‌ای نگاه داشته از اوفتادن بی‌زنجیری از بر او و ستونی زیر او . تفسیر قرآن‌مجید ۱۵۴/۱ سطر ۱۸

بین اعامـه آسمان و مبین آسمانه را وآهنگ باغها کن بگذار خانه را

"مسعود ۵۵"

سمان = سقف ، آسمانه : باران‌و برف بارد بر ما کنون زابر

چوبرنی سرائیل‌ازآسمان سمـان

"لامعی‌گرگانی "لغتنامه‌دره ۱ : ۶۷۲ - ۶۷۱

پژوهش‌های "ادیک" در بارهٔ این دو واژه آسیتن =آمدن و نیز آسمان درست است . اما باید بیفزایم که ریشهٔ فعل آسیتن باآس‌یکی نیست . ابوریحان بیرونی در معنی سماء میگوید و پارسیان آنرا آسمان (آس‌مان) گویند از جهت چرخشی که دارد .

پس‌این‌واژه‌از پیشوند سنگ‌خرد کننده غلات + فعل‌مان (مانستن و شبیه‌بودن ، مانند ه ـ مانند ـ بمانند) تشکیل شده است . آسیاب ، آس‌آبی است وخراس ، آسی است که با خر و بعدها باگاو شترهم میچرخید .دست آس ، آس دستی است در ادبیات فارسی گاه آسمان را به خراس نیز تشبیه کرده‌اند . از انوری است .

ای خداوند این کبود خراس بر تواز بنده صد هزار سپاس

" ناصر خسرو "

واز خاقانی آمده است .

یک خـروش خروس صبح کرم زین خراس خراب نشنیـــدم

اما فعل آی و آس و تبدیل‌ی‌بی س (همچون پی وپس ، وراست فارسی‌ورایت انگلیسی پیغام وپسغام) هر دو یکی‌اند وپیوندی با آس سنگ ندارند .

یادداشت فریدون‌جنیدی

---

۱) = ۱۰۶ (رجوع کنید به فهرست)

Ասպ āsp = آســـــپ

بمعنی اسب ، این واژه در زبان ارمنی به تنهایی بکار نیامده است ، بلکه در مشتقات ، از قبیل آسپازن= āspāzen ـآسپاستان =āspāstān آسپاچاراکاکان = āspačārākākān ـآسپانداک= āspāndāk آسپت = āspet آسپارز = āspārez ، آسپاتاک = āspātāk آمده‌است که همهٔ اینها نه تنها در ارمنی تشکیل نشده‌اند ، بلکه تمامشان مستقیما " اززبانهای ایرانی گرفته شده‌اند از همین اشکال است که واژهٔ āsp که در ارمنی موجود نبوده است متصور شده است . هم چنین مقایسه کنید " hasmāmb " "۱۸ :۱۰۷" بمعنی " با اسب سواران " که تصور میشود hasb (= āsp) :

از پهلوی asp " اسب " خویشاوندان دیگر این‌واژه فارسی قدیم asa زند aspa سنسکریت acva، فارسی‌اسب ، بلوچی hasp ، افغانی ās، aspah ، کردی asp, hasp تاتی as استی afse ، yefs " اسب :

همهٔ اینها از ریشهٔ هند و اروپایی " ekvo " مشتق گشته‌اند ، که برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به واژهٔ خر = Eš " در زبان امنی " هوبشمان ۱۰۸ "
" آجاریان ۲۷۰ :۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

ازمیان زبان شناسان ارمنی‌اولین بار "۵۰" و " ۶۴" آن را درست تفسیر نمودند سپس درویشجان آن را از ریشه ačva (سنسکریت) میداند ،اما واژهٔ اسب دخیـــل است ، در غیر اینصورت می‌باید بگونه‌های asu – asar یا ask در زبان ارمنـــی وجود میداشت :

زیر نویس =آجاریان ۲۷۰ :۱ "

p = این صدا در ارمنی بین " ب و پ " است (مترجم)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

asp = اسپ ، اسب "۹ : ۵۸"

به گویش سورانی وارد هالی (کردی) آسپ " زازایی hasp لری اسب asb "۱۰"

اسپ . . . . . .بفتح اول معروفست و به عربی فرس خوانند ونام یکی ازمهره‌های شطرنج هم هست .

"۱۱۷:۱۴"

در اوستا aspa ، پارسی باستان as (در asa-bāra بمعنی اسب بردن اسواری) پهلوی asp" مناس۲۶۸" " اونوالا ۲۷۹ " سانسکریت a čva ، لاتینی (eguus) گیلکی ǟsb ، فریزندی asm ،یرنی ونطنزی asb "ک ۱۰ : ۲۸۷" سمنانی ǟsp سنگسری ولاسگردی وشهمیرزادی asb ، سرخه‌ئی asb ، asm "ک ۲۰ : ۱۸۳– ۱۷۶ " اورامانی āsp "ک .اورامان "۱۲۰ " اسب را از مصدر ak = (as آریایی بمعنی تند رفتن گرفته‌اند . " فاب ۱ : ۲۲۲ و ۲۲۶"

"اززیرنویس۱۴ مصحف دکتر . محمد معین ۱۷۷ : ۱"

استر : " اسم است"

قاطر ، در سانسکریت اسوتره (۱) که جزء اول آن بمعنی اسب است .

" فرهنگ ایران باستان پورداود ص ۲۲۶–۲۷)

اسب : از پهلوی asp

اسب لاغر میان بکـــار آیـــد روز میدان نه گاو پرواری
" سعدی "

کوه پرنوف شـد هوا پر گـــرد ازتک اسب وبانگ ونعرهٔ مرد
"عسجدی"

ومادهٔ آن اسپا یا اسپی ودر سانسکریت اسو asva خوانده شده
" دهخـدا ۲۰۲۰"

" برای آگاهی بیشتر در بارهٔ اسب ، قدمت این واژه ، اهمیت آن در جنگهای باستانی ایرانیان دراوستا ،واهمیت وارزش آن در فرهنگ (= تمدن) ایرانیان ـ نامهای مشتق از اسب وشواهداین واژه درکتیبه‌ها ـ و اینکه این اسب در ادیان کلیمی ـ مسیحی ، اسلام و زرتشت چگونه آمده است ، ریشهٔ آن نقش پراهمیت آن در جنگهاوموفقیت های جنگی ، هم چنین انعکاس آن در افسانه‌ها " متولوژی " یونان وشاهنامه‌نگاه کنید بـــه فرهنگ ایران باستان ازص ۲۲۰ تا ۲۹۵"

آسپاچارا کاکان = āspāčārākākān Ասպաճարակական

این‌واژه در متون باستانی ارمنی یکبار بکارآمده .

بمعنی ـ روستایی ـ چوپانی (۱) ـ خانه بدوش ـ سرگردان و آواره" ۲۳۰ : ۱ : ۱۰۹"

---

۱) =(asva-tara) جزء اول آن asva= اسپ aspa است .

(از فرهنگ ایران باستان ۲۲۶–۲۷)

ازصورت فرضی " aspčarakakan " منسوب به اسب وچرا " که متشکل است از asp " اسب " čarak " خورد ــ چراگاه باپسوند akan ــ " (۲) بنابراین (استدلال (۳)) معنی دقیق آن میشود ، مانندکسی که اسب می‌چراند " "هوبشمان ۱۰۸ " " آجاریان ۱:۲۷۲ "

دیگر نظرات در بارهٔ این واژه

نه در آجاریان ونه در هیچیک از فرهنگهای ارمنی و متون کهن ، در مورد این واژه (ترکیبی) توضیح و تفسیر کافی وجود ندارد . در متون و فرهنگهای ایرانی نیز در مورد این واژه هیچ شاهدی در دست نیست : در مورد پسوند (akan) باید گفت که اینچنین پسوندی یافت نمیشود .

در زبان ارمنی نیز چنین پسوندی (akan ــ) موجود نیست وپسوند صفت ساز وپسوند اسم فاعل و فاعلی (kān ــ) است :

شاهد در ارمنــــــی : yerāz-a- kān" مربــوط به خــواب ــ آرزوئی Hāyren- a- kān (HĀYRENIK) (۱) ارمنستانی (۲) وطنی ــ مربوط به وطن (۴) (ā) دراینجامیانونداست "نگارنده

* پسوند آک پهلوی بدنبــــــال افعال، اسم مفعول یا اسم فاعل میسازد همچون رواک = روا بیناک = بینا . و خوراک وپوشاک ، کــه در جمع باآن در جانداران بیناکان ، رواکان . . . است .

یادداشت فریدون جنیدی

بر خلاف قول هوبشمان (۱) این پسوند ، پهلوی هم نبوده وبنظر میرسد که این هم اشتباه باشد . در زبان پهلوی پسوند صفت سازو پسوند اسم فاعل وصفت عامل ak است که بشکل ag نیز آمده است . همچو = کاستک = kastak

kas- t- ak : کاسته ــ مخفف ، کوچک شده " ۳۲۵:۹ "

گوجستــــگ= gujastak

qu- jast- ak: گجسته " ملعون ــ لعنتــی " ۲۳۱:۹ "

"نگارنده"

---

۱) صفت (مترجم)

۲) ظاهرا " در متن پسوندی صفت ساز (مترجم)

۳) مترجم ۴) مترجم

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

چون بخش نخست بخش دوم این واژه را در پهلوی مشاهده‌میکنیم :

چرک = carǎk = چرا ــ علف چر ــ چراگاه " ۹ : ۱۱۵ "

چاراک [۲] cǎrāk = چرا ــ چراگاه ــ اکل ــ خورد " فرهنگهای ارمنی "

آسپار āspār = Ասպար

ازواژه‌های (تاریخی) وفراموش شده در زبان ارمنی

(سپر ــ سلاحی دفاعی برای درامان بودن از نیزه‌ها و ضربات دشمن

مجازا " بمعنی تکیه‌گاه ــ در پناه ــ پشتیبان "۱۱۲ : ۱ : ۳۱"

بمعنی سپر=(" ازهمین‌ریشه " āspārābek " سپرکوچک‌یابخشی‌و تیکهٔ سپر " حزقیال نبی۹ [۱] "

āspārākir " سپردار ــ کسی که سپر حمل میکند (دارد)" متون کهن ارمنی

āspārel " سپر بکار بردن " ۷۵"

گاهی نیز در ترکیبات این واژه بگونه‌spār آمده ، [۲] spārākir " ۱۵ : ۴ : ۶۱" "۵ : ۵ : ۶۱"

" spārāpāk "۲" جایی که افراد مسلح به سپر سرتاسر ایستاده وآن جا را پوشانیده (پر) باشند

۲ ــ خط دفاعی پشت سپاه ،) سپرداران) پشت‌خطوط مقدم " ۱۱۲ : ۱ : ۳۱"

بصورت spar(ریشه) تنها در "۴۱" ثبت شده است .

" آجاریان ۲۷۳ : ۱ "

از شکل " روستایی " پهلوی aspar که کاملا " با پهلوی‌مانوی تازه پیدا شدهٔ " سپر = aspar یکی است . (KAN 1912,46)

در دیگر زبانهای ایرانی ، پهلوی spar پازند spar فارسی سپر sipar یااسپر ispar پارسی باستان " spara " (طبق‌هسی‌کیوس= Hesikios) سنسکریت phara و بصورت عاریتی (دخیل) sphara = سپر (spāra زند که‌هرن ۷۰۰ آن را ذکر میکند ، طبق بار تولمه ۱۶۱۸ دقیق نیست " هوبشمان ۱۰۸ "

" آجاریان ۲۷۳ : ۱ "

---

۱) برای این واژهٔ گرفته شدهٔ ارمنی رجوع شود به بخش (ج) در مجلدهای دیگر .

۲) در آجاریان ۲۷۲ : ۱ (۱) = در ترجمهٔ ۵ میلادی‌انجیل بزبان ارمنی ۲) سپردار

دیگر نظرات در مورد این واژه:

jansen, 1.1904.184 باکشف (ri) یا (ar..) بمعنی سپر در زبان هتی می‌پندارد که همان aspar ارمنی است و دخیل بودن (ارمنی) آن را رد میکند:
" آجاریان ۲۷۳:۱ "

میدانیم که در زبان تاتی از آغاز و میان برخی واژه‌ها حروفی انداخته میشوند، (۱)
و اگر بتوان برای (ri..) یا (ar....) هتی را نیز به چنین قاعده‌ای پنداشت
در این صورت شاید بتوان رابطه‌ای را بین همهٔ اینها برقرار کرد: (۱)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی:

اسپر: بابای فارسی، بروزن مهتر، سپر را گویند و به عربی جنه خوانند "۱۴:۱:۱۱۸"
(اسپر: آلتی فلزین و مدور که بهنگام حملهٔ دشمن آن را محافظ اعضای بدن قرار میدادند.
زیرنویس ۱۴:۲:۱۰۸۷

سپر: به لهجه‌های سورانی واردهالی (کردی) سپر "۱۰:۵۸"

سپر واچیک spar- Vaćik. سپر بازی، بایستی نوعی بازی باشد که برای تمرین سپر میکرده‌اند. اونوالا " سپر را نوعی آلت موسیقی پنداشته و آن را نواختن سپر معنی کرده است" ۹:۵۱۰"

بر او گردن ضخم چون راه پیل (۲) کف پای او گرد چون اسپری

" منوچهری "

از " ۱۷:۲۰۶۷ "

۱) چون اسپا = pā (سگ) ، در اوستا spa پارس باستان spāka واسپس = (pi)
(سفید) رجوع کنید (گویش کرینگان ص ۱۹) وتوت = tū = توت خوراکی
"نگارنده"

۲ ــ نویسندهٔ فرهنگ پهلوی در این گفتار خواسته است بگوید که گمان اونوالا درست نیست. در حالیکه خود چند جا همین نادرستی را در دفتر خویش آورده است. در رویه ۵۷۰، واچیک را چنین معنی کرده است:

۱ ــ بازی ۲ ــ آواز، آهنگ ــ محسن ــ نواختن آلت موسیقی، در رویهٔ ۵۷۶: و
و نجک واچیک: و نج نوازی، ونج نوعی آلت موسیقی است!

واچیک در فارس دری بازی، بمعنی رقص عربی است. در خراسان هنوز بازی بجای

رقص بکار میرود در گیلکی وشتن بمعنی رقصیدن است . ریشهٔ گذشته بازی ، باختن است :

بدرگه یکی بزمگـه ساختنـــد یکی هفته بارود و می " باختنـــد "
" فردوسی "

پابازی ، دست بازی ، رسن بازی ، شمشیر بازی ، چوب بازی . . . . همه گونه‌هایی از رقص‌های ایرانی اند . سپر بازی از رساله خسرو کواتان وریدک گرفته شده است که در آن از کپی بازی (میمون‌بازی) رسن بازی ، دیگ بازی (که فرهنگ‌پهلوی و دیگرپهلوی خوانان آنرا وبخک خوانده‌اند) ورز بازی (رقص کشاورزی) . . . . . یادشده است . سپر بازی نیز چونان شمشیر بازی و چوب بازی از رقص‌های مردانه بوده‌است ، برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به " زمینهٔ شناخت موسیقی ایرانی ، رویه‌های ۲۴۴ ـ ۲۳۵ .
یادداشت فریدون جنیدی

۳ ـ بخش‌نخست این‌شعرنادرست‌بنظر میآید ،ودر اصل چنین بنظر میرسد : برو گردن ضخم چون ران پیل ، یعنی گردن و برجانور بزرگ چون‌و ران پیلی بوده است .
یاد داشت فریدون جنیدی

آسپارز =āspārez Ասպարէզ
آسپارس =āspāres Ասպարէս

از واژه‌های رایج در زبان و ادبیات نوین ارمنی بچند معنی
(۱ ـ حوزه عمل (عملیات) ۲ ـ امکانات برای عمل ۳ ـ زمین ومیدان برای اقسام ورزشها (استادیوم) ۴ ـ مکان‌ومحیط ۵ ـ میدان اسب دوانی (معنی تاریخی) ۶ ـ اندازه و مسافت طول برابر با ۶۰۰ پا یونانی : ۷ ـ سیرک

در ترکیبات ۱ " āspārez berel " آشکار کردن ـ اعلام کردن
۲ " āspārez gāl " ظاهر شدن ـ روشـدن
۳ " āspārez tāl " جاباز کـردن ـ جادادن ـ ایجـاد تسهیلات کاری
۴ " āspārez kančel " دعوت بمبارزه کردن ـ به جنگ خواندن
" ۳۱:۱۰:۱۱۳ "

در ترکیبات ارمنی هم چنین بمعانی عرصه و فضا و آینده نیزآمده است . که باذکر این نمونه‌ها میتوان‌گفت ، این‌واژه با باقی ماندن در این‌زبان رشد کرده و ازنظر معنی گسترش هم یافته است : grākān āspārez ، راه (آینده) نویسندگی ادبی gordzi āspārez عرصهٔ کار

اندازه وبزرگی اسپریزهای باستانی ایران برابر با ۱۱۲/ ۲۳۰ متر بوده است "
"۲۳۷ :۱ :۷۲"

به معانی زیر در ستون کهن ارمنی آمده است :

" میدان اسب‌دوانی ــ سیرک ــ میدان "۱" "۶۱"
"واحد طول ، اندازه ومسافتی که اسب بتواند در آن تاخت و تازکند که‌برابر است با ۱۲۵ قدم یا ۶۲۵ گام جغرافیائی "۱"
" زمین ومسافت باز (دشت) "۳ :۹ :۹۹" "۱" از همین ریشه āspārisel = حمله‌کردن "۲۷" āspārisākān "(مربوط به‌اسپریز ــ میدانی ــ مترجم) در " ۵۴" در ارمنی (باستان) هم گونهٔ آسپارس‌وهم‌آسپارز متداول بودند که هر دو نیز در فارسی‌موجودند ، اما گونهٔ دوم در ادبیات جدید پذیرفته شده است . "
" آجاریان ۲۷۳ :۱ "
از پهلوی asp(u)rās, aspras, aspres " جای اسب دوانیدن ــ میدان " فارسی ، اسبریز aspares, aspraz, aspras, asprez,aspres,asbrez
siparēš, asprēs " جای اسب‌دوانیدن ، متشکل‌است‌از " asp " اسب و فارسی rextan . زمان حال " rezam " ریختن ، جاری کردن . بخش آخر می‌بایست بمعنی "دویدن ــ روان‌شدن "نیزباشد . مقایسه‌کنیدارمنی (tānāl (۱) و (antānāl) ارمنی جدید " vāzel " بمعنی جاری شدن وروان شدن .زند tāč بمعنی دویدن حمله‌کردن وجاری شدن :
ازایرانی گرفته شدهٔ آسوری asprisā میدان اسب دوانی ، سیرک " هوبشمان ۱۰۹ "

" آجاریان ۲۷۳ :۱ "

---

۱) در زبان گرابار = qrābār زبان کهن ارمنی (مترجم)
۲) بزبان کنونی ارمنی که آن را آشخارابار گویند (مترجم)

پوستی، (justi, Zendsp. 249) آن را از[۱] asp + زند raδiya "راه" میداند:

دیگر نظرات در مورد این واژه:

۱ ــ بطور مسلم، آنچه که هوبشمان ۱۰۹ (بالا) برای توجیه وتفسیر واژه میآورد، اشتباه است. چه

الف ــ هیچ ارتباطی بین rextan وزمان حال rezam[۲] با بخش دوم واژه نیست، چه در آن صورت میباید واژه مرکب را بمعنی (اسب ریختن ؟!) دانست که بسیار ساختگی و غیر قابل پذیرش است.

ب ــ سپس " ریختن "، هیچگاه در متون کهن و تازهٔ ایرانی بمعنی دویدن ــ روان بودن نیامده است.

پ ــ مقایسه کردن بخش دوم (rextan) فرضی با "vāz- el" ارمنی (مصدر) (دویدن ــ روان شدن) و tač زند آنهم (دویدن ــ حمله کردن) نابجاست. چراکه چنین مفهومی در آن نمیگنجد.

۲ ــ آنچه که از یوستی درحاشیهٔ آجاریان آمده، خود از اعتبار بیشتری برخوردار است وتفسیر نسبتا" دقیقتری است. بااین تفاوت که در اینجا نیز اشتباه اینستکه بخش نخست را[۳] (āsp) ارمنی، و بخش دوم را ایرانی میداند:

۳ ــ این واژه از دو بخش روشن (asp + ras (پهلوی) فارسی[۴] rāh میباشد، بمعنی راه اسب میدان اسب دوانی که به اشکال گوناگون در ایرانی دیده میشود:) = مترجم

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

asp- rās = اسپریس ــ راه اسب، میدان اسب دوانی ــ میدان ۵۹:۹

asp- rēs = اسپریس ــ میدان اسب دوانی ــ میدان بازی

اسپریس از کلمات فارسی است که (سین) پهلوی بجا مانده، اسپریس بتصریح

---

۱) تلفظ ارمنی (مترجم)

۲) ظاهرا" (rēz) بخش دوم واژه که از نظر آهنگ وتلفظ به (rezam)میماند، باید منشاء، اشتباه بوده باشد (مترجم)

۳) گرفته شده از ایرانی (مترجم) ۴ طبق قاعدهٔ تبدیل (s) به (h)

مفسر اوستادرزمان‌ساسانیان‌ونامهٔ پهلوی بندهشن ، میدان تاخت وتاز اسب ، بدرازای ۲ هزار گام است .

زیرنویس" ۱۴ :۱: ۱۱۹از

اسپریز = بمعنی اسب رس است که میدان وعرصه و فضا باشد :

"۱۴ :۱ :۱۱۹"

اسفرسب ــ اسپ‌رس ــ اسپرسب ــ اسفریس ــ اسپرس ــ اسپرسف ــ " شعوری "

بمعنی میدان در ادبیات ایرانی

زتختی که خوانی و راه تاق دیس   که بنهاد پرویز در اسپریس

"فردوسی "

"۱۷ "

نشانه نهادند بـر اسپــریـس   سیاوش نکرد ایچ‌باکس مکیس

"فردوسی ــ فرس"

(از۹ : ۵۹)

ببر کـرده یکسر سلیـح ستیـز   نهادند روجانب اسپریـز

" جلالی ــ در ۱۷ "

راس =   rās   (aspi- rāh) = اسب گردونه

راه ــ چاده   "۹ :۴۷۷"   ۹ :۵۹

راس نیمای   rās nimāy

راهنما ــ رهنما   "۹ :۴۷۸"

آسپاریسم   āspārim=   Ասպարիմ

نوعی گیاه است و یکبار بکار آمده است " امیر دولت (۱) "

بشکل āspārimneri jur " آب اسپرمها " در کتاب‌مراقبتهای‌پزشکی (۲) یکبار در فرهنگ گیاهشناسی ۰ ۳۲۸۶ دیده میشود .

از فارسی‌اسپرم آب " isparm- āb " نوعی‌گیاه ، که‌باجوشانیده‌آن‌بدن‌بیماران را شویند یا قسمتی‌از بدن (عضو بیمار) را با آن شویند .

با توجه به شکل واژهٔ‌فارسی آن را (asparim) نیز میتوان خواند ، امیر دولت‌باخواندن بخش‌آخر واژه وبرگردان آن به"آب " معنی کرده است :

" آجاریان ۲۷۴ :۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

در برهان این‌واژه‌بگونهٔ‌اسپرم آب ،تحت عنوان (گویا) یک نام آمده و چنین معنی شده است :

" داروهای به آب جوشانیده باشد که بدن بیماران رابدان بشویند و به عربی نطول خوانند .

"۱۱۹:۱:۱۴"

دیگر نظرات در مورد این واژه :

هم‌چنانکه در بالا دیده میشود ، بعقیده آجاریان (بر خلاف برهان) عبارت است از آب همان‌گیاه‌که‌باجوشانیدنش،استفاده‌درمانی‌میبرند ،درحالیکه برهان انواع جوشانیده‌ها را از انواع داروها ذکر میکند ، وازهمین رو (ظاهرا " آجـاریان آن را (asparim) نیز میخواند و آب اسپرم را جوشانیده ای از اسپرم میدانـــد ، اما در مورد درستی هر یک از موارد فوق با رجوع به فرهنگهای گیاهی ، و لغت این نتیجه بدست‌آمدکه : خودواژهٔ آب به تنهایی بمعنی عصارهٔ‌میوه‌ها وگیاهان ،هم چنین عطر و عرقهای نباتی نیز هست(۱) که در اینجا میتوان به نوعی ازداروهای جوشانیده نیز رسید ، چه‌جوشانیده‌ها در واقع همان‌عطروعرقهای‌نباتی‌وعصاره‌گیاهان و میوه‌هایند وشایدهم‌این گیاه اسپرم بخاطر آبدار بودن و آبکی بودنش به اسپرم آب مشهور شده است . همانطورکه‌دربرهان نیز واژهٔ "آبدار (۲) " بگیاهی مانند لیف " اطلاق میگردد ، که آن بواسطهٔ پرآبی ، و پر طراوتیشان است .

آب جو (توجه به مفهوم آب) نبیدجو ، فقاع ، ماءالشعیر ، آبی که در آن جو مقشر جوشانیده باشند برای مداوا "۱۴:۴:بنقل از ۱۷"

آپ اندرپوسدان= āpandar pusdan "۲۹:۹"
مایع داخل رحم

آپی‌تن توخمک āpitan tuxmak "۲۹:۹"
شیرهٔ‌گیاه ، آب گیاه

* اسپرم ، یااسپرغم‌بمعنی گلی گیاهان و گلها است وهر یک از آنان چون نرگس و نیلوفر و فرنجمشک و سوسن ولاله وگل " گل بمعنی گل سرخ برابر رز در زبان‌های

---

۱) امیر دولت طبق فرهنگ گیاهشناسی "۱۹"

همان ماخذ

اروپائی است ، وامروزه‌واژه‌گل‌بمعنی‌همهٔ‌اسپرغم ها بکار میرود ومعنی اسپرغم رابخود گرفته است .بنابراین اسپرم آب‌گل‌ها ، یا جوشانده وعرق آنها را می‌رساند .

یادداشت فریدون جنیدی

آسپازن = āspāzen Ասպազէն

این واژه اگر چه در فرهنگهای جدید زبان وادبیات نوین ارمنی آمده ، اما بکار گرفته‌نمی‌شود ،ویک‌ترکیب کهن (تاریخی) بشمار میرود :

" سلاح وابزار جنگی اسب و زینت‌های آن " " ۲" "۷۵" "۱۰۸"

"اسب سوار ومسلح" "۸۶"

هم چنین بگونهٔ āspizen ، و" āspāzinyāl" یعنی اسب آماده و مجهز به‌سازوبرگ‌برای‌جنگ "۱۰۸هوبشمان‌ازریشهٔ‌پهلوی " aspzen " آلات جنگی و زینت اسب ، گمان میکند ، که در ادبیات پهلوی شاهدی وجود ندارد وآن را با (zin- i- asb) زین اسب فارسی مقایسه میکند ، که به این‌معنی در ارمنی نیامده است . " هوبشمان ۱۰۸ "

" آجاریان ۲۷۰:۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

از میان زبان شناسان ارمنی " ۱۸ " " ۵۰ " آن راترکیبی ارمنی میدانند .

درویشیان نیز بر این عقیده است " نشریه ماسیس ۲۴ ژولای ۱۸۸۲ "

لاگارد در مطالعات ارمنی ۱۹۹ با فارسی zin _ i _ asb مقایسه میکند "با تفاوت معنی"

" آجاریان ۲۷۰:۱ "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی :

پیشتر به بخش نخست این واژه یعنی اسب اشاره‌ای نسبتا" جامع رفت . حال برای بخش دوم این واژه اشاراتی میآوریم : (۱)

zen سلاح ــ ابزار جنگی ۲ ــ زین‌اسب "۹: ۶۶۷"

---

۱) برهان قاطع زیرنویس صفحهٔ ۲ "نگارنده"

۲) برهان قاطع صفحهٔ ۵

(در فارسی واژهٔ تبرزین که نام سلاحی است وگویای دیرین زین است ، از همین واژه مشتقات زیادی در ارمنی باقی است ، از جمله zinavor که بمعنی آن جنگاور و رزمنده و هم چنین دارنده سلاح میباشد .) " زین ابزار ، نوشتهٔ استاد پورداود "

(زین ، بکسر اول ، پهلوی zēn " سلاح ـ تجهیز "
اوستا zaēna = سلاح " بارتولمه " ۱۶۵۰ "
اوستا zaēna " سلاح ـ تجهیز ـ "بارتولمه" ۱۶۵۱ "
فارس زین بمعنی سرج عربی آمده " نیبرگ ص ۲۵۵ "

زین که در فارسی دوره‌اول نیز گاهگاه بمعنی‌اسلحه بکار برده میشد کم کم در واژهٔ مرکب " زین اسب " جای خود را به پالان نیز داد ، ودر این شعر فردوسی در داستان رستم واسفندیار " زین" نخست بمعنی‌زره‌است وزین دوم بمعنی پالان :

بفرمود کاسب سیه زین کنند ‌‌‌‌ ‌ ‌ ببالاش بر ، زین‌زرین کنند

این بیت فرخی نیز زین را بمعنی‌اسلحه در خود دارد :
از آن کرانه کمان برگرفت واندر شد ‌ ‌ ‌ میان آب ، روان با سلیح و زین‌افراز

و بازاین شعر فردوسی
سپهر گران کرکشد زین تو ‌ ‌ ‌ سرانجام برخشت است ، بالین تو
از ترکیبات این واژه ، زندان " است بمعنی‌جایی‌که‌بازین‌وبندوزنجیر ازآن نگهداری میشود .و نیز واژه زنجیر که در بخش نخست خود زین را بهمراه دارد .
یادداشت فریدون جنیدی
۱) برای مطالعه بیشتر رجوع‌شودبه حرف "ز" در مجلدهای دیگر " مترجم"

آسپاست . = āspāst ‌ ‌ Ասպաստ

این واژه در فرهنگهای جدید زبان وادبیات نوین ارمنی آمده است .
" گیاهی مربوط به تیره گلهای پروانه‌ای (پروانه نمایان) یونجه آبی "
" ۳۱:۱:۱۱۲ "

" گیاه یونجه ، luzerne مصرف‌درمانی‌دارد .وفقطدره۱۹۰ (۱) :۱۷۳ "

دیده میشود .

از ریشهٔ فارسی " اسپست aspast یا isfist - ispist sipist و باصدای (۲) " b " هم اسبست asbast " قاموس ترجمه ترکی ۲۹۰:۲ " بمعنی یونجه، .

در اصل بمعنای خوراک اسب (HORN, Grdr. 79)

واژهٔ ارمنی متاءخر است و بیشک از فارسی است . اما در آسوری هستند واژه‌های aspasdā و آسوری medicago sativa " aspasti"

که رابطهٔ اینها را با آسوری مشکل میتوان تعیین کرد :

" آجاریان ۲۷۲:۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

با توضیحاتی که‌درمورداین واژه و ریشه یابی آن در فرهنگ ایران باستان نگارش استاد پور داود آمده مسلم میگردد که واژگان آسوری را نیز می‌باید دخیل ازایرانی دانست : " نگارنده "

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی :

" واژه‌هایی که‌درفارسی‌ازاسب ترکیب یافته ، بسیار است از آنهاست " اسپست (اسفست) که امروز یونجه گویند . جزء دوم این واژه از ریشهٔ (اد ad) میباشد که در سانسکریت بمعنی‌خوردن است .اسپست : (۱) " asp+ ast " هیئت اصلی و باستانی آن aspesta بوده ،درسریانی Pespestā شده‌ومعرب آن فصفصه (جمع فصافص است) است . (۲)

واژه‌هایی که از ریشهٔ = اد ad(خوردن) در فارسی بجای مانده وپیوستگی با لاتین ولغتهای کنونی اقوام دیگر هند واروپایی مانند edo " آلمانی و essen " انگلیسی دارد . عبارت‌است از : کرکس که در اوستا کهرکـــــاس " to eat

---

(۱) از متون متاءخر ارمنی (مترجم)

(۲) حرف b "

۱) = نگاه کنید به :

Zdmc-Band xxxll S. 408 (فرهنگ ایران باستان‌بخش‌نخست ۲۲۳ " .

۲) ابن‌دریدکه‌در سدهٔ‌سوم هجری میزیسته مینویسد : والفصافص فارسیه معربه اسفست و هی‌الرطبة :

(فرهنگ ایران باستان بخش نخست ۲۲۳ "

kahrkāsa خوانده‌شده‌یعنی مرغ‌خوار (خورنده āsa + مرغ = kahrka)

و دیگر واژهٔ آش که بمعنی مطلق خورش است و امروزه در فارسی نام غذای مخصوصی است ، ولی کلمهٔ آشپز و آشپز خانه یاد آور معنی اصلی آن است . دیگر ناشتـــا (نا ــ اس) : " فرهنگ ایران باستان بخش نخست ۲۲۳ . "

در زبان لاتین گیاه سرزمین ماد خوانده شده." medicago sativa "

این گیاه مانند خود اسب بایران زمین‌اختصاص داشته و در کشورهای اسب خیز ایران بکشت و ورز آن اهمیت میدادند . در نامهٔ پهلوی " ارتخشیر پابکان " آمده :

(چون اردشیر ازپیکار اژدها (کرم) روی برتافته بکرانهٔ دریا شتافت ، در آنجا بخانهٔ دوبرادر یکی بورژک Burjak و دیگری بورز آذر Burz adar پناه برد ، آنان اسبش را به آخور بستند و نزد آن جو و کاه واسپست ریختند . . .) (۱)

(فرهنگ ایران باستان بخش نخست ۲۲۴)

این کلمه ازپهلوی بهیئت‌اسپستا یاپسپستا داخل سریانی شده وازسریانی بزبان عربی درآمده فصفصه گفتند (جمع فصافص)

این لفظ معرب الفصفصه بدستیاری عربها به اسپانیا رسیده الفلفه گفتند وبا اسپانیولیها به آمریکا رفته و امروزه در آنجا اسپست را الفلفه خوانند : قصب : قصبه (منتهی‌الارب)

نخوردی یک شکم اسپست هرگز   چراگاهت بود صحـــرای پرخار

(بحق اطعمه)

(" ۱۷ : ۲۰۷۱ ")

* یونجه " در خراسان و بویژه نیشابورهنوز به گونهٔ سبک شده svēs و svēst خوانده میشود "

یادداشت فریدون جنیدی

1)- Karnamak-i Artakhsir papakan by E.K. Antia,Bombay1900p.28

آسپاستان = āspāstān   Աւպաստան

بمعنی آخور و طویله ودر اصل محل وجای اسب   " فرهنگهای ارمنی "

بمعنی آخور " ۱۱۱ " ۱۶ : ۴ : ۶۱ "   ۴۵۶ ـ ۴۲۶ ـ ۴۲۳ : ص ۸۴ : " ۴ "

" آجاریان ۲۷۲ : ۱ "

از پهلوی aspastān، فارسی اسبستان asbistān "آخور" زند aspōstana "سنسکریت ačvaṣthāna "آخور" متشکل از asp "اسب" و stān "جای‌ومحل" هوبشمان ۱۰۸"

"آجاریان ۲۷۲ : ۱"

دیگر نظرات در بارهٔ این واژه:

از شکل asp+āstān ارمنی (ترکیب راارمنی میداند ــ مترجم) "۱۸

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

در اوستا اسپوستانه Aspo ــ stāna" ۱۷ : ۲۱۰۹ "اسبستان در مورد بخش دوم این واژه در لغت نامه دهخدا شرحی آمده که برای فهم هر چه‌بیشتر مطلب بسیار مفید است :

(استان : استاد پور داوود در نامهٔ فرهنگستان آورده است و آن در پارسی باستان و در اوستا stāna ستانه، ودر سانسکریت ستهانه = sthāna یعنی جایگاه وپایگاه آمده بهمین معنی در پارسی باستان جداگانه بکار رفته و یکبار در کتیبهٔ
۱) ص ۲۱۰۹
خشایار شادوران دیده میشود .

در اوستا چندین بار با واژه‌های دیگر ترکیب یافته چون اسپوستانه Aspo- stāna اشتروستانه : Ushtro-stāna ، گئوستانه gao-stāna که مطابق است با اوستانه‌واشترستهانه‌وگستهانه در سانسکریت یعنی اسبستان واشترستان و گاوستان ستانه ازمصدر ستا (stā) آمده که در پارس باستان واوستا بمعنی ستادن یا ایستادن است در پهلوی غالبا " بنامهای سرزمینها و کشورها پیوسته است چون چینستان وسورستان (سوریه وزاولستان و حزاینها :)

(این پسوند) پسوند مکان) در زبان ارمنی بدنبال بسیاری نامها ومکانها آمده است . چون .

Hāy- āstān = هایاستان ــ ارمنستان

Pars(i)k-āstān = پارسیک استان = ایران

اسپستان aspa - stan : جای اسب ــ اصطبل " ۹ : ۵۹ :

اسپستان asp-i- stan : جای اسب ــ اصطبل " ۹ : ۵۹ "

(بصورت پسوند مکان ، در گلستان ـ بوستان ـ کوهستان ـ بلوچستان ـ هندوستان و پسوند زمان در ابستان و زمستان آمده " ۱۴ : ۱ : "
بشکل پیشوند مکانی نیز در (استان البهقبادالاسفل) و (استان البهقباد الاعلی) از کوره‌های جانب غربی سواد و "استان‌سو" ناحیه‌ای در جبل و " استان العال " کوره‌ای بمغرب بغداد آمده (در همه بکسر همزه) رجوع‌کنید معجم البلدان " ۱۴ "
زیرنویس "دکترمحمد معین"
۱) در لهجه‌های‌شمالی‌ایران‌بصورت astan تلفظ میشود (برهان) ۱۴ : ۱ : ۱۲۴

استان :
بروزن مستان ، چای خواب وآرامگاه باشد .
استان : بروزن مستانه ، بمعنی استان است که جای خواب وآرامگاه باشد .
"۱۴ : ۱ : ۱۲۴"
استان : جای خواب و آرامگه راگویند وبمعنی آستانه باشد " جهانگیری "

* دوواژهٔ تابستان‌و زمستان اگر چه معنی زمان‌رامیرساندامادر اصل بمعنی (تاب + ستان = گرماستان) و (زم + ستان = سرماستان) بوده است ، ودر اینصورت‌نمیتوان آنرا پسوندی قطعی برای زمان بشمار آورد ، چنانکه در پسوندهای مکان بکار میرود .
این دو واژه در پهلوی نیز بگونهٔ تاپیستان و " دمیستان " بهمان معنی آمده است ، اما چنانکه پیدا است تازه است ودر دوران باستان فصل‌های سال با نام‌های دیگری چون (هامین ، وهار ، پاییز و دمیتان) در پهلوی و (سوربهی ، اوسماکل ، برسات ، سیست کل) درسانسکریت (نگاه‌کنید به‌فرهنگ ، پارس پرکاش) و نیز (وسنت ، گرشیم ، ورشا ، سرد ، همنت ، سیسرا) در دوره‌های بعدی سانسکریت‌آمده است . کهن ترین بخش بندی سال به دو بخش گرم‌و سرد در ودا (هیما وسیما = فصل گرم وفصل سرد) آمده است . برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به " زروان " رویه‌های ۲۲ ـ تا ۲۴
یادداشت فریدون جنیدی

آسپاستانیک = āspāstānik Ասպաստանիկ

از واژه‌های فراموش شده ، این واژه در پهلوی نیز دیده نمیشود و تنها یکبار در متون ارمنی بکار آمده است :
(بمعنی اسبی که بخوبی‌درآخور تیمار شده باشد ، اسبی که‌مراقبتهای خوب از او در آخور شده باشد .و تنها یکبار بکارآمده است .
" آجاریان ۲۷۲ : ۱ "

ازصورت فرضی پهلوی aspastanik > فارسی فرضی اسبستانی که متشکل‌اند از
پیشین ها + ik پسوند : " هوبشمان ۱۰۸ "

آجاریان ۲۷۲ : ۱

آسپاستانیک : اسب یدکی که همراه اسبی که سواری میدهد ، ویژه‌بزرگان (اشراف) که
پس از آن به دیگری سوار شود : "۷۲ : ۱ : ۲۳۷"

Ասպաղոլ āspāɣol = **آسپاقول**

Ասպայուլ āspāyul = **یا آسپایول**

از واژه‌های‌فراموش‌شده‌درزبان ارمنی ، که از میان متون کهن‌ارمنی ، تنها "۱۹"
آن راآورده همان گیاه اسپغول است ومصرف درمانی دارد

"۱۹ : ۱۷۰ "

ازریشه‌ٔفارس‌اسپغول aspaɣōl , ispaɣol , ispaɣon

ispayunš , isfayūn , ispayūn , ispaɣūna

گیاهی است که تخم آن راعرب بذر قطو ناخوانده وبه‌ترکی میشود " garniyarag "

" ۱۵۰ : ۲ : ۶۴"

" بذر قطونا = psyllium,herbe aux puces یا "plantago psyllium"

واژهٔ فارسی متشکل از دو بخش asp = اسب + ɣol "گوش" است و معنی آن دقیقا "
میشود = گوش اسب : " آجاریان "

" آجاریان ۲۷۱ : ۱ "

فرهنگ "۱۹ " فقط میگوید که فارسی است : " آجاریان "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

اسپغول = بزرقطو ناباشد ، و معنی ترکیبی آن گوش اسب است ، چه غول بمعنی گوش
هم آمده است ، وبعضی گویند ، چون برگ آن بگوش‌اسب‌شبیه‌است . بنابراین
اسپ غول خوانند و ..... "۱۴ : ۱ : ۱۲۰ "

اسپغول = تخمی‌که با شربت بخورند ، برای سردی (موید الفضلا)

اسپغول = بفارسی بزرقطوناست (فهرست مخزن الادویه)

اسپیوش مبدل آنست (بهار عجم)

اسپغول = معنی ترکیبی آن گوش اسب است . چه غول بمعنی گوش است وتخم مذکور با گوش اسب مشابهت دارد و بعضی نوشته‌اند که برگش شبیه‌گوش است .
" غیاث اللغات" "۲۰۷۴:۱۷"
" لغت نامه دهخدا "

آسپانت = āspānt Ասպանդ

خردل وگیاهی است از تیرهٔ چلیپائیان : " "۱ " آقایان"
از واژه‌های فراموش شده در زبان ارمنی .
" خردل سفید " مصرف درمانی دارد . این واژه تنها در فرهنگ گیاهشناسی ارمنی " ۱۷۲ دیده میشود ، آنهم مشکوک"
ازفارسی اسپند = ispand گیاه اسپند ،وهمینطور سپند = sipand
نوعی از این گیاه خرد سپندان sipandan-i-xurd خردل ، از همین‌ریشه در عربی اسفند asfand یا sifand = خردل سفید " sinapi album در مجموعهٔ اشتانیشایدر " (۱)

" آجاریان ۱:۲۷۲"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

سپندان = spandan : اسفندان ، دانه‌های اسفند (گیاه) "۵۱۰:۹"
اسفند = . . . و نام داروبی است که آن راهزار اسفند نیز گویند ، وآن نوعی از سلاب کوهی باشد و به عربی حرمل‌عامی خوانند . " برهان ۱:۱۳۱ "
اسپندان : تخمی است بسیار ریزه وآن را خردل گویند : "۱۲۱:۱:۱۴"
اسفند اسفید : خردل سفید است که تخم سپندان باشد "۱۳۱:۱:۱۴"
سپند : وآن تخمی باشد که به جهت چشم‌زخم سوزند "۱۰۹۰:۲:۱۴"
سپندان : خردل فارسی باشد ،وآن‌تخمی‌است دوایی و تخم تره تیزک را نیز گفته‌اند .
" ۱۰۹۰:۲:۱۴"
سپندین = بمعنی سپندان است‌که‌خردل‌فارسی وتخم تره تیزک باشد " ۱۰۹۱:۲:۱۴"

یارم سپند اگر چه برآتش همی‌فکند	از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند
اورا سپند و مجمر ناید همی بکار	باروی‌همچوآتش‌وباخال‌چون‌سپند

---

۱) رجوع کنید . (WZKM 12.95) این توضیح در متن آمده‌است (مترجم)

(حنظله بادغیسی "سخن‌وسخنوران ج ۱ ص۲")
(از زیر نویس ۱۴ : ۱۰۹۰)

اسپند : اسفند سپند وگیاه آن دانه ــ رضوضه است (بحرالجواهر)
چشم بدراز فپان شاه بگردان بسپند
کافرین باد برآن صورت زیبا منظر " فرخی "
"۱۷ : ۲۰۷۵"

خردل. تخمی‌است دوایی وآن بوستانی وصحرایی وفارسی میباشد، بوستانی سرخ‌رنگ
و فربه بود وچون بکوبند زرد شود. گرم و خشک است د رچهارم ، گویند اگر
بر عصارهٔ انگور بریزد بحالت خود نگاه دارد و نگذارد که بجوش‌آید واگر در
آتش ریزند از بخور آن‌گزندگان بگریزند .

"۱۴ : ۲ : ۷۳۰"
(sinapis) از تیرهٔ چلیپائیان crucifēres که نوع سفید وسیاه
دارد وسیاه آن بیشتر بکار میرود " گل‌گلاب ۲۰۹ = Moutarde (فرانسه)
زیرنویس ۱۴

آسپانداک aspandak = **Ասպանդակ**

"جای پایی‌که‌ازدوطرف زین اسب آویزان است و از آن برای سوار شدن بر پشت
اسب استفاده میکنند ، رکاب ،
این صورت است که در ادبیات‌جدید امروز پذیرفته شده است ــ اما در قدیم به
اشکال āspāntāk āspātān- āspātāng- āspātānk- و بگونهٔ
جمع " aspatank "نوشته میشد :
بیشک ازپهلوی‌گرفته شده است. متشکل از " asp " اسب. اما حتی شکل ارمنی
این واژه نیز مشخص و روشن نیست ، و بویژه ازاین رو نمیتوان گفت که از چه کلمهٔ
پهلوی است . تنها مقایسه کنید با بوهمی (۱) " span " بهمان معنی همانطور
در گرجی " āvžāndā "مینگری abžand – abžāndi سوانی āvžānd
" بهمان معنی " " آجاریان ۲۷۲ : ۱ "

---

1)=Vaillant,Gram.dialegues etvoc. de la langue des Bohimiens
ou.cigains, Paris 1868. 128 .....

دیگر نظرات در بارهٔ این واژه:

تیریاکیان (۲) ، عقیده دارد ، که این واژه متشکل است از پهلوی äsp اسب " + vandak فارسی بند band "

" آجاریان ۲۷۲ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

بخش دوم ۰ vandak = وندک = بند ــ ریسمان ــ طناب " ۹ : ۵۷۵ "

آسپاهاپت = aspahapet   Ասպահապետ

بدین گونه در فرهنگهای جدید زبان وادبیات نوین ارمنی دیده نمیشود.

آسپاهاپت = سپهبد ، " ۵۰ "بدون‌آوردن‌شاهدی در بکارگیری از آن ، دوبارهم در متون کهن ارمنی بکار آمده "۲۸ و ۶۸ : ۲ : ۷۵" آنهم بصورت لقب وشهرت و نام اشخاص بکار رفته است . " آجاریان ۲۷۱ : ۱ "

از ریشهٔ spāhpat سپهبد ــ صاحب لشکر ، که ازاین ریشهٔ فارسی sipahbad یا ispahbad ، ispahbud یا بگونه معرب asbahbuδ (سبهبد) یونانی aspebedis " پروکوپیوس. تاریخ ایرانی‌جلد ۱ : ۱۰ "شکل‌قدیمی وپارس‌باستان این واژه" spadapati" در زمان سلسله اشکانیان (۱) وارد زبان‌ارمنی‌شده‌وبصورت -əspārāpet درآمد ، اما در زمان ساسانیان با اخذ دوبارهٔ آن در زمان ارمنی āsparāpet بگونه āspāhāpet درآمد :

این‌واژگان‌ایرانی‌متشکل‌انداز spāda > spāh > sipah "لشکرسپه" و pati > pat > bad " بزرگ ــ بد " هوبشمان ۲۲ ــ ۲۴۰ "

" آجاریان ۲۷۱ : ۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه

زبان شناسان دیگرارمنی متفقا " گرفته شده از زبانهای ایرانی میدانند ، از میان اروپائیان (Dulaurier JAS. 18(1861) 291 آن راترکیبی ارمنی دانسته وصورت عربی رانیز گرفته شده از ارمنی میداند :

---

۲) فرهنگ ارمنی ، وین ۲۰ ــ ۱۹۱۴ ، نظر فوق در "۶۹"

۰) سلسله پادشاهی اشکانی ارمنی (مترجم)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی:

اسفهبد : معرب اسپهبد است که مطلق سپهسالار باشد ، ونامی است مخصوص ملوک فارسیان [۱]

اسپهبد : اسمی است مخصوص ملوک طبرستان و بمعنی سپه سالار هم آمده است که سردار و خداوند لشکر باشد چه "بد" بمعنی خداوند و صاحب واسپه ، سپاه و لشکر بود ومعرب آن اسفهبد است:

مرکب از: اسپه (مخفف اسپاه بمعنی سپاه) + بد پسوند اتصاف . لغت یعنی کسیکه به سرداری رزمیان سواره گماشته شود . " فاب ۱ : ۲۲۵ [۲] در پهلوی spāhpat " نیبرگ ۲۸۴ "

سپهبد = سپه سالار و خداوند وصاحب لشگر را گویند چه سپه بمعنی لشکر و بد بمعنی صاحب خداوند باشد ، وبعضی گویند سپهبد ، نامی است مخصوص پادشاهان طبرستان که دارالمرزباشد چنان که قیصر مخصوص پادشاهان روم و خان مخصوص پادشاهان ترکستان

"۲۰۸۳" ۱۴ : ۱۰۹۲ "

سپاهبد ، سپهبد = سپهسالار ـ غیاث اللغات " از دهخدا "

دگر روز گشتاسب با موبدان ردان و بزرگان واسپهبدان

" دقیقی "

" از دهخدا ۲۰۸۳ "

سپهبد چنین کرد ما راامید که بر ماشب آرد بروز سپید

" فردوسی طوسی "

لغت فرس ۱۱۳

* پسوند این واژه پاییتی paiti اوستائی در پهلوی بگونهٔ پات و پاد و پت و در فارسی دری بگونهٔ " بد " در واژه‌های باربد ، ارتشبد . . . و بگونه پاد " در پادشاه وپادگان بکار میرود ، و بمعنی دارنده و نگهبان ورئیس است .

یادداشت فریدون جنیدی

---

۱) در زیر نویس برهان آمده که ، " ملوک طبرستان " صحیح است (مترجم)

فاب = فرهنگ ایران باستان ف . ا . ب نگارش استاد پور داودود .

Ասպատակ āspātāk آسپاتاک

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی که مشتقاتی نیز دارد :
بمعنی ۱ ــ حمله‌یا یورشی که‌بااسب انجام گیرد . ۲ حمله کننده با اسب " ۱ "
"۱۰۹ " " ۵۸ : ۶۱:۴ " "۹۳"

هم چنین صورت " aspat " که شکل متاءخری است و در آن " ak " به
غلط پسوند تصغیر دانسته شده و افتاده است . " طبق ۴۱ "
" آجاریان ۲۷۲ : ۱ "

آسپات و آسپاتاک بچند معنی ۱ ــگروه‌سواره ایکه بمنظور غارت و چپاول حمله کنند .
۲ ــ قسمتی از سپاه (سواره نظام) که پس از جنگ وپیروزی در آن به آبادیها و
شهرهای سپاه شکست خورده میروند ، تا اسر وغنیمت واسلحه وآذوقه باخود بیاورند
از صورت زند aspotaka بمعنی حمله واسب تازی کردن
"۷۲:۱: ۲۳۷"

بصورت مصدر " āspātākel " حمله (جنگی " با اسب " ۱ "

بصورت مصدر مرکب āspātāk-tāl
āspātāk -ārrnel
āspātāk -ārzākel

همه بمعنی حمله (جنگی)

از همین ریشه است " āspātākāvor " حمله کننده
" آجاریان ۲۷۲:۱ "

از زبانهای ایرانی aspataka ظاهرا " پهلوی asptak تاختن اسب
حمله با اسب و زند " aspotaka " این واژگان متشکل اند از " asp" "اسب " و
tak = دویدن‌مقایسه شود با زند " aspa " " tač " دویدن ــ حمله‌کردن ،
taka =دونده (مثلا " dərəzitaka = تیزتک ــ تیزرو) پهلویtak= دو
یورش ــ حمله ، فارسی ، " takidan " حمله‌کردن ، (tak) یا (tag)
حمله ــیورش ، teztak = تندرو ــ تیزرو ــ تیزدونده ، tagāvar = دونده

خوب ـ کسی که بخوبی بدود (شاهنامه ۷:۱۰۴۶)که این قسمت بخش آخر کلمهٔ (۱)
" āspātākāvor " ما میباشد . " هوبشمان ۱۰۸ "
" آجاریان ۱:۲۷۳ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

اسپ تاز : اسب دواننده "۱۴:۲۰۶۶"
اسب تاز : که اسب تازد ـ اسب تازنده
پری کی بود رود سازو غزلخوان کمند افکن و اسب تاز وکمان ور
" فرخی "
"۱۷ : ۲۰۴۵"

در بیت فوق بمعنای حمله بکار نیامده است .

اسپ تاک = asptak
-tak : اسپ تاز ـ حمله بااسب " ۹:۵۹ "
اسپ تاز = معروف است که اسب دواننده باشد " ۱۴:۱:۱۱۷ "
* در این شعر سعدی " اسب " و " تک " تگ ، آمده است :

اسب تازی دو تک رود ، به شتاب شتر آهسته می‌رود شب و روز
و این چامه فردوسی ، در ساختن آتشکده آذرگشسب :

بفرمود خسرو بران جایـــــگاه یکی گنبـدی ، تا بـه ابـر سیاه
درازا و پهنـای آن ، ده کمنـــد به گـــرد اندرش ، تاق‌های بلند
زبیرون چون نیم از تک تازی اسب برآورد وبنهاد آذر گشســـب
یادداشت فریدون جنیدی

Ասպետ Āspet آسپـت

ازواژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی . بچند معنی این واژه معنی ومفهومـــی تاریخی دارد .
۱ ـ سوار (از) طبقه نجبا واشراف ، نام و لقب ارثی و زراء ودر باریان سلسلهٔ

---

۱) در ارمنی (مترجم) که در بالا آمد .

باگراتونی (۱)
۲ ــ در اروپای قرون وسطی سواری ازطبقه اشراف " شوالیه"
۳ ــ افرادی که به دریافت مدالها ونشانه‌های افتخار نائل میشوند .
۴ ــ جفت رقص برای زنان (کاوالیر)
۵ ــ افراد فداکار ــ نجیب ــ دلاور (در صفت)
مجازاً : هرگونه شخصیتی (چه مثبت چه منفی) که برجسته وچشمگیر باشد .
یک نمونه از موارد استعمال این کلمه در ادبیات جدید :
"آه ، شما . . . . آسپت‌های طلاوماوزر (۲) "ازیقیشه‌چارنتس Y.Charents
شواهد در متون کهن ارمنی "۱۱۲:۱:۳۱"

۱ ــ سواری از اشراف و نجبا " ۶۱ " "۶۲" "۷۵" و تاریخ اسقف سبئوس Sebeos
۲ ــ از همین‌ریشه ۳ " āspetutiun " بمعنی‌شوالیه‌گری ، مربوط به سواری (گری)
"۲) " "۷۵"
این واژه در ترکیباتی (= ادبیات‌نوین) نو ۴ āspetākān (صفت) و ۵
āspetābār (قید) هم چون آسپت و (āspetoren) بهمان معنی :
"آجاریان ۲۷۴:۱"
= از ایرانی گرفته شده . مقایسه شود با سنسکریت açvapati فارسی باستان
aspapati
= اسب دار (متشکل" aspa " اسب " و " pati " بد ــ صاحب ــ دارنده)
که مختصـــرا" شـده (aspati) همانطـور که در فارسـی باستـــان
hamamātā = مادر همه ، شده است . : "هوبشمان ۱۰۹"
"آجاریان ۲۷۴:۱"

Ասպանջական āspānjākān آسپانجاکان

شامل واژه‌هایی که در زبان وادبیات نوین ارمنی پذیرفته شده ورایج است .
بگونه‌های ، (āspnjak ــ و āspnjākān = مهمان نواز ، کسی که
مهمان را جا و منزل دهد) "۱۱۲:۱:۳۱"

---

۱) ازسلسلهٔ پادشاهان ارمنی (مترجم)

مهمان دوست ـ مهمان نواز "۲۳:۱۶:۱۱۳" ۷۱ "۱۴:۲:۹۱"
عموما " بمعنی " اتاق انتظار " "۴۶" (۲) " ۸۹ "
"آجاریان ۲۷۵:۱"

از پهلوی . پازند aspanj ، اطراقگاه ـ منزل ـ استراحتگاه ، فارسی سپنج sipanj "مهمان" (= که ایرانیان باتفسیری مناسب آن را از sa (سه) و (panj) پنج میدانند به این معنی (ظاهرا " که مهمانی که ۳ تا ۵ روز میماند) :

ازایرانی گرفته شده ، هم چنین آسوری " ašfazā " خانه ـ مهمانخانه ، ašfizkana مهماننواز ماندایی " špinza " :

دیگر صور این واژه در ارمنی نیز برابرهای خود را در پهلوی دارند .

ارمنی āspānj - ākān پهلوی aspanj و āspanjakān (۱)

(۱) ⟨āspinjākān⟩ پهلوی (۲) ⟨aspinjakan⟩ آسوری : ašfizkanā :

طبق هرن ۷۰۴ ، از فارسی گرفته شده ، ترکی " ispenje " رومینی (۱)

spendže بلغاری ispenc " آزادی اسیر " صربی (= یوگسلاوی spendze =
خرج " هوبشمان ۱۰۹ "

"آجاریان ۲۸۵:۱ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

(۳۲) نیبرگ (۲) پهلوی aspanj "مهمان‌نوازی" ازایرانی us - spanč ، باصطلاح سنسکریت čvanč بمعنی بازشدن ، با آغوش باز پذیرفتن ، :

ازایرانی گرفته شده ، هم چنین گرجی māspinzeli " زن یامرد مهمان دار (maspinziloba) مهمان دوستی ـ مهمان ، و بهمان معنی .

لاگارد (۳) آن را از āsp + ijānel ارمنی ، (۴)

" حاشیه آجاریان ۲۷۵:۱ "

---

۱) درارمنی

۲) بدون هیچ شاهدی (مترجم)

۱) رومینی (۳) (۳۲)

۲) Nyberg, Hilfsbush 2.23 (۴) ijānel =پیاده‌شدن‌ازاسب . ازبلندی‌بزیرآمدن (= مترجم)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

سپنج = بمعنی مهمان‌باشد ، و بمعنی عاریت هم گرفته‌اند . . .و آرامگاه عاریتی رانیزگویند ،وخانه‌ای باشد که مزارعان‌ودشت بانان در سرغله زار و فالیز و امثال آن از چوب وعلف سازند " ۱۴ : ۲ : ۹۰

سپنج : منزل یکشبه بود . فردوسی (طوسی) گوید :

سپنجی سرائیست دنیای دون   بسی چون تومیرفت غمگین برون
" لغت فرس ۶۶ ــ ۶۵ "

سپنج : aspanj : مهمان داری ــ مهمان نوازی ، جایی که به میهمان میدهند ، . جای‌استراحت ــ مهمان " ۹ : ۵۹ "   (اززیرنویس۱۴ : ۲ : ۹۰)

سپنجانکیه :   جاومسکن دادن به کسی ، مهمان‌کردی ــ مهمان ــ مهمان نوازی " ān - ak -ih ۹ : ۵۱۰ "

آسپت   Āspet   Ասպետ

هم چنین نام مردان در ارمنی (م [1])

. در تعاریفی هم که بدنبال کلمهٔ اسپ بد (صفت) در لغت نامهٔ دهخدا آمده است (بنقل از دیگر متون) آن را از نامهای مردان ایرانی دانسته‌است :

اسبند   **شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی**

"عبیدالعصار" نامی از نامهای مردان ایرانی‌یاقوت‌گوید ،دروجه‌تسمیهٔ‌اسبندیین اختلاف است اسپ بد (صفت) مرکب ازاسپ و مزید موخربد (پد ــ پت پهلوی) "۱۷ : ۲۰۴۶"

ظاهرا " کلمات اسبند واسابذه و اسبذیین اصلشان اسب بد باشد " ۱۷ : ۲۰۶۶ "

طرفه درعقاب قوم خویش گوید : (قسمتی از شعر آورده میشود .)

حد و احذرکم اهل‌المشقر والصفا   عبیداسبذ والقرض یجری من‌القرض

---

۱ ــ م = مترجم

ابوعمر والشیبانی در تفسیرآن‌گوید : اسبذنام پادشاهی‌بود از ایران که کسری وی را به بحرین حکومت‌دادواسبذاهای‌آن‌ناحیت را به اطاعت‌درآوردوایشان را خوار کرد ونام او بفارسی اسبیدویه(شایداسپیدرویه ــ دهخدا) یعنی سپید رو (ابیض‌الوجه) و . . . .
(معجم البلدان ذیل کلمه اسبذ) جوالیقی‌گوید :

ابوعبیده گفته‌که‌نام‌قاعدی‌از قواد کسری به بحرین است و آن بفارسی وعرب نیز آن را استعمال کرده است .

اسبذیون . (اسم‌خاص)گروهی ازمجوس اهل‌بحرین "المعرب جوالیقی صفحه ۴۰س۲ "
"۲۰۴۶:۱۷ "

آستار āstārr Աստառ

از واژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی بچند معنی .

۱ ــ پارچه‌ای که اززیر جامه یالحاف دوزند ۲ ــ پشت البسه‌وپارچه ها را گویند .
۳ ــ زمین صاف شده در ریل آهن ، قبل از شن ریزی وانداختن ریل‌ها
۴ ــ قشر زیرین رنگ (در نقاشی) راکه روی آن رنگ اصلی را میزنند .
۵ ــ در بازی ورق پشت کارت‌ها را گویند که جانب بازیگران مقابل است .
۶ ــ آستری جلدهای کتاب‌ها را گویند که برای مقاومت بیشتر چسبانده میشود .
مجازاء ، واقعیت پنهان یا اصل کارها را (اساس) گویند .

(فرهنگ ۱ : آقایان ۱۱۳:۱ "

مقایسه‌شودبا āstārrok " ۵:۱۰۰۵" بمعنی قسمت پشت لباسها " همان ماخذ ص ۱۰۵" " ۴۸:۱۱۹" درمتون‌کهن anāstārr بدون آستری ــ بدون درون " ۱۱۴ "از پهلوی astar که‌شاهدی‌نیست . امـا اشکـال (astar) فارســی و āstārr ارمنی وجود آن را گواه هستند .

از ریشهٔ str بمعنی‌گستردن ــ فرش کردن ــ پهن کردن . مقایسه‌شودبا سنسکریت āstara رختخواب ــ فرش ــ چادر ــ لباس (همانطورکه در ارمنی " sprrel " پهن کردن (= مترجم) فرش کردن و sprots گستردنی ــ سفره (= مترجم)

ازفارسی گرفته شده‌اند ، هم چنین‌کردی astar = استار ، ترکی astar واز همین اشکال در یونانی جدید "astaronw" آسترکشیدن‌صربی (=یوگسلاوی) hastar =آستر " هوبشمان ۱۱۰ "

این واژه هم چنین در برخی لهجه‌ها بشکل āstār (بدون‌تشدیدحرف (ر))

" آجاریان ۲۷۷ : " . وجود دارد   " حاشیه آجاریان ۲۷۷ ۱ : ۲۷۷ "

دیگر نظرات در مورد این واژه :

تخفیف یافته از صورت واژهٔ pāstārr (۱۱۵) (=در ارمنی بمعنی پرده ـ تیکه پارچه ـ هرگونه پوششی که روی چیزها کشند ـ پردهٔ سینما ـ کاغذ دیواری یا پارچه‌ای که بهمین منظور بکار رود ، مترجم)

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

گرچه هوبشمان در آجاریان در پهلوی شاهدی برای astar نمی‌آورد ، اما درزیر نویش برهان بقلم دکتر محمد معین از قول (تاوادیا ۱۵۹) پهلوی astar می‌آید .
" ۱۴ : ۱ : ۴۱ "

آستر : بمعنی بطانه است و کنایه ازباطن هر چیز باشد [۱] . " ۱۴ : ۱ : ۴۱ "

آستر : لای و تاه زیرین جامه و جز آن . زیره ـ بطانه ـ مقابل ابره " ۱۷ : ۱ : ۱۰۳ "

فراوان در این کارگه کارگر   یکی ابره بافد دگر آستر

" ترشیزی "

عارضش را جامه پوشیده است نیکویی و فر
جامهٔ کان ابره از مشک است وزآتش آستر   " عنصری "

از " ۱۷ : ۱ : ۱۰۳ "

(هوبشمان = واژه فارسی آستر ، عاریتی در ارمنی (توسط vārdān) ازقرن سیزدهم بطور حتم ازترکی مشتق نشده است . از آنجائیکه در گویش کاشی نیز این واژه دارای مصوت ā میباشد پس صورت استر astar غلط است :)

از " ۴۰ صفحهٔ ۳۰ ش ۲۶ "

آشاکرت   ăšākert   Աշակերտ

(کسی که پیش استادی مشغول کار باشد " ۱ و ۷۱ "

که ازهمین اصل " ăšākertil " (مصدر) شاگرد شدن ـ پیروی کردن " ۱و۷۱ "

و " ăšākertākān " " ۲ " مربوط به شاگرد ـ شاگردانه

" آجاریان ۱ : ۲۱۵ "

---

۱) بهمان مفهوم که در ارمنی کنونی وجود دارد .

از پهلوی قدیم asākert که‌صورت‌متاءخرش‌میشود šāgart ، پازند / asāgard فارسی šagird ، که‌ازاین‌ریشه‌ماءخوزند کردی šagird – ترکی šayirt - šayert ۱۰۰:۲۵"
آشاکرت = بمعنی دانش آموز دبستان و دبیرستان وشاگردان استادکارها را گویند .
"۱۹۱ ص ۱ ج ۷۲"
در ادبیات ارمنستان‌غربی فرق است بین دو تلفظ از یک‌کلمه یعنی همان " āšākert " بدین‌ترتیب ۱ – " āsākert " محصل‌ودانش‌آموز راگویند و ۲ – " āškert " کارگر مغازه وکارگاه راگویند .
"آجاریان ۲۱۶ : ۱"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

اشاگرت = ašagird نگاه کنید به asakirt
اشاگرت = ašakart / ašakirt
بمعنی شاگرد
ارمنی : ašagird
هشاکیرت ، hašakirt
شاگرد
ارمنی : ašakirt "۹:۲۶۳"
شاگرد = بکسر سوم به لهجهٴ مرکزی ، گلیکی " šāgard " گنابادی " šägerd ، گلپایگانی و کرمانشاهی šāgerd کسیکه نزد معلم واستاد کسب علم‌وهنر کند ، کسیکه در مدرسه تحصیل دانش کند_متعلم_تلمیذ_کسیکه‌درنزدتاجر خدمت کند ، کسیکه در زیردست پیشه‌وران مانند بناو نجا کار آموزد" ۱۷ "

آشتیا āštyā Աղեղյա

نیزه کوتاه برای پرتاب از دور " ۱ "
هم چنین در متون کهن ارمنی بصورت" āšte "۷۵"تاریخ موسی "خورن" ازاین واژه درترکیبات āštenāvor – " āšteāvor "متون کهن ارمنی بمعنی‌دارنده و حمل کننده نیزه :
"آجاریان ۲۲۱ : ۱"
از فارسی قدیم و زند ārštiسنسکریت ṛšti (نیزه)هم‌چنین‌در پهلوی aršti -Horn,Grdr.266 اما این دقیقا" پهلوی شده صورت‌زندی کلمه است . چه āršti فارسی قدیم می‌باید در پهلوی بگونهٴ ašt درآید تا از

آنجا در ارمنی ăšt و (ya) گردد ، مقایسه کنید بازه (۱)

در کنار فارسی قدیم aršti شکل ršti نیربوده‌است‌که‌از این ریشه خشت xišt فارسی حاصل شده است بمعنی "نیزه" "تیر"

(برای اثبات این موضوع (۲))

از همین رو در ارمنی‌نیز داریم xišt - xištāvor بمعنی‌نیزه‌و نیزه‌دار

از همین اصل ایرانی‌اند ، کردی (ع) heš (نیزه – تیر) و آواری ašti (بر) "هوبشمان ۱۰۲ و ۵۱۰ .

" آجاریان ۱۰۲۲۱ "

آجاریان در پایان این‌واژه در ادامهٔ توضیحاتش میگوید :

این واژهٔ ایرانی شباهی تصادفی به کلمهٔ آشوری šədaita = نیزه دارد که این کلمه از ریشهٔ šədā بمعنی پرتاب کرده است :

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

نیزه nezak

nečak

nežak aršt

خشت : و نوعی ازسلاح‌جنگ‌باشد . وآن‌نیزهٔ کوچکی است که در میان آن حلقه‌ای از ریسمان یا ابریشم بافته‌بسته‌باشندوانگشت سبابه‌رادر آن‌حلقه کرده . بجانب خصم اندازند .

"۱۴ ج ۲ ص ۷۵۰"

۱ ـ هندی باستان " rshti " نیزه ، قیاس کنید اوستا " arshti " پارسی باستان نیز arshti ـ پهلوی arsht ارمنی‌عاریتی ashteay " اسفا : ۲ص۶۷"

وقت سحرگه کلنگ ، تعبیه‌ای ساخته است

وزلب دریای هند ، تا خزران تاخته است

میغ سیه بر قفاش ، تیغ برون آخته است

طبل فرو کوفته‌است ، خشت بینداخته است

" درزیر نویس ۱۴ " "منوچهری دامغانی۱۴۷ "

* به کف ، ابربهمن ، به تن زنده پیل به‌انگشت‌خشت افکند بر دومیل

فردوسی

---

۱) پرنده قوی چنگال وتیزبین ـ عقاب ـ باز (نگارنده) " از ۴۴ ص ۴۷۷

که در قسمت ب به آن می‌پردازیم .

۲) نگارنده

آشخات āšxāt Աշխատ

اینکلمه‌بصورت‌تنها (ریشه) در زبان ارمنی بکار نمیرود وفقط در ترکیبات بکار میآید ، معنی آن خسته شدن – در رنج وآزار قرار گرفتن – زحمت وبر سر کاری زحمت کشیدن میباشد .

مشتقات زیادی نیز از این واژه موجود است :

همچون āšxāt ārrnel خسته‌کردن " ۱ " و

āšxāt linel خسته‌شدن–زحمت‌کشیدن ،رنج‌وزحمت‌برسرکاری "۱ "

که ا همین ریشه مصدر āšxātel ، کارکردن – زحمت کشیدن ۲– زجر وشکنجه شدن ، مصدر خنثی "واز مشتقات قدیمی در "۲" ān āšxāt بمعنی سهل وآسان بی زحمت .

" آجاریان ۲۱۶ : ۱ "

ماءخوذ از پهلوی āxšāt اگر چه دیده نشده" (۱) لیکن وجودش را پهلوی مانوی " axsa بمعنی‌کار – ررنج – زحمت ثابت " Mühe plag میکند .

مولردراثرخود Müller SWAN 42 (1863) 255 آن‌راازصورت زندی " xšaiti " میداند (بااینکه چنین چیزی در زند وجود ندارد)وفرض میکند که از " kšati " سنسکریت‌بمعنی‌زخمی شدن – ضرر – درد واشتباه باشد :

آجاریان ۲۱۶ : ۱

آشخاره āšxārh Աշխարհ

جهان – کره ارض –شهر – ایالت "۱ و ۲ و ۷۴ "

که از همین‌ریشه در متون کهن ارمنی (۱) āšxārhāgortc " ۲ "

و بسیاری مشتقات دیگر در ادبیات نوین ارمنی " آجاریان ۲۱۷ : ۱ "

ماءخوذازفارسی‌قدیم xšaθra " پادشاهی "زند xšaθra "پادشاهی‌حاکمیت " سنسکریت kśatra صاحب و مالک – پادشاهی– پهلوی بغدادی xšatr " کشور " پهلوی šatr فارسی šahr = شهر ، " معنی قدیم " کشور " یا = šar بهمان معنی کردی šār شار " کشور " شهر šeher – šehir " شهر "

همه ازریشهٔ xšay : بمعنی حکمرانی وپادشاهی کردن

---

۱) نگارنده

۱) tc = حرفی (صدایی) است میان ت و ص

وصورت اشکانی این کلمه " xšaδr " است که از آن پس بگونهٔ " xšahr " درآمده ، که ازهمین صورت نیزمطابق با قانونمندی زبان ارمنی وارد این زبان شده است . این واژه در سیر خویش سپس به " šahr " مبدل شدکه از این صورت نیز لفظ sah بعاریت گرفته شده که šāhāstān (شهرستان) درارمنی بیانگر این موضوع است هم چنین (۲) ānāšāhik بمعنی غریبه ــ غیر بومی ــ ناشناس " از ۲۵ شماره ۱۰۱ درآجاریان ۲۱۸ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

شهر = sahr = کشور ــ قلمرو ــ حکومت ــ مملکت =

اوستایی : xšatra

پارسی باستان : xšassa

ارمنی : ašxarh "۹ ص ۵۲۷"

آشخاره

شتر = شهر

به لهجه کردی (لری) شر

به لهجه سورانی واردهالی شار

به لهجه زازایی شهر

شتردار : شهردار

شردار : (لری)

شاردار : (سورانی)

شهریستان = شهرستان ، به لری شرستان

سورانی ، شارستان

اردهالی = شارستان

" نقل از ۱۰ "

شهر = ŠATR

šatristan

šahristan

" فرهنگ فارسی به پهلوی "

---

(۲) برای توضیح بیشتر رجوع شود به آناشاهیک در همین مجلد

آشخت āšxet Աշխետ

این‌واژه درادبیات‌نوین ارمنی‌رایج است و به رنگ زرد و قرمز گفته میشود ، رنگ قرمز و زرد ــ ترنج (در مورد اسبان " "

" فرهنگ‌آقایان ۱:۹۱ "

صفت است ، رنگ زرد و قرمز تواما " ، رنگ آتشی (در مورد اسبان)

" آجاریان ۱:۲۱۹ "

ماءخوذ از زند xšaeta = براق ، درخشان ــ روشن "مونث ، xšiδni

که از همین اصل hvarəxšaēta "خورشید درخشان ، خورشید

مقایشه‌کنید با a - xšaena ، نادرخشان ــ مات ــ بی‌نور و روشنایی

ازهمین‌ریشه‌هایند پهلوی xšet که واردزبان گرجی شده " xsedi " اسب آتشی رنگ ، اسبیکه برنگهای زرد و قرمز است .

شکل جدید پهلوی šet ، فارسی šet :

پهلوی و فارسی šet بمعنی خورشید و درخشش

خورشید (xor-šēd xuršid) آفتاب*:

امااین واژهء ایرانی درمورد اسبان نیز بکار میرفته است (۱) چنانکه در پهلوی šet-vars " قرمزموی ــ سرخ موی " فارسی شیداسپ šed-asp دارنده اسبان آتشی رنگ " طبق شاهنامه شید اسپ ، نام فرزند توج نوهء جمشید (۲) "

شیدانه šedāna ، بمعنی عناب (سبب رنگ آن

شیده šeda (ازنامهای اسبان عموما ")

شی ši (به کردی) سرخ ورزد

hespi-ši اسبی به این رنگ

شیدخ šedax " ۲۵ شماره۱۰۱۵ درآجاریان ۱:۲۱۹ "

از میان زبان شناسان اروپائی نخستین بار مولر درست ودقیق معنی‌نمود .

Müller,Orient und occident 3,348

یونکر را از ریشهء شیوخ فارسی میداند .

" آجاریان ۱:۲۱۹ "

---

۱) همانند ارمنی

۲) توج فرزند فریدون "۹ص ۵۵۸"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

شید = بکسر اول وسکون‌ثانی مجهول ودال: بمعنی نور باشد، مطلقا " که آن روشنایی معنوی است و هرچند بسیار روشن را نیز گویند و یکی از نامهای آفتاب است و چشمهٔ آفتاب راهم میگویند .

" ۱۴ ج ۳ ص ۱۳۲۰ "

شیده = بمعنی شید است که هر چیز روشن ونام آفتاب

"۱۴ ج ۳ ص ۱۳۲۰ "

شتک = šetak : شیده (نام خاص) پسر افراسیاب " ۹ صفحه ۵۳۳"

" اوستا xšaeta (درخشان) پهلوی šet " اسشق ۸۰۱" در ارمنـــی asxet (سرخ قهوه‌ای) (۱) (در اسب) پهلوی šet-vars (سرخ‌موی) کردی (se) (روباه ši کرند (اسب) هوبشمان ۸۰۱ همین کلمه است که در خورشید وجمشید آمده است :

" زیر نویس ۱۴ "

شـت = šet

۱ ــ شید ــ درخشان ، رشن ۲ ــ کرند ــ کرن (اسب)

کرن : اسبی راگویند که رنگ او میان زرد و بور باشد (۱۴)

šet-vars = درخشنده موی (شت ورس)

" از ۹ صفحهٔ ۵۳۳

* خورشید بمعنی خور تابان‌در پهلوی ونیز در فارسی دری دوره اول همـواره xvar خوانده میشده است وهیچگاه در شعر شاعران دوره اول بگونـــــه xor یا xur نیامده است .

یادداشت فریدون جنیدی

آشداهاک = āšdāhāk · Աժդահակ

نوعی ماهی ، ماهی غول‌پیکر وبزرگ

---

۱) هوبشمان در شماره ۱۵۱ آن را سرخ وزرد اما در شماره ۸۰۱ سرخ وقهوه‌ای میداند (نگارنده)

این لغت تنها دوبار بدین صورت در متون کهن ارمنی بکار رفته است.
" از ۷۳ ص ۲۱۶"

از میان فرهنگهای کهن تنها درفرهنگ" ۴۱ "دیده‌میشودودر سایر فرهنگها ثبت نیست و این لغت‌می‌باید به آژداهاک، āždāhāk تصحیح کرد بمعنی مار بزرگ ــ اژدها

" آجاریان ۱:۲۱۶"

از اصل فارسی اژدها aždahā، اژدهاک aždahak واژدرهــا aždarha "اژدها ــ مار بسیار بزرگ"

" آجاریان ۱:۲۱۶"

شواهد:

آژداها = بمعنی هیولا ودیوغول پیکر نیزمیباشد. "۷۲ج ۱ ص ۴۵"

اژدر = برون لشکر. . . .ومار بزرگ رانیز گفته‌اند.

اژدرها= بروزن لشکرها . . .بمعنی‌ماربزرگ‌است‌که‌اژدر باشد و های اژدها، های جمع نیست، بلکه خود جزو کلمه است.

اژدهــا= بمعنی اژدر است که مار بزرگ باشد. "۱۴ج۱ ص ۱۱۵ و۱۱۶"

"۱ــ دراوستا azhi d ahaka مرکب از azhi اوستایی (ahi سانسکریــــت) پهلوی azhوaj " بندهشن ۱۴۳ "azhi – aji " فرهنگ و ندیداد ۵۰" بمعنی مار " یسنا ۱۶۲"

جزء دوم دها که بقول کانکا در فرهنگ خویش بمعنی گزنده اســت از ریشــهٔ dahبمعنی گزنده جمعا" مارگزنده " زیر نویس ۱۴

این کلمه هنوز در گویش لری بصورت اژ (مار) باقی مانده است (۱)

اژ = ažمار واژدها

اژی = مارواژدهــا aži "۹ ص ۸۲"

اژدها : کوه‌آتشفشان . فریدون جنیدی .نگاه کنید به کتاب زندگی ومهاجرت نژاد آریا، بر اساس روایات ایرانی، بخش اژدها، رویه‌ها ۳۰ تا ۴۶

---

(۱) گویشهای لری

آشداهاک صورت ارمنی āždāhāk ثابت میکند که در فارسی میانه (až) ر را ajتلفظ نمیکرده‌اند . (۴۰ ج ۱ ص ۱۰۳ "

اژ = اژدها (گویش سورانی کردی) اژدها
اژی = اژدها (گویش سورانی کردی) اژی
آز =اژدها (به زازایی
اژدیها= اژدها (به گویش اردهالی کردی)
زها =اژدها = به در کلهری)
هزیا = اژدها
به لری اُژدها

اژی دهاک = اژدهاک ، به لهجه سورانی (کردی) اژدی دهاک "۱۰ج ۱ص ۱۶ "

زدشت اندر آمـد یکی اژدهـا کروپیـل گفتـی نیابـد رهـا
شاهنامه ۲/۹۴/ ۳۴۵
وزین هفت‌سر اژدر عمر خـوار بپرهیزد آنکو بـود هوشیـار
" لبیبی " "لغتنامه‌دهخدا "

یکی صمصام فرعون کش عدوخواری چواژدرها
که هرگز سیرنبوذ وی ز مغـز واز دل اعــــدا

" دقیقی ۱۷ "
" نقل‌از ۴۰ ص ۱ ص ۱۰۳ "

لازم به توضیح است که کلمهٔ اژدهای ایرانی هم چنانکه اشاره رفت وارد زبان ارمنی شده است لیکن در زبان ارمنی مار یعنی همان ahiسانسکریت و ažiزندی و až پهلوی میشود iž که این خودمستقیما " ازصورت هندو اروپایی " eg²hi " مشتق گردیده است چه در غیر اینصورت می‌بایستی گونهٔ ažرا میداشتیم (هوبشمان درآجاریان۲۳۸:۲)همچنانکه azidahak پهلوی را بصورت azdahak داریم : " ۴۵۰
"هوبشمان ۴۵۰ درآجاریان ۲۳۸:۲"

در مونجانی نیز این واژه بشکل نزدیک yižمیباشد :
(آجاریان ۲۳۸:۲و ۴۰ ج ۱ ص ۱۰۳ "

بارتولمه (iž) ارمنی را بر خلاف هوبشمان ، آجاریان ودیگران عاریتی میداند .
" Bartholomae studien 2.34 " درآجاریان۲۳۹:۲و ۴۰ج ۱ص ۱۰۴"
در فرهنگها وزبان ارمنی کنونی هم چنین Otš یا odz "

آشکارا āškārā

علنی ــ قابل رویت " از ۵۵ ص ۱۸ " ویکبار بکار رفته است
این‌واژه‌درزبان‌وادبیات نوین خلق ارمنی رایج است‌بمعنی‌واضح ــ صریح و روشن
آشکار " ماءخوذ از پازند āškārā پهلوی āškārāk ـ āškārak فارسی‌اشکار
āškār ــ āškara ــ āškārā و از همــین ریشه وارد کردی شـــــده
āšikara ,āšikar ,eškerā ودرترکی āšikyar وعامیانه eškyare
وازراه این زبان در زبان یوگسلاوی eškero ــ ašicáre و بسیاری دیگر ، وهمه
بمعنی بارز ــ دیدنی وعلنی

صورت کهن تر این کلمه به زند (avǐškāra Horn , 33)
که مرکب است از avíś (دیدنی ــ معلوم) + kara = انجام دادن
کردن ، در ست همانطوری که‌درسنسکریت دیده میشود āviškṛta و گونه جدید
āviškāra کلمهٔ ارمنی به‌پهلوی‌نمی‌ماند ، بلکه‌به‌صور قدیمی‌تر چون پازند وپهلوی
متاءخر (پارس جدید) قرن ۵ میلادی " هوبشمان ۱۰۲ "
ازمیان‌زبان شناسان ارمنی‌اولین بار "۶۵" آن را از فارسی ردیابی کرد واز میان
اروپائیان = Spiegel, huzv , gram , 164

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

آشکارا : پهلوی āškārāk "مناس ۲۶۸ "نیبرگ ۲۵ "اورامانی āškārāj
" ک . اورامان ۱۲۰ " ، صریح ــ بی‌پرده ــ علانیه ــ مقابل سر
آشکاره : پهلوی āškarak نیبرگ ۲۵ آشکارا
"ستارگان همیشه پنهان و همیشه آشکار کدامند ؟ "

" زیر نویس ۱۴ ج ۱ ص ۴۵ "

کردی ، به گویش اردهالی ، آشکار
به گویش سورانی ، آشکرا
به گویش زازایی ۱ سکــره

" از ۱۰ "

آشکارک : āškārak/āk

ak - : آشکار ، ظاهر ـ روشن

آشکاریها aškāriha

iha - : بطور وضوح " از ۹ "

آشم āšm Աղն

از لغات منسوخ شده در زبان ارمنی

این کلمه تنها یکبار در یکی از متون کهن بکار رفته است . آجاریان ۲۱۹:۱ " یعنی نوعی سنگ معدنی "

= مأخوذ است ازفارسی یشم yašm و سنگی‌است‌درخشان‌برنگهای سفید روشن و آبی و یا زرد سفید

"سنگی‌است‌معدنی ،دارای دانه‌های‌ریزسرخ‌وسبزویاخاکستری "کلمه " yaspis

" فرهنگ ۱ : آقایان ۸۲۹:۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

یشم = معروف است وآن سنگی باشد که با خودنگاهداشتن آن به جهت دفع آفت برق خوب است :

یشپ= بفتح اول وسکون ثانی وبای فارسی ، بمعنی یشم است وآن سنگی باشد معروف و خاصیت مند :

یشف = معروف است ، بروزن‌ومعنی‌یشم‌است وآن سنگی است که گویند با خود دارنده آن از صاعقه ایمن باشد :

" از ۱۴ "

" در عربی یشب ، یشف ، یشم ، یسب ، یصف ویصیب آمده ، موءلف تفس گوید : از عبرانی " یشفه " (بفتح اول وکسر سوم)است‌بمعنی‌مصقول‌و آن مشتق از (شفه) بمعنی صیقلی شد . این ک.. بیوتانی منتقل گردید .

، وآن به‌دیگرزبانهای‌اروپا رفته (انتهی) (قیاس کنید : انگلیسی Jasper فرانسوی Jaspe)

رجوع کنید به لیدل‌واسکات‌فرهنگ‌یونانی‌انگلیسی iaspis و رجوع‌کنید به دزی جلد ۲ ص ۸۵۱ " زیر نویس ۱۴ "

Ակամա ākamā آکاما

بدین صورت از لغات رایج بشمار میآید .

"بر خلاف میل وخواسته خود ـ نخواسته" انجیل مقدس قرن ۵ چاپ قسطنطنیه ۱۸۹۵ " از همین اصل ākāmāyābār ۴ و ۶ (انجیل "ویک متن قدیمی دیگر قرن ۵ میلادی تاریخ آگاتانگفیا " چاپ انگلیس ۱۹۰۹ "

" ماءخوذ است ازپهلوی akāmak بمعنی غیر قاطع ـ غیر مصمم ، بی‌تصمیم پازند akām =بی میل ـ بی آرزو ، سنسکریت akāma نخواسته ـ بی میل این واژهٔ ارمنی بیشک اززبانهای ایرانی مأخوذ است آنهم بدلیل وجود پیشوند (نفی) که درغیر اینصورت شکل ارمنی واصیل آن می‌بایست ānkām باشد ، رجوع شود kāmk " " هوبشمان ۱۶۴ " در آجاریان ۱۰۴:۱

از میان زبان‌شناسان خارجی هم چنین ۷ و ۸ آن را درست تفسیر نمودند .

اکام = akām

a-kām : ناکام ـ بی‌میل ، بی‌آرزوو

اکامک akāmak

a-kām-ak : ناکامه ـ بی‌میل ـ بی‌تصمیم ، مردد ، کسی که آرزویش برآورده نشده ـ

اکامکیه akāmakih

-ih ناکامی " کتاب ۹ ص ۱۲ " فرهنگ پهلوی

Ակահ ākāh آکاه

مطلع ـ باخبر ـ آگاه (در چند متن بسیارقدیمی ارمنی)

ماءخوذ است از فارسی آگاه āgāh پازند āgāh

پهلوی ākās =دانا ، هوشیار ، کاردان ، همه‌از ریشهٔ kas سنسکریت kac بمعنی نگاه کردن ـ توجه کردن ، قابل مقایسه است با khacuṇ , khăcŭn استی ترکی agyah ، مطلع "ترکی‌چغاتی agah = هوشیار "هوبشمان ۹۴ "نقل از آجاریان (۱۰۳:۱)

(ا میان‌زبان‌شناسان‌ارمنی نخستین‌بارکئورگ‌دبیرسپس‌فرهنگ جدید هایکازیان دقیق و درست تفسیر نمودند واز میان اروپائیان Müller SWAN 42.250

این واژه در لهجه‌های ارمنی به اشکال متفاوت دیده میشود ، نظیر akah = بیدار ، مصدر ākāhil = بیدار شدن ، بهوش آمدن ـ فهمیدن

و واژهٔ ترکیبی čunim ākāh = اطلاعاتی ندارم – بی خبرم وغیره .....
آجاریان (۱۵۳: ۱)

شواهد در فرهنگهای ایرانی و غیره.....

آکاس = آگاه به کردی " اردهالی: آگا āgā به لهجهٔ سورانی: آگه به لهجهٔ زازایی: آگاه = āgāh

آکاسیه = آگاهی " فرهنگ همانندهای پهلوی وکردی ص ۱۲

آگاه – اوستا ā-kas بمعنی ملتفت شدن، مشاهده کردن، سانسکریت kāsate بمعنی "ظاهر شد" استی شرقی kăsin "نگاه کردن"
căst " چشم " و نگاه در فارسی از همین ریشه است " بارتولمه ۴۵۹ " پهلوی ākās "تیبرگ ۶ " "مناس ۲۶۵ "اونوالا ۲۹۹ " بمعنی مطلع – مستحضر – باخبر
پس آگاه کردند از آن کارزار (۱) پس شاه را ،فرخ اسفندیار ، فردوسی – لغت نامه "

آگاهانیدن: پهلوی ākāsenitan " مناس ۲۶۵ " بمعنی اعلام – تنبیه آگاه کردن خبر دادن" بیامدم تا تو را بیاگاهانم" تاریخ بیهقی – لغت نامه
نقل از برهان و زیر نویس آن ص ۵۲
نقل از دهخدا ۱۴۸: آ

آگه: آگاه : باخبر – مطلع مستخصر . عالم – خبیر – عارف – علرف واقف

چوآگه شد از مرگ فرزند شاه زاندوه گیتی براو شد سیاه
"فردوسی"

عامه گوید: نیستی آگه زنرخ لوبیا " ناصر خسرو"

دریغا جوانی و آن روزگار که از رنج پیری تن آگه نبود
" مسعود سعد "

آگاه: آگه مستخصر – باخبر – مطلع – مخبر – خبردار

پس آگاه کردند از آن کارزار
پس (۱) شاه را فرخ اسفندیار " فردوسی ۱۴۸"

چندین غم تو خورم و ناز تو کشیدم
از عشق من و ناز خود آگاه نه نور " سوزنی"

---

۱ – پس در این شعر pos بمعنی پسر است . وگونه‌ای دیگر از تلفظ پور است همچنانکه دختر، دختر – مات ،ماتر، مادر – پیت–پیتر ،پدر، برات – براتر، ، برادر ....
ونیز پوس، پوسر ، پوهر، پور یادداشت فریدون جنیدی

Ակիր āklr آکیر

در زبان ارمنی نوعی علف میباشد ، نام ارمنی ایـن علـف در زبان ارمنی bāɣəštāk میباشد و خاصت درمانی دارد . فرهنگ ۱۸ و ۱۹

صور دیگری ازاین واژه " در فرهنگ ۱۹ ص 733 ekir.egir وجوددارد ماٴخـــوذ اســـت از پارســی اگیــر egir یا agir ترکی عثمانــی egir روسی Acorum,Calamus, aromaticus БУДАГОВ Ъ.СРАВ.СЛОВ.I.74

از میان زبان شناسان ارمنی نخستین بار صاحب فرهنگ ۱۹ درست و دقیق تفسیر نمود . " آجاریان ۱۰۶ :۱ "

Ակիշ ākiš آکیــش

چنگال آهنی سرکج برای بهم زدن و مرتب کردن آتش وغیره . . . . . .

" کتاب ۱۱ ، ص

در یک متن کهن این واژه در زبان ارمنی هم چنین بصورت ākšov نیز آمده است کتاب ۱۲

ماٴخوذ است از فارسی آکیش āgiš ، هم چنین اکوج ākuj یا ākaj که اکیش egiš ترکی نیز از ریشهٴ فارسی آنست .

ازمیان زبان شناسان اروپائی نخست Lagarde.Abhd.204 آن را از ریشهٴ ākaj و akanj میداند وبا آنها مقایسه میکند . سپس در کتاب ۱۳ ص ۶ رد میشود .

هوبشمان کلیه نظریات فوق واین مقایسه را رد میکند واطمینانی به اصل و درستی صورت فارسی واژه ابراز نمیدارد . " آجاریان ۱۰۶ :۱ "

صور فوق همگی ازریشهٴ فارسی مشتق شده اند ، حتی در صورت اینکه واژهٴ ارمنی ارصورت ترکی گرفته شده باشد . " آجاریان ۱۰۶ :۱ "

اگر چه در کلمهٴ آگیش فارسی که در زیر میآید ، بطوروضوح به سرکج بودن هیچ وسیله‌ای (حتی آن آویزی که باید بدان آویخت) اشاره نشده لکن ناگفته پیداست که برای آویختن ویاآویخته ماندن هرچیزی می باید آلت واسباب درهر صورت انحرافی داشته باشد .

اما درتوضیحی که بدنبال کلمهٴ "آکج" در برهان آمده ، این موضوع روشن میشود چه در آنجا آگیش نوعی قلاب (سرکج برای درگیر شدن وکشیدن بخود) دانسته شده و در تعریف دوم منظور از آن گویا " لنگر کشتی " دانسته شده است . نگارنده

آگیش ، بکسر ثالث وسکون تحتانی "شین قرشت ، بمعنی درآویخته باشد ، چه اندر

آگیشید یعنی اندر آویخت ، و چنگ در چیزی‌زده‌ودرازکرده رانیز گویندو بمعنی دراز کردن ودر آویختن به چیزی هم هست . "۱۴ ص ۵۵"

آگیشیدن = و آگیشیدن بمعنی‌آویختن و پیچیدن " زیرنویس ۱۴ م ۰م "
آکج = به فتح ثالث وسکون جیم ، هر قلاب راگویند عموما " ــ وقلابی که بدان یخ در یخدان اندازند و کشتی بانان کشتی دشمن را باآن به جانب خود کشند خصوصا "
" ۱۴ ص ۵۳"

بجستنـــد تاراج و دستیـــــش را با آکج گرفتند کشتیـــش را
لغت نامه‌ـعنـصری

دهخدا ذیل " آکج " پس از نقل از برهان : آکج ، خلاب باشد ، یعنی‌لای سیاه) نسخه لغتی خطی) وگمان میکنم‌این کلمه چنانکه " آکحج " بمعنی جلاب "۱۴ " و آکخ نیز بمعنی جلاب "۱۴ " و آکخج بمعنی مزبور "۱۶ " و صور دیگری که فرهنگ نویسان ضبط‌کرده‌اند همه مصحف کلمه آکج بمعنی قلاب مخصوص باشد و قلاب راگاهی جلاب و گاهی خلاب خوانده‌اند .

"۱۷"

"نقل اززیر نویس ۱۴ "

آکوج . . . . قلاب ، رجوع شود به آکج ۱۴۸ : ۱۷
آکج : قلاب آهنین که‌سقایان وقفاعیان بدان یخ در یخدان افکند .
قلابی بزرگ‌آهنین‌برسرچوبی کرده‌که بدان کشتی دشمن فراکشیدندی ، یا مرد از کشتی دشمن ربودندی : ۱۴۴ : ۱۷

آکحج : باکاف مفتوح و بخای منقوطزده ، جلاب را گویند ودر بعضی از فرهنگها به خای غیر منقوط مرقوم ساخته‌اند ، هماناکه‌ایشان‌راغلط افتاده ، چه این لغت پارسی است و در پارسی خای نقطه دار منقوط نیاورده است .
" آگیش " این واژه هنوز در میان زبان ارمنی‌رایج‌است‌وبکار گرفته میشود . ودر فرهنگهادیده میشود : " فرهنگ ۱۴۲ : ۱۶ "
آگیش : آویختن بود .گویند اندر آگیشید ، یعنی اندر آویخت . رودکی گفت
توشه جان خویش از و بـــردار پیش کایدت مرگ پای آگیـــش
" فرس اسدی ۷۵ "

آل $\bar{a}l$ Ql

در زبان ارمنی بمعنی رنگ سرخ باشد ، سخت قرمز "۹:۱ فرهنگ ا : آقایان "
این‌واژه در زبان‌فارسی و پهلوی‌نیز بهمان معنی است وعجیب آنکه فرهنگ ریشه شناسی‌ارمنی "آجاریان "این‌کلمه‌را ضبط‌نکرده است ، در حالیکه ازواژه‌های رایج ارمنی میباد و مشتقات جدیدی نیز از این کلمه در ادبیات نوین ارمنی وجود دارد .
واژه ترکیبی $\bar{a}lv\bar{a}rt$ بمعنی‌گلسرخ ـ گلی‌که به‌رنگ سرخ باشد ویا al gini شراب قرمز است وغیه . . .
این‌واژه بشکل مجرد وصفت‌درفارسی‌کنونی‌نمانده‌است اما به اشکال گوناگون در بسیاری نامهای گلها و میوه‌ها باقی است چون
لاله = گل لاله و آلاله
آل = بروزن زال ، سرخ نیمرنگ را گویند ونوعی‌ازماهی‌هم هست . برهان‌قاطع "
" ظاهرا " همان است که امروزه قزل‌آلا میگویند)نقل از زیر نویس برهان

هم چنانکه‌از شواهد زیر پیدا است ، این واژه باتلفظ های بسیار نزدیک وشبیه تنهها بمعنی سرخ نیمرنگ نبوده‌و بچند معنی بکار رفته‌است .
" در ترجمه وتفسیر پهلوی $\bar{a}rus$ (سفید) "بارتولمه ۹۱ ـ ۹۰" طبری $\bar{a}l$ = سبز مازندرانی کنونی $\bar{a}l$ (سرخ و کم رنگ) ، واژه‌نامه ۵"
نشستم برآن ناقهٔ آل پیکر فکندم بر او نطع ودلو مصلی
"منوچهری ۱۱۴ "
" زیر نویس برهان صفحهٔ ۵۵"

آل : سه معنی دارد . اول سرخ نیمرنگ را گویند .
از تازه گل لاله که در باغ بخندد در باغ نکوتر نگری چشم شود آل
" جهانگیری ۱۴۶ "

آل = سرخ ، احمر ،
دولب چونار کفیده چوبرگ سوسن زرد دوزخ چونار شکفته چوبرگ لاله‌آل
" فرخی "
= سرخ نیمرنگ در تداول زبان ، خون آل ، خون نیمرنگ ، خونی رنگ باخته
رحمی به شیشه خانهٔ دلهای خلق کن
از می‌مکن دو آتشه این رنگ آل‌ـــــــرا " صائب "

برای آگاهی بیشتر در این باره به‌واژهٔ " آروسیاک " هم نگاه کنید . (نگارنده)
گمان دارم که آلبالو ، در پهلوی ālbāluk نیزبمعنی آلوی سرخ بوده باشد .
یادداشت فریدون جنیدی

آل āl ալ

روح خبیث و افسانه‌ای ālk " فرهنگ ۱ : آقایان ۱۱ : ۱ "
جمع این واژه در زبان ارمنی بشکل است و رایج است .
" دشمن زنان زائو (تازه زائیده) ، روحی زشت صورت وعجوزه
در یک متن کهن ارمنی استانبول ۱۷۴۱

= مأخوذاست از فارسی āl = مرض‌خطرناک‌وکشنده‌که‌برای‌زنانیکه تازه فرزند زاییده‌اند (تا ۷ روز)

این بیماری هم در میان ارمنیان وهم ایرانیان بشکل دیویا روح خبیث متجلی میشود مقایسه شود با پارسی āl موجودی‌بدذات‌وزشت‌صورت با قیافهٔ عجوزهٔ وزنانهٔ و موجودی افسانه‌ای " هوبشمان ۲۶۲ "
" آجاریان ۹۰ : ۱ "

یکی از زبان شناسان ارمنی‌بنام سارگسیان Sargsian خاطرنشان میسازد که در زبان سومری ālāl روحی است‌خبیث

این واژه دربسیاری‌ازلهجه‌های ارمنی (ارمنستانی) و (ایرانی) باقی مانده است و به اشکال زیر تلفظ میشوند .

Ol و ālk و در ترکیبات مثل ālehār – əlāl یعنی یکمرتبه‌و ناگهانی از چیزی ترسیدن و حشت کردن و یا ālots̆, gālots̆ = حادثه و اتفاق و یا ālots̆ as̆xārh = دنیای ارواح وکشورهای دو روناشناخته .

در فرهنگهای ایرانی نیز این واژه موجود و معنی شده‌اند .
آل = بسکون لام بر وزن لال . . . . و نام مرضی است مهلک که زنان نوزائیده ۱ تا ۷ روز واقع میشودواعتقاد عوام آنستکه جنینی باشد باین نام که مزاحمت به زنان نو زائیده میرساند (عین معانی در ارمنی صادق است)
" برهان قاطع "

در زبان ارمنی (نزد عوام) هنوز اصطلاحی (نفرین) وجود دارد که میگویند
āl e tāni kez
ալը տանի քեզ

یعنی اینکه آل ترا ببرد یا بچنگ آل بیفتی

این واژه آل در اینجا میتواند به ۲ معنی بکار گرفته بشود ، چه در زمان ارمنی آل هم بمعنی مرضی است مهلک ، طبق تعریفی که در بالا آمد و هم میتواند رنگ قرمز و سرخ باشد و هم چنین پرنده یا اهریمن خبیث باشد که زندگان را در معرض خطر نابودی و کشتن قرار میدهد .

در زبان پهلوی نیز همانند ارمنی این واژه بمعنی پرنده (عقاب) وجود دارد ، عقاب بزبان فارسی آله " برهان قاطع " ویاآلوه میشود " فرهنگ پهلوی "

(عقاب بفارسی آلوه وبه ترکی قراقوش گویند) : "تحفه‌حکیم موءمن"

آله " پرنده‌ای است که آن را بعربی عقاب میگویند " برهان قاطـــع "

این واژه در زبان کردی (موءلف خود در سردشت کردستان شنیده است) هلو میخوانند .

آل = نام دیوی‌مادینه ، یعنی پری بدکار در خرافات زنانه که به شب ششم جگر زچگان برد و آنانرا هلاک کند .

آل = بیماری که زنان‌نوزاده را رسد تا شش روز پس از وضع حمل

مثل‌آل = زنی بداندرون وبدخواه = مرضی‌بصورت صرع که زنان حامله‌را افتد .

''Eklampsis''

فرهنگ دهخدا ۱۵۳ : ۱

امان نخست در مصرع اول شعر بمعنی تمبک وشیپور

امان دوم در مصرع دوم (گاه ــ زمان وامان سوم در مصرع دوم همان بخش‌واز خود گذشتگی را معنی میدهد . " آجاریان ۱۴۵ : ۱

هوبشمان ۱۵۶ بخاطر آشنا نبودن با aman فارسی‌وارتباط‌آن‌با amanak ارمنی عملا " نمیتواند ارتباط این واژه‌ها راروشن سازدوفرهنگ ۳۰ آن را همان واژهٔ ژاماناک ارمنی میداند که حرف "ژ" اول کلمه افتاده باشد .

" آجاریان ۱۴۵ : ۱ "

عبارت "امانم‌ده" درست معادل زمانم ده‌هنوز در زبان فارسی بکار میرود که تاکنون گمان میرفت " امان " در آن ازریشهٔ " امن " وتاءمین‌عربی باشد . در حالیکه آن خود فارسی است و خوشبختانه در زبان ارمنی‌زنده مانده است :

یادداشت فریـــدون جنیـــدی

هم چنانکه در فوق‌اشاره شد ، این واژه درادبیات نوین ارمنی به معانی دیگری است .

۱ ــ زمان کوتاهی برای بیان یاهجی یک حرف‌صدا دار یا یک بخش ازهر کلمه‌ای
۲ ــ فاصله زمانی دکلمهٔ یک بیت شعر (در ادبیات)
۳ ــ تم موسیقی (در موسیقی)
۴ ــ عمل وانجام هر یک از آموزشهای نظامی در وقت کوتاه و معین
" مدرک ۳۱ ص ۲۹ "

آماناک āmānāk Ամանակ

یعنی زمان ــ زمانه ــ وقت " ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ "
این واژه در ادبیات نوین ارمنی دیگر بمعنی قدیمی آن بکار نمیرود .
آجاریان ۱۴۵ : ۱

از این ریشه مشتقات چندی وجود دارد همچون amanakutyun = سال . . . . .
ماٴخوذ است از فارسی امانه amāna = زمان ــ گاه ــ وقت ، البته در فارسی چنین واژه‌ای وجود ندارد ، اما بصورت amān بمعنی زمان وپاره‌ای اززمان ــ اثنا وجود دارد . که صورت ارمنی را همراه بااینها را از صورت (بدون شاهد) amāna پهلوی amanak فرض میکنم ، درست‌بدان‌دلیل که‌زمان فارسی بصورت زمانه zamāna و در پهلوی بشکل zamānak هست .
کلمهٔ فارسی امان amān معمولا "عربی‌دانسته میشود ، همانطوریکه کلمهٔ zaman نیز ازاصل عربی دانسته میشد واین‌اشتباه بخاطر وجود (جمع بی قاعده) ازمان azmān و ازمنه azmana در زمان عربی است ، اماهمانطوریکه روشن است zamān یک کلمهٔ فارسی است (همانگونه که در زبان ارمنی بگونهٔ اصیل žāmānāk) باقی است . " ۲۹ "

(HOrn,Grund,659

درست بدلیل فوق āmānāk ارمنی نشان میدهد که aman یک کلمهٔ فارسی می‌باید باشد واین اشتباه عربی دانستن این واژه بدلیل وجود دو واژهٔ هم آهنگ (تلفظ) (۱) amān = شیپور ــ تمبک و (۲) amān = از خود گذشتگی امنیت ــ دریغ داشتن ــ بخشش می‌باشد هر سه این کلمات در قطعه شعر زیر یکجا آمده‌اند (باتفاوت معنی) وتفسیر فوق راتاٴئید میکنند .

چو یکدم طبل وسرنا وامان زد — ču yakdam tabl u surnāu amān zad
دلیران بی‌امان تیغ امان زد — dilirān bi amān tiγ i amān zad

Ամբար   āmbār   **آمبار**

یعنی انبار ـ محل جمع آوری وذخیره اشیاء وآلات چون انبار فرش انبار آرد انبار کتاب . به این معانی در اسناد ومدارک کهن ارمنی بکار رفته است .

" آجاریان ۱۴۸ : ۱

این واژه در کتاب مقدس ۲۰ بار به شکل " hāmbār " بکار رفته وتنها یک بار بصورت āmbār آمده است .

از این کلمه مشتقاتی نیز در زبان ارمنی باقی است چون āmbārel یعنی انبار کردن از لغات رایج در زبان ارمنی و در تلفظ های قدیمی بگونهٔ āmpār نیز دیده شده است .

" آجاریان ۱۴۹ : ۱ "

گرفته شده است از پهلوی پازند anbār جمع وانباشت ، ذخیره و anbārakpat انبار بد وبزرگ انبار ، صورت قدیمی این واژه hanbār است (ذخیره خوراکیها) که در زبان پهلوی نیز دیده میشود وبرابر آن در زبان ارمنی hambār

مثل hanbār i zamistān = انبار (ذخیره) زمستانی "

" فرهنگ ۳۲ ص ۹۹ ج ۲ "

به فارسی میشود anbar ذخیره (محل)

از ایرانی ماخوذند هم چنین ترکی ambār وکردی anbār، آسوری bit,ambāre یونانی جدید ampari آلبانی ambar – cambar بلغاری ambar و hanbar صربستانی (یوگسلاوی) hambar روسی амбарь لهستانی ambar و imbar مجاری hambar گرجی ambari و hambari اوتی hambar وبالاخره به عربی انبار که در اینجا لغت نامه‌های عربی آن را عربی دانسته و پنداشته‌اند که جمع نیز هست و مفرد آن را nebr) nibr) ثبت کرده‌اند

" مدرک ۳۳ ج ۲ ص ۱۱۸ .

ریشهٔ همه‌واژه‌های بالا par سنسکریت و par زندی (پرکردن) با پیشوند sam درسنسکریت sampurg به‌زبان‌زند hampar (پر کردن) پهلوی anbarit (پر میکند) فارس انبارم anbaram (پر میکنم) وغیره . . .

در آجاریان ۱۴۹ : ۱ " هوبشمان ۹۵ ـ ۹۸۷

sam $\sqrt{bar}$ = سنسکریت " فرهنگ ۳۴ "
انبار anbar = انبار آذوقه ـ ۲ ـ پر ـ مملو ـ مجموعه

هنبار hanbar = انبار آذوقه ــ ۲ ــ پر ــ مملو ــ مجموعه
همبارک hambārak انبار کوچک " فرهنگ ۹ "
انبارش = پر کردنی راگویند وآن چیزی باشد که جوف درون چیزی را به آن پر کنند " فرهنگ ۱۴ "

انبار = بروزن زنگار بمعنی لبریز وپر و مملو باشد . . . . . ۱۴ ــ ص ۱۶۳
در برهان در تعریف وبعنی واژهٔ انبار هم چنین آمده است .
انبار . . . . . . و بمعنی خس وخاشاک وفضلهٔ انسان وسرگین حیوانات دیگر باشد که توده کرده باشند و مزارعان بر زمین زراعت ریزند ،
این تعریف کاملا " منطبق می‌افتد با معنی کلمهٔ āmrotš یا āmros در زبان ارمنی واین واژه خود از ریشهٔ ambār میشود که صوراولیه وتکاملی آن به ترتیب چنین بوده‌اند ، ابتدا āmbārotš مرکب از āmbār+ots (+ پسوند) سپس در اثر کثرت استعمال صرف صدادار " آ " در لفظ گم شده ویا در تنگنا قرا گرفته و شده āmbrotš که به‌این شکل هنوز در لهجه‌ها باقی است وسپس همین صورت با از بین رفتن حرف " b " "ب" یکمرتبه تبدیل = āmbrotš =, amrots گشته .
بار انبار ، در زبان فارسی نیز بمعنی توده‌ای ازسرگین حیوانات است .
یادداشت فریدون جنیدی .

به لهجه (کردی) انبار
به لهجه اردهالی (کردی) همار
به لهجه لری (کردی) امار " مدرک ۱۰ "

آمبوخ āmbox Ամբոխ

این واژه درزبان ارمنی از لغات بسیار رایج محسوب شده و بمعنی ۱ ــ گروه وتوده مردم ایکه یکجا گرد آمده باشند ۲ ــ جمعیت
" مدرک ۳۱ "
" ۱ ــ گروه ــ جمعیت ۲ ــ قهر (جنگ) ۳ ــ شلوغی و ازدحام "
" مدرک ۱ و ۲ "

از همین اصل āmboxel " به جنگ درآمدن " مدرک ۲ و "
و amboxil بمعنی زیرو رو شدن ــ ناراحت گشتن ، عصبانی ومتأثر گشتن " در مدرک ۱ "
" آجاریان ۱:۱۵۱ "

" ماءخوذ است از پارسی anboh ، مقدار زیاد جمعیت ، ازدحام ، که اصل و
ریشه آن آشکار نیست .
"هوبشمان۹۶درآجاریان "۱۰:۱۵۱

انبوه :
انبوه ــ فراوان ، مقدار زیاد ، جمعیت
بمعنی فرورفتن‌دیوارباشد ،وبمعنی‌پروململو و بسیار نیز آمده " از مدرک ۱۴ "
" نقل از فرهنگ ۹ "

Անապատ anāpāt **آناپات**

(صفت) بیابان ، جایی که آبادانی‌نباشد ۲ ــ خالی از سکنه ۳ ــ بی‌بهره ــ بی
قسمت ۴ ــ وانک (۱) ایکه دور از شهر بنا شده باشد .
این کلمه با ۴ **معنی فوق** در زبان **ارمنی** بکارآمده است .
" آجاریان ۱۰:۱۸۱ "

گرفته شده است از پهلوی anāpāt
پازند anāwādān
فارسی ناآباد nāābād ، که همه ازاصل پهلوی āpātān =آباد است .
علامت نفی
پازند āwādān
فارسی ābād و ābādān
این واژه بصورت (تنها) abad در ارمنی بکار آمده ، لکن بیشتر در پایان نام‌ها
بچشم میخورد .
چون ، Vaɣaršapāt =جایی که واقارش (۲) آن را بنا نهاده باشد و
Perozāpāt پیروزآباد
درویشجان (۳) در اثر تحقیقی خود ص ۹۴) آن را از ریشهٔ āpa پهلوی بمعنی آب
میداند وکلمهٔ ارمنی‌راماءخوذ ازصورت فارسی ābād و خود آن را ازلغت سنسکریت
āpavānt میداند .
نقل ازآجاریان ۱۰:۱۸۱
شواهد :
ان آپ an- āp = **بی‌آپ ، ویران**

اناپاتان : ناآبادان ــ ویران ، نامزروع ــ کشت نشده an- āpāt- an
اناپاتانیه : anāpātānih : نا آبادانی ــ بدبختی
" فرهنگ ۹ "

(3)Dervishjan, das Altarmenische Wien(1877)

کردی (سودانی) آوا
آودان = آبادان
کردی (رازایی) آفا (آفەدان) = آبادان " فرهنگ ۱۰ "
کردی (اردهالی) آوان (آبادان)

آپات ā-pāt---āpāt آباد ــ مزروع
آپاتان āpātān آبادان ــ مزروع فرهنگ ۹

آباد ، بمعنی معمور باشد که در مقابل ویرانست و . . . . " فرهنگ ۱۴ "
(در تداول عامه و در اصطلاحی فارسی که میگوید)
(آب وآبادانی بخوبی نقش واهمیت آب رادرزندگی واصولا "آبادانی کردن نشان میدهد تا به این دلیل نگارنده اعتقاددارد که تمام این واژه‌ها بدرستی از ریشهٔ آب فارسی و āp پهلوی و apəm اوستایی میباشند ،همانطوریکه درویشجان نیزبدان اشاره نموده است " مترجم "

Անապակ anāpāk آناپاک

صفت است وبمعنی ۱ ــ نمیز ــ بی‌آلایش ــ پاک ــ صاف ــ خالص
" فرهنگ ۳۱ ۴۶
ماءخوذ است ازپهلوی وصورت anāpāk (گرچه دیده‌نشده
مقایسه شود با anāpa (زند) به سنسکریت naapa = بی‌آب ، فارسی ناب nāb " خالص ــ صاف "ف "بی غل‌وغش ، برای هر چیزی بکار میرود (عموما ") وبرای شراب (خصوصا "متشکل‌است از an پیشوند نفی + āpa(آب) "هوبشمان ۹۷ "
هوبشمان ZDMG 35 (1881) p. 656 مقایسه میکند با پارس nāb ناب وزند anāpa

" آجاریان ۱۸۰ : ۱ "

anāp = بی‌آب " فرهنگ ۹ "

an-āpih = اناپیه، بی‌آبی، خرابی " فرهنگ ۹ روبه‌ٔ ۲۲ "

nāb = ناب، بمعنی لب ولباب وخالص و بی آمیزش وصاف وپاک و بیغش باشد " فرهنگ ۱۴ صفحه‌ٔ ۲۰۸۶

اوستا anāp از (بر سر کلمه‌ٔ مسبوق بحرف مصورت an) نفی + āp (آب) بمعنی بدون آب، پهلوی nāp " اشتق ۱۰۱۵ " ارمنی ع anapak (خالص " "هوبشمان ۱۰۱۵ " و رجوع کنید: دارمستتر . تتعبات جلد (۱) صفحه‌ٔ ۱۱۱. ۳۰۹

ناب: خالص باشد، بی‌غش (فرخی سیستانی کفت) :

ناب است هر آن چیز که آلوده نباشد   زین روی ترا گویم کارادہ نابی

"مدرک ۴۲ صفحه ۲۳"

" نقل ازرســر نویــــــس ۱۴)

اپاک apāk

a - pāk : ناپاک ـ کثیف " فرهنگ ۹ "

اناشاهیک ānāšāhik Անաշահիկ

به این صورت این‌واژه تنها یکبار نهم در تاریخ آگاتانگفوس بکار رفته است . بمعنی غریبه ـ ناآشنا، غیره . . . . و

ولی بگونه‌ٔ مترادف این لغت بشکل ānāšxārhik در درگیر متون کهن ارمنی وجود دارد وصفت است .

باکلمه‌ٔ ānāšxārhik از یک ریشه‌اند، شکل قدیمی، اشکانی واژه‌ٔ xšadr > xšāhr که در اینجا با اضافه شدن حرف صدا داری چون (ā) در زبان ارمنی به ašxārh تبدیل میگردد .

در فارسی میانه صورت xšahr به صورت شهر šahr درآمده که ازاینگونه‌ها واژه‌های ارمنی šāhāstān (شهرستان) šāhāpet - šāhāp (شهربد) و šāhātāk و ānāšāhik که معاصر و هم دوره‌ٔ هستند .

در زبان ارمنی واژه‌ٔ šāh نتوانست (همچون ریشه) باقی بماند، لذا بطور asxarh پذیرفته وباقی‌ماندوکلمه‌ٔ sah بهمان صورت فقط در همان چند مشتق بالا که ذکر گردید باقی ماند .

بهمان دلایل بالا رفته‌رفته واژه‌ٔ ānāšāhik از بین رفت و بجای آن واژه ānāšxārhik انتخاب گشت (ماند)

(آجاریان ۱۸۰ :۱)

شهر šāhr : کشور ، قلمرو ـ حکومت مملکت

اوستایی : xšātra

پارسی باستان xšassa

ارمنی

āšxārh

=eran ایرانشهر

i-eran کشور ایران ـ مملکت ایران

i-xionan کشور خیونان

" فرهنگ ۹ "

هم چنانکه در تعاریف‌فوق‌دیده میشود واژهٔ āšxārh ارمنی بدو معنی است .

۱ ـ شهر ـ کشور ۲ ـ جهان ـ دنیا

که بامثالهایی که در این مورد ازپهلوی آورده شده صدق میکند در پهلوی نیز ، هم کشور و هم جهان معنی شده است :

" آجاریان " واژهٔ‌آناشاهیک‌ارمنی‌راازریشهٔ‌شهر xšahr<xšadr دانسته است که باپیشوند نفیān در ارمنی بکار رفته است ،

امااین‌واژه‌بصورت‌انشتریک an- šātr - ik در فرهنگ‌پهلوی صفحهٔ ۲۹

دیده میشود ، این واژه درزبان پهلوی رایج بوده است .و نگارنده را گمان بر اینستکه می‌بایستی آن را از همین صورت دانست :

پهلوی شتر ـ شهر

به لهجهٔ کردی (لری) : شر

به لهجهٔ سورانی واردهالی : شار

بەلهجهٔ زازایی : شهر

پهلوی شتردار = شهردار

شهردار (لری) ، شاردار (سورانی) ، پهلوی شـــهریستان = شهرستان ، شرستان (لری) ، شارستان (سورانی) ، شارستان (اردهالی) ،

" از فرهنگ ۱۰ "

انانوخ ānānux Անանուխ

از واژه‌های متداول در زبان ارمنی

یکی از گیاهان معطر و هم خانوادهٔ رباحین " فرهنگ ۳۱ "ص ۴۵"

این واژه بشکل‌فوق در متون کهن ارمنی دیده شده‌واشکال متأخر آن در فرهنگ

گیاهشناسی ارمنی ص ۹۶چنین اند : ānānex - ānnux - ānux :
" فرهنگ ۱۹ ص ۹۶ "

که از همین ریشه واژهٔ ترکیبی kārānānux بمعنی وحشی آن در مدارک ۴۲"
دیده میشود هم چنین sāri ānānux بمعنی کوهستانی (وحشی) آن که
مصرف درمانی وپزشکی دارد .

آجاریان ۱۸۰ : ۱

البته بنظر می‌آید که از ایرانی مأخوز باشد ، مقایسه شود با نانخواه nanxah
نانوخیه nānuxeh ،فرهٔ نان ـ ادویهٔ نان ، نوعی بذر سیاه رنگ‌است که با
فشاندن آن بروی نان (برای خوشمزه نمودن) میخورند .

متشکل است از کلمهٔ نان xvah + nān (خوشمزه ـ لذیذ ـ شیرینی)
درست همانطوریکه ارمنی‌آن می‌باشد ، hatsāhāmem مرکب از hāmem =
آمیز ـ ادویه نان ـ مزه + hāts (نان)

ازایرانی ماءخوذند هم چنین

آسوری nan / a (به عوض nā/nəā = نعناع) و nankuhg= نعناع
یونانی nanoūxa مزه و آمیز نان " du cange "
عربی نعنع na/na = نعناع
ترکی nane = نعناع
در پهلوی nanukspram nanā بمعنی (همچون مزه وآمیز نان) معنی
میدهد طبق گفتهٔ " Justi " ازفرهنگ ۲۵"

در جاریان ۱۸۰ : ۱

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

نانوک سپرهم = nānuk sparhām

نعناسپرغم ، نعنا " فرهنگ ۹ ص ۳۹۵

سپرغم : مطلق گلها و ریاحین را گویندوعموما "وگلی که آن راریحان خوانند خصوصا "
و بفتح ثالث بروزن اسپرم هم آمده است .

فرهنگ ۱۴ ج ۲ ص ۱۰۸۸

مخفف اسپرغم =اسپرهم = اسپرم = سپرم زیرنویس ۱۴ ج ۲ ص ۱۰۸۸

پهلوی spargham̄ = sprahrm

"اونوالا " ۳۷۱" زیرنویس ۱۴ ج ۱ ص ۱۱۸

نانخواه: وآن را نانخه نیز گویند به حذف و او معدوله والف ودر عربی طالب الخبز

خوانند و آن تخمی است خوشبوی که بر روی خمیر نان پاشند وبر گزندگی

عقرب طلا کنند نافع است . " فرهنگ ۱۴ ص ۲۱۰۸

نانوخیه: بمعنی نانخواه است که زبیان باشد " فرهنگ ۱۴ ص ۲۱۱۰ (۱)

زیرنویس فرهنگ۱۴ص ۲۱۰۸ آن را بگونه‌ای دیگر تفسیر میکند ، وآن را از نان + خواه

(اسم فاعل‌و اسم مفعول‌مرخم)لغة بمعنی آنچه که نان میخواهد (لازم دارد) میداند

"عقار ۲۵۹ ف "که ظاهرا" با تفسیر آجاریان‌تفاوت دارد ، اگر چه (xvāh) راکه

آجاریان چاشنی ومزه وادویه میداند و این‌واژه بدین صورت در فرهنگ پهلوی دیده

نشد .

حال اگر بتوان بخش دوم (xvāh) را " طبق آجاریان " به × variś

پهلوی بمعنی خورش و axvaś :ناخوش،نامطبوع مربوط‌کرد به معنی اصلی آن

نزدیک شده‌ایم .

لیکن اگر خواه (اسم‌فاعل واسم مفعول مرخم) را (آنچنان که در برهان آمده

است) با xvāhān = خواهان و خواهنده و xvahišn طلب ودر خواست و

خواهش مربوط‌کرد در اینصورت زیر نویس برهان دقیق تر در می‌آید .

بایددانست که‌این واژه در عربی بشکل طالب الخبر میباشد که همان معنی فوق

یعنی (تفسیر برهان) بقلم محمد معین را میدهد .

(مقایسه کنید : طالب الخبز) = معرب :نانخه ، نانخاه= نانوخه= نانخواه به

فرانسه ammi ، دزی ج ۲ ص ۶۳۲ " یونانی ámmi ، میتوان ماءخذ این

نام را تا آشوری (سریانی ninya و نانخو nānhu (Loew 111 422)

بلا برد عقار ۲۵۹ ف " ناخواه "

هی‌التی تعرفها عامه‌المغرب بالقلیفله " ، وهی الکمون الحبشی‌و کمون الملک ،

واسمه‌الیونانی امی " عقار ۲۵۹ ف) .

آنازارم ānāzārm Անապարմ

(۱) به این صورت به لفظ ارمنی بسیار نزدیک میشود " نگارنده "

āzarm + حرف نفی an

" این واژه درزبان‌ارمنی بمعنی باقدرت ، وحشی ـ قلدر وبی‌وجدان بکارآمده ، آنهم یکبار در " مدرک ۴۱ " .

آجاریان ۱۷۸ : ۱

" ماءخوذ است‌ازپهلوی آزرم āzarm = احترام ـ حرمت ـ شرم
بلغت پازند āzarm احترام ، حرمت و anāzarm = بی‌آبرو ـ بی‌شرم ـ بی‌احترامی
anāzarmiha = بی‌آبروئی ـ بی‌شرمی ـ بی‌احترامی

به‌فارسی آزرم

۱ ـ شرم ـ احترام ـ حرمت
۲ ـ ارجمند ـ محترم وعزت
۳ ـ وجدان و بخشش
۴ ـ آسایش وراحتی وصلح
۵ ـ حق وعدالت

چنانکه آزرمیدن بمعنی‌احترام کردن ـ ارج گذاشتن ـ بزرگداشت ، محترم شمردن
" ۲۵ صفحه‌ٔ ۹۶ "

شواهد در ادبیات‌و فرهنگهای ایرانی

آزرم āzarm : شرم ـ احترام ـ حرمت
آزرم āzarm : رنج ـ آزار ـ آسیب
آزرمیک āzarmik : ارجمند ـ محترم ـ آزرمی
آزرمیکیه āzarmikih : محترم بودن ـ آزرمی بودن

انازرم anazarm : بی‌آزرم ـ بی شرم

" از فرهنگ ۹ "

آزرم : بفتح ثالث وسکون رابع ومیم چند معنی دارد .

۱ ـ حیاوشرم باشد
۲ ـ بزرگی وعزت وحرمت راگویند
۳ ـ تاب وطاقت بود
۴ ـ رحم وشفقت‌ومهر و محبت ونرمی ومردمی و آدمیت ، تقصیر و گناه‌راگویندو ....
۵ ـ غم واندوه وتنگی وسختی و الم راگویند

۶ ــ عدل وانصاف و یکدلی باشد .
۷ ــ ظاهر وآشکار
۹ ــ و نگاهداشت وپاس خاطر وتحمل باشد .
۱۰ ــ غضب وخشم وقهر
۱۱ ــ بخواری وزاری گذاشتن باشد
۱۱ ــ سلامتی وراحت بود .

نقل از " فرهنگ ۱۴ "

آزرم : شرم ــ حیا ــ ارب ــ نرمی

اگر خواهی باآبرو باشی آزرم راپیشه کن "ازقابوسنامه‌منسوب‌به‌نوشیروان"

چوپرسدت پاسخ و رانرمگوی
سخنها بآزرم وبا شرم گوی " فردوسی "

گفت ای بی‌حیا و بی‌آزرم
این چنین خندی ونداری شرم " سنایی

" نقل از فرهنگ ۱۷ "

آن خوشکاره ān xueškāre Անխուեշքարե

آیا بمعنی درتملک خود داشتن ــ شخصی ــ خصوصی ؟ " آجاریان ۱۹۶ : ۱ "

این واژه تنها یکبار در متون کهن ارمنی بکار آمده است و منظور از آن کاملا " روشن نیست بنظر از دو بخش است وبنظر ازدوبخش است .

(ماءخوذ است ازپهلوی که بخش دوم آن همان واژه xveškar **پهلوی** است که در فارسی خویشکار xeškār میشود بمعنی شخصی ، خویشاوند ــ اهل فامیل چنانکه xveškāri یعنی‌شخصی‌ــخصوصی ، در تملک داشتن ، تنها مشخص نیست که (an) در اول کلمه یعنی چه و به چه منظوری بکار رفته است :
"آجاریان ۱۹۶ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

۱ ــ خوش xves
۱ ــ خویش ــ خود ــ خویشاوند ۲ = شخصی ــ متعلق
ō-kartan : از آن خود کردن
kartarih : متعلق بخود کردن
xveškar : خویشکار ، وظیفه شناس ــ کوشا ــ ساعی ، وظیفهٔ شخصی " (۹) "

خویش = بکسر اول وثانی معدوله‌بروزن‌پیش ، معروف است که اقوام و خویشاوند باشد

و بمعنی خود وخویشتن هم هست و . . . " ۷۹۸ : ۲ ج ۱۴ "

پهلوی xveš " تاوادیا " " سینا ۱۳۹ : ۲ " " نیبرگ ۱۴۰ " ریشه ایرانی باستان و اوستایی کلمه مشکوک است " هوبشمان ۵۱۴ "
" زیر نویس ۱۴ ص ۷۹۸ "

خویشکار = بروزن پیشکار ، برزیکر و مزارع راگویند " زیر نویس ۱۴ "
" نویسنده عقیده دارد که واژه‌ارمنی بخشی نخستین آن یعنی (an)میشود . کسیکه برزیگری و پیشکاری رانمیداند (باتوجه به معنی نوی که در زیر نویس ۱۴ پیدا شده است) .

آنجارا ānjārā یا آنجورا ānjorā Անձարա, Անձորա

این واژه تنها در فرهنگ ۱۹ دیده‌میشود وگیاهی است که مصرف درمانی دارد ، هم چنین بگونه نیز آمده است " در ۵۳ " طبق پیوست فرهنگ۱۵ صفحه‌ٔ ۵۷۳ "
ماءخوذ استازفارسیانجره anjira که ازهمین صورت در عربی انجزه" شده رجوع کنید مجوع اشتاین شنایدر (WZKM 11 ,276)
" آجاریان ۲۰۵ : ۱ "

انجره : بروزن پنجره بناتی است که آن را به عربی نبات انگار گویند ، بفتح بای ابجد وتخم آن را قریض خوانند وتخم آن مستعمل است ، سه درم آن را باشیر تازه‌بخورند ، قوت باه دهد :

" ۱۴ "

آنجاراک ānjārāk Անձարակ

این‌واژه در فرهنگ ۱۹ دیده‌میشودو همان گیاه مرزنگوش است که مصرف درمانی دارد myostis
ماءخوذ ازفارسی انجرک ānjarak " نوعی‌از ریحان ــ مرزنگوش "
اولین بار این واژه را آجاریان درست ودقیق تفسیر کرد .
سپس همین معنی رانورایر (۱) بدون اطلاع از هم

" آجاریان ۲۰۵ : ۱ "

این واژه بگونهٔ ānjuk نیزدرفرهنگ ۱۹ دیده میشود که آجاریان آن را به انجرک تصحیح میکند ۲۰۶ : ۱

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی :

انجرک : anjerak : و مرزنگوش را نیز گویند وآن نوعی از ریاحین است که در دواها بکار برند و در عربی آن را آذان الفار گویند : Marjolaine

" از ۱۴ ج ۱ ، ۱۶۶ "

آنجوپار ānjupār Անձուպար

نوعی گیاه است که در قدیم برای درمان بیماری سل بکار میرفته است .
این واژه تنها در فرهنگ ۱۹ شماره ۱۲۲ ثبت وبیادگار مانده است .

ماءخوذ است از فارسی انجبار injbār " وآن گیاهی است که در کنارهٔ جویها و رودها میروید وسرخ رنگ است و برای بیماری سل نافع است " از ۶۴ کوتاه شده "

به عربی انجبار : enjibar , deus eguinus .chevrefeuille
اشتانیشانیدر در WZKM 11 276

از میان زبان شناسان ارمنی نخستین بار آلیشان (۱) تفسیر درست را ارائه نمود .

" آجاریان ۲۰۶ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

انجبار : معرب انگبار و ان رستنی باشد سرخ رنگ و پیوسته در کنار جویها روید وعصارهٔ آن نیز سرخ میباشد ، بواسیر رانافع است :

" ۱۴ ج ۱ ص ۱۶۶ "

---

۱) آلیشان =

آنجوه anjuh Անճուհ

نوعی عوداست " امیردولت " به عربی عود این کلمه تنها در فرهنگ۱۹ دیده میشود (۱)

" آجاریان ۲۰۶ : ۱ "

مأخوذاستازفارسیالنجوخ alanjux یا یلنجوخ yalanjux بمعنی عود ـ چوب عود ـ درخت عود " ۶۴ "

اولین بار فرهنگ نورایر درست و دقیق تفسیر نمود .

" آجاریان ۲۰۶ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

این کلمه بصورت النجوخ در برهان دیده نشده اما بصورت یلنجوخ آمده است .

یلنجوخ : بفتح اول وثانیوسکوننونوجیمبواوکشیده و به جیم دیگر زده ، عود هندی را گویند وبهترین آ ، عود مندلی است و آن خوشبویترازعودهایدیگراست .

"۱۴ ص ـ ص ۲۴۴۹

ینجوج : " فهرست مخزن الادویه " یلنجوخ " بعربی عود هندیست

" تحفه حکیم موءمن "

انجوج : چوب عود باشد و بهترینویآنستکهدرتهآبنشیند ،گویند عود بیخ درختی است که آن رامیکنند ودر زیر خاک دفنمیکنند تا مدتیمعینبعدازآنبرمیآورند ، پوسیده آنرا میتراشند و باقی عود خالص است ، بهترین آن مندلی است.

" ۱۴ ج ۱ ص ۱۶۷ "

۱) فرهنگ ۱۹ شماره ۱۲۱

آنجیمان ānjimān Անգիման

بمعنی جلسه ـ نشست

از لغات تازه کشف شده که تنها دوبار در متون قدیمی ارمنی بکار آمده است .

" آجاریان ۲۱۰ : ۱ "

ماءخوذ است ازپهلوی anjaman "یا hanjaman بمعنی جلسه
و نشست فارسی قدیم hanjamana "جلسه"
ازایرانی ماءخوزند هم چنین آسوری hanzaman Brokelmann,lex.syr2.84
مانـــدائی hanšimann عربـی hinzamn تجمـع آدمـی و مـردم
(Horn :ّ 114)گرجی ānjemni (انتشارداد" "در انظار
مردم")

"آجاریان ۱۰:۲۱۰"

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

انجمن= بضم ثالث‌وفتح میم وسکون نون، مجلس ومجمع راگویند . بمعنی‌گروه و فوج
مردمان هم آمده است . ۱۴:۱۶۷

(در پهلوی hanjaman مشتق‌ازاوستایی hanjamana مرکب‌از han (هم)
+ gam (آمدن) یعنی با هم آمدن (محل) گردهم آمدن" بارتولمه
۷۷۰ – ۷۱ " نیبرگ ۱۰۲ "
زیرنویس ۱۴ ج ۱ ص ۱۶۷ "

انجمن = anjaman =شورا ـ انجمن
همنجمن= hanjaman
han-jam-an : انجمن ، مجمع ـ جلسه ـ اجتماع ـ شورا
هنجمنیتن hanjamanitan، سخن گفتن در مجمع "۹ "
به گویشهای کردی (سورانی و اردهالی) میشود انجمن anjoman "۱۰"
آنجیریتام ānjiritām Անձիրիտամ
نوعی گیاه است که امیر دولت آن راچنین معنی میکند .
" شبیه به انجیر است . گردوقرمز گون وآن حنظل است، و درون آن دانه دانه
میباشد وخود میوه ایست از آن درخت وگیاهی است که اصل‌آن هندی میباشد .
ماءخوذاست‌ازفارسی انجیرآدم anjir-i adam (باهمان تعاریف فوق) اولین
بار درست ودقیق تفسیر نمود نوراير سپس آجاریان
"آجاریان ۲۱۵ :۱"
شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

انجیرآدم : نام میوه‌ای است در هندوستان شبیه به حنظل
"۱۴ جلد ۱ ص ۱۶۷"

۱) = نورایر صاحب فرهنگ ج نخست چاپ سال ۱۹۲۴ صفحهٔ ۷۹"

آنداچل ānda̅čel Անդաճել

بمعنی فکر کردن، بررسی وتحقیق کردن ، در تشویش وناراحتی فکری (بودن)

هم چنین بصورتهای āndičel و ānticel

" از ۵۵ شماره ۱۴ و ۶۳ و ۵۶ شماره ۱۳۰۰

و ۵۷ ص ۶۰"

مصدر ānticel چیزی را با بررسی و تحقیق تصور کردن ــ فرض کردن

از همین صورت ، āndačumn و anteck " از ۵۲ ص ۱۳۴ "

در تشویش و ناراحتی فکری ، فکر

مصدر andeč---r linel "از ۵۷ شمارهٔ ۹۰ در ناراحتی فکری بودن

از آجاریان ۱۸۷ : ۱

(ماٴخوذ ازپهلوی andāčišn = فرض ، فکر ،

andāčak (نظر ــ ایده ــ فکر ۲ ــ حد ــ اندازه ، فصل ، شکل و فرم

andāxtan : تماشاکردن ــ از بالا نگاه کردن

پازند= andazešni = قابل اندازه گیری

پارسی= انداز andāz = اندازه ، هدف (نظر) ، اندازه andāza

وزن ــ وزن ــ استوار ــ پابرجا ، اندازه ــ حد فارسی andača یا اندیشــه

andiša = فکر ــ اندیشه ، ناراحتی فکری ، مشورت که از همین اصل در زبان

ارمنی (قرون‌وسطی) andiša بکار گرفته شده است (۲) انداختن andāxtan =

پرتاب کردن

کردی ، اندازه ، endāze مقاوم ، پابرجا ــ ۲ جلد واندازین andāzin

تیراندازی کردن :

ازایرانی ماٴخوذندهم‌چنین ، هندسة ، عربی ، بمعنی علم هندسه واندازه گیری

و مهندس= muhandes در تلمور handes = یا hanez

= اندازه گرفتن

ریشه تمام اینها (طبق Horn,117) ham + tač زندی است .

(از ۲۵ شماره ۹۸ در آجاریان ۱۸۷ : ۱)

---

۱) linel به‌ارمنی (یعنی بودن)

۲) در همین مجلد جداگانه خواهیم دید

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

انداچک = اندازه

لهجهٔ سورانی (کردی) اندازه
لهجهٔاردهالی (کردی اســـاره

" از ۱۰ "

اندازه: بروزن‌خمیازه، پیمانه‌هرچیزراگویند، وقیاس‌کردن واندازه‌کرفتن را نیز کفته‌اند و تعریبش بهندسه کرده‌اند.

" از ۱۴ ص ۱۶۹: ۱ "

انداچه = بر وزن دریاچه، بلغت زند و پازند فکر و اندیشه را کویند.

" از ۲۴ ص ۱۶۸ "

انداز = ... و بمعنی قیاس‌هم آمده است واندازه ومقیاس‌ومقدار چیزی راگویند بمعنی مصدر هم آمده است که انداختن باشد.

" سیبرک ۹۹ " "ناوادیا ۱۶۱: ۲" " مساس ۲۷۶" رجوع کنید

انداختن " از زیر نویس ۱۴ "

(انداچک andaćak

an-dač-ak = اندازه ـ حد

andaxtan انداختن

an-daz-t-an: پرتاب‌کردن، اتفاق افتادن، حساب کردن شتاب کردن طرح کردن:هنداختن handāxtan

اندازه گرفتن، حساب کردن ـ اتفاق افتادن، معین کردن، طرح ریزی کردن، زایچه گرفتن ـ طالع دیدن ـ تقویم کردن، مشورت کردن ـ قضاوت کردن ـ تخصص دادن.

" از ۹ "

که جانست شگفت است وتن هم شگفت نخست از خود اندازه بایدگرفت.

" فردوسی "

آندارز ândârdz Անդարձ

در زبان ارمنی بمعنی‌اندرز نامه ـ وصیت ـ وصیت نامه

ماءخوذ است از پهلوی andarz وصیت، پند ـ نصیحت

پازند andarz " سفارش ـ پند ـ خرد ـ اندرز"

فارس اندرز = سفارش ـ پندواندرز ـ نصیحت ، آخرین حرف ، وصیت و آخرین خواسته

ارایرانی ماءخوزند هم چنین گرجی ānderdzi : وصیت ـ فرمان ـ سفارش و

andarz namagi وصیت ـ وصیت نامه و moanderdze بمعنی کسی که وصیت را اجرامیکند ، کسی که طبق وصیت عمل میکند .

هوبشمان در شماره ۹۹ اعتقاد دارد که این کلمات مستقیما " از راه زبان فارسی وارد گرجی شده اند چه دراین زبان معانی فرمان وسفارش نیز برخود دارند در حالیکه در زبان ارمنی ایندو معنی وجود ندارند .

" آجاریان ۱۸۸ : ۱ "

در کتابی تحت عنوان " تاریخ اسقف وارطان (۱) " در مورد واژه andarz تفسیر جالب و ظاهرا " قانع کننده ای وجود دارد : او اعتقاد دارد که این واژه ازریشه darrnāl = برگشتن ـ تکرار شدن ارمنی میباشد باپیشوند نفی ān = بمعنی نابرگشتنی وتکرار نشدنی ،و آخرین (از آنجایی که وصیت نیز آخرین خواست ویا حرف متوفی است)

یعنی گفته وخواست آخرکه دیگر تکرا رنمیگردد وشاید هم " متوفی " که برگشتنی نیست

این اعتقاد را Dulaurier Jas, 16(1860)p .308

می پذیرد باآوردن واژه (irrevocable)

لیکن این نوع تفسیر را نه آجاریان و نه هوبشمان می پذیرند ، بر همین اساس از میان زبان شناسان ارمنی اولین بار فرهنگ ارمنی هایکازیان آن را با ماءخوذ دانستن از پهلوی درست ودقیق توجیه کردند :

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

وصیت handarz- andarz

وصیت کردن handarzenitan " از فرهنگ فارس به پهلوی ۳۸۴

اندرز =**فارسی : اندرز** andarz

an- darz : اندرز ـ مشاوره ـ پند ـ تعلیم ـ وصیت

هندرز : han-darz : پند ـ اندرز ـ تعلیم ـ وصیت ـ نصیحت

" از ۹ "

اندرز : بمعنی پند و نصیحت و حکایت و وصیت باشد و **بمعنی کتاب و نوشته هم** بنظر آمده است . " از ۱۴ "

---

۱) چاپ ۱۸۶۲ ونیز

اندرز در اوستا بگونه han- dareza آمده است ، بخش نخست آن هن ، گونه‌ای دیگر از هم است که در واژهٔ هنبار = همباز = انباز ، هر سه گونه آن دیده میشود ، و بخش پایانی آن dareza همانست که امروزه در زبان فارسی " درز " خوانده‌میشود ،وجای‌دوخته‌شده‌وبهم پیوند خورده دوپارچه است (درزیگر = خیاط) ، این واژه‌برروی‌هم بمعنی‌به‌هم‌دوختن‌یا به هم پیوند دادن بوده است یعنی تجربه‌های گذشته کسی را به آینده و زندگی دیگری پیوند دادن .

یادداشت فریدون جنیدی

آندرزاپت āndārdzāpet Անդարձապետ

مقام و سمتی بزرگ در دربار ایرانی ، در زبان ارمنی واژه‌هایترکیبی mogāts āndārzāpet بمعنی بزرگ و رئیس‌موبدان " از ۶۱ "

و movān āndarzāpet بهمان معنی " از ۵۵ و ۶۲ "

و Sākāstān ānderdzāpet بمعنی رئیس‌الوزراء یا صدر اعظم سکستان " " از ۶۱ "

" ازآجاریان ۱۸۸ : ۱ "

ماءخوذ است‌ازپهلوی andarzpat ،مشاور ، راهنما ، دهنده " که متشکل است از andarz " پند نصیحت " + pat " بزرگ " :

در ایران کهن چنین مشاورانی نزد موبدان و استانداران وفرمانداران بودند ، ازهمین رو در پهلوی داریم andarzpat i vaspuhrakan بمعنی مشاور بزرگان ورئیسان و moɣān andarzpat بمعنی تعلیم دهنده و مشاور موبد ، که ازهمین صورت بگونه دخیل در آسوری muɣān andarzbaδ موجود است :

dar andarpat " طبق نظر تیریاکیان (۲) نوشتهٔ yalandarzpat پهلوی در کارنامک (۱۴ شماره ۹) رامی‌باید به darandarzpat تصحیح کردمتشکل از dar = درٛ + اندرزبد " حاجب دربار * "

مقام و مرتبت اندرز بد بعد از مقام ساتراپ (۱) بوده است .

کلمات فوق در زبان ارمنی بایستی بصورت āndarzpāt و

---

۱) ساتراپ : مقام استانداری در زمان ساسانیان رامی‌گفته‌اند

۲) زبان شناس ارمنی و . . . .

dārāndārzpāt در می‌آمد، لیکن این واژگان در زبان ارامنه تحت
تأثیر کلمات (۳) hānderdž "لباس" و hānderdžānk تجهیزات"
و pet(۴) چنین آهنگی بخود گرفته‌اند:

از ۲۵ شماره‌های ۹۹ و ۱۷۹"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

" هندرزپت: handarzpat
صدر اعظم ــ رئیس الوزراء، رئیس خزانه، رئیس دارایی، رایزن
ارمنی: handerjāpet
dar = حاجب دربار * " " از ۹ صفحهٔ ۲۵۸"

" ۱ ــ پهلوی handarz ایرانی باستان ham - darza مشتق
از ham - darəz (اتفاق باهم) و (محکم کردن) " بارتولمه ۶۹۸"
ظاهرا" با اوستایی handarəza " بند ــ زنجیر " یکی است" بارتولمه
۱۷۷۱" در ارمنی " andarj " بمعنی وصیت پازند andarz پهلوی تورفان
ndarz, و "نیبرگ ۱۰۰ " " مناس ۲۷۶ : ۱"

نقل از زیرنویس ۱۴، ص ۱۷۰

آندام āndām Անդամ

(قسمتی ازبدن، عضوی از اعضای بدن، گاهی تمام بدن را هم گویند،
" از ۱ و ۲ "

اندامهای پوشیده " از ۵۸ و ۵۹ "

در ادبیات نوین ارمنی ازهمین ریشه āndām بمعنی عضو باشگاه یا
کانونی یاسازمانی بودن،

از همین ریشه‌اند واژگان andamaluydž = فلج " از (۱) " و
ha tandam قوی هیکل وتنومند و غیره " از (۱) "

در ادبیات جدید ارمنی واژه‌های بسیاری از همین ریشه مشتق شده‌اند
چون āndāmuhi = عضو زن یادختر ویا
bāzmāndām دارای عضو زیاد بودن

---

۳) همریشه باواژه‌های درز ــ درزن = سوزن و درزی = خیاط رجوع کنید به " handerz "
۴) همان پت پهلوی

ãndãmãgrel ، به‌عضویت در آوردن و
ãrrnãndãm = پولی که اعضاء برای عضویت‌هرماهه می‌پردازند
آلت تناسلی مرد ودیگر . . . .
"آجاریان ۱۸۷ :۱۰

ما٘خوذاز پهلوی ـ پازند andam فارسی اندازم andamعضوی‌از اندامهای بدن منظم و دقیق بودن ، آلت تناسلی چه زن و چه مرد ، کردی endãm عضو بدن ، ، آلت تناسلی

هنداف hindaw = پا

زند handãmãn = اندام

متشکل است از پیشوند han وریشه٘ da⟨dha بمعنی ساختن وترکیب کردن ، مقایسه کنید با واژه٘ سنسکریت sandhay = گله‌ازایرانی‌ما٘خوذند هم‌چنین handãmã ماندایی (عبری جدید)وآرامی haddam (تیکه‌ـقسمت‌ـبخش) آسوری hadamã = بدن ـ اندام عربی هندام = handam (قسمت بیرونی بدن . . .)

" از ۳۳ جلد ۳ ص ۵۷۹ "

تلمود hadẽm = عضو به‌عضوبریدن ، قسمت به‌قسمت بریدن و عربی هدم hadm (ویران کردن ، خراب کردن

" از ۲۵ شماره٘ ۹۸ درآجاریان ۱۸۷ :۱۰

این واژه در بسیاری از لهجه‌های ارمنی به اشکال متفاوت باقی است .

مثل ãndãm ـ پاچه ntãm - ã عضو بدن ، ãndemnə = پاچه گوسفند و بز یا گاو و andom = عضو جلسه ، endem (بدن) وغیره . . . .
از آجاریان ۱۸۷ :۱۰ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

han-dãm : اندام ـ عضو بدن " از فرهنگ ۹ "
هتام . بلغت زند وپازند بمعنی اندام باشد از ۱۴ "

" به گویش سورانی اندام andam

بهگویش اردهالی انـــام anām

بهگویش مکـــی هندام handam "از فرهنگ ۱۰ "

Անդիշա

آندیشا āndišā

از لغات منسوخ در زبان ارمنی

" بمعنی ناراحتی فکری ــ خیال ــ فکر

این واژه تنها در ادبیات عامیانهٔ قرون اخیر ارمنی آمده است "از ۱۵۵ ــ ۱۰۱ : ۵۶"

از ریشهٔ andišā (مترادف) فارسی "برای توضیحات بیشتر رجوع کنید andac-el

از میان زبان شناسان ارمنی اولین بار چوپانیان درست ودقیق تفسیر نمود (۱).

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

اندیشه : بر وزن کم پیشه ، بمعنی فکر و خیال باشد و بمعنی ترس و بیم هم آمده است 14

" ۱۴

اندشیتن andešitan : اندیشیدن

هندشتین handešitan : فکر کردن ــ ملاحظه کردن " از ۹ "

Անդոհ

andoh

دغدغه خاطر ، تشویش ، بیماری تشویش ونگرانی ، بصورت تنها چندین بار در متون ارمنی بکار رفته است . " پیوست ۵ ج ۲ ص ۱۰۴۳ "

از همین ریشه در زبان ارمنی āndohākān = ترسناک ، اندوهناک ، از ۶۳ ج ۳ ص ۶۶۵ "

آجاریان ۱۸۹ : ۱

ازپهلوی andoh " غم ، درد ــ رنج ــ گرفتگی ، دلگیری فارسی اندوه ، اندوهیدن ، غمگین شدن اندوهگین andohgen یا اندوهناک andohnāk غـمناک ــ اندوهگین

" ۹۹ : ۲۵ " در آجاریان ۱۸۹ : ۱

از میان زبان شناسان ارمنی نخست صاحب فرهنگ هایکازیان آن رااز ریشهٔ andoh میداند و از میان اروپائیان اولین بار Lag. urgesh. 174

Beitr. bktr.lexic 47.

۱) = در دیوان ناهاپت کوچاک چاپ ۱۹۰۲ نوشته شده در قرن ۱۷ میلادی

درکنارمورد فوق " ان" را از ریشهٔ سنسکریت dhu < du زند می‌داند

شواهد در ادبیات و فرهنگهای‌ایرانی

"اندوه: (h)an-doh اندوه ـ رنج ـ غم ـ گرفتگی دل

اندوهگن: (h)an-doh-g-ēn: اندوهگین ـ غمناک

اندوهگن: handohkan/gan

اندوهگین " از ۲۶:۹ "

اندوه: بر وزن انبوه، گرفتگی دل ودلگیریرا گویند؛ " از ۱۷۱ ؛ ۱۴"

انده: بضم ثالث ، مخفف اندوه است که گرفتگی دل‌و دلگیری باشد: از ۱۷۱ : ۱۴"

" اندوهگین: بفتح‌اول، پهلوی handoh(a)ken = غمناک، با اندوه "باغصه"

ارمنی andohakan (کسی یا چیزی که انسان‌را به سختی بترساند) مرکب از

+handohak میشوند an(a) و

و پیشوند an(a) و handoh (اندوه) مرکب از han-davatha

(han - davatha) مشتق از " dav " فشار دادن "بارتولمه ۶۸۸ "

نیبرگ ۱۰۰"

" زیر نویس ۱۴ "

در مورد اندوه چنانکه‌دیده‌شد در آجاریان از ریشهٔ du (زند) وبا dhu(سنسکریت) دانسته شد اما بدون‌ذکر معنی‌وشاهدی برای آن

در زیر نویس برهان نیز" بارتولمه" ونیبرگ" آن را ازریشهٔ " dva " فشار دادن می‌دانند امابدون ذکر این که در چه زبانی باقی وآوردن شاهدی

''andoh''

" از فرهنگ فارسی به پهلوی."

handoh

به گویش سورانی = اندو

به گویش اردهالی = انو "۱۰"

آنزورت āndzrut Անզրութ

نوعی صمغ است وآن ''Sarcocolle'' است:

این صمغ مصرف پزشکی‌ودرمانی دارد وفقط در فرهنگ۱۹ آمده است [1] این

---

۱) = در فرهنگ‌گیاهشناسی ارمنی صفحه‌ی۱۱۲

واژه هم چنین بشکل anzrut نیز آمده است " در ۱۹ "
نوعی گرد زرد رنگ است که برای‌درمان‌چشم درد بکارمی‌رود " rivola "
از ۱۵ صفحهٔ ۲۱"
" آجاریان ۱:۲۰۴ "

"مأخوذاست ازفارسی انزروت anzarut از گیاهی خاردار بعمل می‌آید و آن سرخ وسفید رنگ است. نوع بهتر آن برنگ زردو سفید است، و صمغی است تلخ مزه امامسهل‌وآبداروصفرابروبرای‌درمان چشم درد خوب است" از ۶۴ صفحهٔ ۱:۸۴ "

از فارسی ماٴخوذند هم چنین‌عربی انزروت anzarut یا عنزروت‌بهمان معنی ، در این باره رجوع کنید به مجموعه اشتاین شایدر WZKM 11, 276
به‌زبان گرجی ānzāroti یا ānsāruti (۲)
از میان زبان شناسان ارمنی نخستین بارنورایر" فرهنگ فرانسوی ص ۱۱۱۷ : ۲
و سپس نویسنده فرهنگ ارمنی هایکازیان ص ۲۶ آن درست ودقیق تفسیر نمودند .
در میان لهجهٔ ارمنی سباستیا (۳) این واژه بگونهٔ " āndz̆rut " به نوعی گل‌گفته میشود " طبق گابیگیان" این واژه در برهان نیز دیده میشود .
آجاریان ۱:۲۰۵ "

انزروت : بر وزن و معنی عنزروت است وآن صمغی باشد تلخ که در بیشتر مرهمها بکار برند وعنزروت معرب آن است و در مویدالفضلا به این معنی باذال نقطه دار وبای ابجد هم آمده است که انذروت باشد " برهان ۱:۱۷۲ : ۱۴ "
" زیر نویس ۱:۱۷۲ "

آنگار āngār Անգար

در زبان ارمنی بمعنی به‌حساب آوردن ــ محل گذاشتن چیزی یا کسی ، بفکر کسی بودن

" آجاریان ۱:۱۸۳ "
این واژه‌تنها یکبار در متون‌کهن‌ارمنی‌بکاررفته‌است " ۴۶ صفحهٔ ۲۸۶ "
ازهمین ریشهٔ مصدر āngārel به حساب آوردن تصور کردن
" تاریه اسقف سبئوس ۱۳۸
(از لغات غیر مستعمل در ادبیات نوین ارمنی ، امااین‌واژه‌در لهجه‌های ارمنی

---

۲) = «МЯСНОЙ КЛЕЙ (Камелъ) бельмокъ (смола)
۳) = سباستیا نام قریه‌ای است واقع در ارمنستان کنونی

بویژه لهجه‌های فریدونی ـ اصفهانی ـ ازنا (ازتوابع اراک) خونگ (۲) xung (۱) و قوش قلعه (۲) وبلوران (۲) ـ سنگباران (۲) منطقه‌ٔ هزار حریب (۲) ـ هادان (۲) ، خوکان (۲) ، شورشگان (۲) ، میلاگرد (میلاجرد (۲)) تماگرد (۲) و لهجه‌های ارمنی (اهالی سلطان‌آباداراک وازنا) وچاپلق والیگودرز و شاهپور آباد از توابع استان لرستان باقی است ، وچنین بکار میرود . լավ էս անգարն արի

lāv es āngārn̊ āri

یعنی خوب ازفکرش درآمدی" ویا "خوب توانستی دیگر بسراغش (هرچیز (نروی)

āngārn̊. ārā

یعنی " فراموش کن ـ فکرش را ازسرت بیرون کن ، تصورش را نکن

این واژه به تنهایی بکار نمی‌رود) . مترجم

(مأخوذ است ازپهلوی ، مصدر angārtan = تعریف کردن ـ بشمارآوردن

پازند angārdan تصور کردن ـ گمان بردن ـ تعریف کردن

angird = نتیجه ـ حاصل ـ جمع بندی (نمودن)

angara : تصور ـ گمان بردن ـ فرض دانستن

فارسی انگاشتن angāštan = فکر کردن ـ به شمار آوردن ، انگار angār (امر) بحساب آور پینگار angāranidan : توجه دادن ـ و

angārda : تاریخ ـ افسانه

از ایرانی مأخوزند گرجی āngāriši = حساب و توشی āngāriš = حساب این واژهٔ ایرانی ازریشهٔ (kār) بمعنی کردن ـ انجام دادن وپیشوند " ham " است ، مقایسه شود بازند hankarayemi . بکار گرفتن ـ کامل کردن و hankərətay = انتها ـ پایان ـ تصفیه حساب ـ سند ۴۵ صفحات ۴۴۸ و ۱۷۷۰)

(از "۲۵ ص ۹۷ در آجاریان ۱۸۳ : ۱"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

انگارش = بروزن افزایش ، بمعنی انگارده است که افسانه وسرگذشت باشد .

انگاره = بر وزن همواره ، هرچیز ناتمام راگویندو بمعنی انگارش هم آمده است .

---

۱) = نام محلی است که در فارسی خنگ نوشته میشود و xung لفظ ارمنی ان است

۲) = از توابع اصفهان ، فریدون شهر اصفهان

که‌افسانه وسرگذشت باشد ویاد گذشتها کردن را نیز گویند . . . .
و بمعنی‌دفتر وحساب و نامهٔ اعمال هم نوشته‌اند ؟
" از ۱۴ ص ۱۷۴ : ۱ "

(هنگاردن = hangartan " مناس ۲۷۶ : ۲ در ایرانی باستان ham-karayati مرکب از han-kar اوستایی .جزودوم kar بمعنی کردن‌است که به‌انضمام han " بمعنی مجری داشتن وبپایان رسانیدن است " سینا ۱۱۵ ح ۱ " "بارتولمه ۴۴۴ و ۴۴۸"
در سانسکریت kal (پیش بردن ــ راندن ، پرداختن) چنانکه sam-kalita (رویهم نهاده ــ جمع شده " نیبرگ ۱۰۱ ")
از زیر نویس ۱۴ بقلم دکتر م .م .)

(انگارک angarak
انگاره ــ محاسبه angartan
انگارتن angartan انگاشتن : حساب کردن تصور کردن
هنگار hangar : انگار ــ گویا
" از ۹ ص ۲۶"
در فارسی اصطلاح متداول" انگارنه انگار" همین ریشه است .

آنگام āngām Անգամ
از واژه‌های بسیار متدول در زبان ارمنی

(به نقطه‌های گوناگون چون āyn āngām — āys āngām یعنی این بار و آن دفعه و mi āngām (یکبار)و miāngāmāyn یکباره = ناگاه بمعانی ۱ ــ بار ــ دفعه ــ هنگام ۲ ــ حتی ــ نیز ــ هم چنین
" مدارک ۱ و ۲ و . . . . . "
آجاریان ۱۸۲ : ۱

(ماٴخوذاست‌ازپهلوی‌یا پازندی hangām (زمان ــ فرصت ــ فصل (های‌سال) فارسی هنگام hangam (زمان‌ــ فرست)و انگام angām بهمان معنی‌که صورت اخیرا را که بیشتر وبهتر باواژهٔ‌ارمنی مطابقت میکند ، هوبشمان ذکر نکرده است ، در حالیکه دیگر صورتها بیشتر با واژهٔ hāngāmānk تطابق میکنند (بمعنی ــ موقعیت فرصت) تشکیل شده‌اند از پیشوند " han " و ریشهٔ gām که این ریشه با پیشوند

aiwi نیز دیده شده

زند aiwigāma " زمستان ــ سال "

" رجوع کنید بــه فرهنـــگ ۲۹ " Horn (1109) و

فرهنگ ۴۵ Bartomae, aitir, wort. 89

" فرهنگ ۲۵ ش ۹۷ "

از آجاریان ۱۸۳ : ۱

ازمیان زبان‌شناسان غیر ارمنی برای نخستین بــار درســت و دقیــق تفسیــر نمودند

(47) SchOder, thes که آن را ماٴخوذ ازپارسی دانست سپس فرهنگ

ارمنی هایکازیـــان کــه‌مرکــب از gām – āyn – gām (ریشـــه) دانستــه و

Lag . Armenian stud.111 معتقد است که واژهٴ āngām ارمنی بر

اساس واژهٴ آسوری zabna (زمان‌بار ــ مرتبه) شکل‌گرفته که طبق این تعریف واژهٴ

ایرانی angam در ارمنی‌بمعنی‌هنگام و زمان بکار نرفته است ، یوستی در اثر تحقیقی

خود Yusti, zendsp.3 تمام‌کلمات angam ارمنیّ‌ع‌ّفارسی hangam

پهلوی‌وپارسی Ogam (بخوان hangam و غیره را با aiwigama مقایسه

کرده ودر زیر آن میگذارد .

درویشجان زبان شناس دیگر ارمنی آن را hām-gām میداند و ریشهٴ آن را

gām با پیشوند hām که این پیشوند در آغاز چندین کلمهٴ ارمنی وجود دارد .

سرکسیان زبان شناس دیگر ارمنی آن را āngām از ریشـــهٴ gām ارمنی و

gām سومری بمعنی هنگام ــ زمان میداند .

Mūller WZKM 9 ,83 از ریشهٴ وفعل gam (رفتن) همچون عربی

xatva = قدم ــ گام و marra (گذر ــ راه‌ــ سیر) که هر دوی اینها هم چنین

بمعنای هنگام نیز هستند .

نقل از آجاریان ۱۸۳ : ۱

شواهد در ادبیات واشعار ایرانی .

هنگام :

han- gām : هنگام ، وقت ــ ۲ ــ انجمن

-- pat : بهنگام ــ بوقت

هنگامیک : hangamik

ik- هنگام بهنگام ــ بوقت ــ " فرهنگ ۱۷ "

هنگامی (۱) : ترجمه خلق‌الساعه است فرهنگ ۱۴

انگام : بر وزن و معنی هنگام است که موسم و وقت باشد " ۱۴ ج ۱ ص ۱۷۴ "

(– پارس باستان hangama) قیاس کنید : اوستایی aiwi – gama = زمستان پهلوی hangam (پازند ogam) اسشق ۱۱۰۹ ارمنی angam دفعه مرتبه) mi angam = یکدفعه و نیز هم چنین هوبشمان ۱۱۰۹ کردی hingaw (زمان) کردیع hingam " ژابا ص ۴۵۳

دگر پنجه اندیشهٔ جامه کرد (جمشید) که پوشند هنگام بزم و نبـرد

"فردوسی"

و صاف (الخصره) رشیدی

هنقام = کردی " هورامی "

هنگین = کردی " فکری " " فرهنگ ۱۰ '

Անգահ ãngãh = آنگاه

بدین معنی از واژه‌های غیر مستعمل در زبان ارمنی

(این واژه یکبار در " مدرک ۴۳ " یک متن کهن ارمنی بکار رفته است ، بمعنی بی‌وقت – دیر – بی‌موقع ،وبه‌چندین شکل در صفحهٔ ۱۰۹ همین مدرک مثل ãnkãh در صفحهٔ ۹۵ ، hãngãh که ازهمین صورت مصدر hãngãhil بمعنی دیرکردن صفحهٔ ۲۶.

از ریشهٔ gãh گاه فارسی ، بمعنی زمان " همراه با پیشوند

" آجاریان ۱۸۲ : ۱

این واژه در لهجه‌های وان وخیان (۱) بشکل ãngãx مستعمل است .

آجاریان ۱۸۲ : ۱

---

۱) = واژهٔ ترکیبی mi ãngãmits درزبان ارمنی یعنی یکمرتبه وهرچیزی که ناگهانی و بیدرنگ صورت پذیرد (خلق الساعه)

ای شکسته حسن توهنگام گل بارهٔ عشرت فکن در جام گل

۱)) لهجهٔ وانی ، ویژهٔ ارمنیان مستقردر کنار دریاچهٔ وان ازسرزمین ارمنستان غربی است و خیان XIAN نام محل و لهجهٔ دیگری از ارمنستان غربی است "نگارنده"

شواهد در ادبیات واشعار ایرانی

گاه: بر وزن ماه، تخت پادشاهان و کرسی زرین را گویند (۲) و بمعنی وقت و زمان باشد.

فرهنگ ۱۴ ج ۳ ص ۱۷۷۱

گاه: (زمان) gās - gāh

" فرهنگ ۴۴

بمعنی آن زمان ـ آن هنگام ۲ ـ پس ـ سپس ـ در آخر ـ بعد از آن این واژه در زبان عامیانه (لهجه‌های ارمنی با مختصر تغییری در تلفظ وجود دارد و بشکل های en gāx ــــــ en čāx هست.

بصورت engāx در میان لهجه‌های ارمنی، ارامنهٔ سلطان‌آباد و ازنای اراک خصوصا" و بصورت enčāx در لهجهٔ ارامنهٔ جاپلق و شاهپورآباد وگز gowz و آبادیهای ارمنی نشین ایکه در مجاورت هم هستند مانند بر برود.

در اینجا نیز واژه‌گاه با همان‌متن زمان بخوبی نمایان است، اما خلاف گذشته، در اینجا این واژه مجموعا" از صورت فارسی آنگاه میباشد چه‌هر دو بخش این‌کلمه یعنی آن گاه در فارسی متداول و معنی دار هستند.

در غیر اینصورت می‌باید ارمنی آن āyn gāh باشد که شاهدی در دست نیست و دیگر اینکه بخش دوم این لغت می‌باید بشکل اصلی محفوظ میماند، چه در زبان ارمنی استعداد پذیرش و انعطافات بسیار زیادی است.

و اما بخش دوم این واژه، در زبان عامیانهٔ تقریبا" تمام ارمنیان (۱) بشکل گی gey زنده مانده است ومداد از آن زمان ـ وقت ـ ۲ و نوبت است.

شاهد در جمله

կու գեյն ա

ku - gey-n ā

یعنی نوبت توست " درکارها "

գեյն ընգիրա կեզ

gey - n-əngirā kez

یعنی نوبت شماست حالا " در امر ازدواج "

لازم به‌تذکراست که حرف " h " در لهجه‌هـای ارمنـی بـه " y " ـ " x " تبدیل شده‌اند، و این موضوع نمونه‌های چندی در هر دو زبان دارد،

من درفارسی بطور واضح میتوانم نمونه‌ای از تبدیل " h " آخر لغت به صداهای دیگر بیاورم و آن شاهدی است از فرهنگ ۱۴ ص ۲۱۵۳ که "ه" به "ج" تبدیل شده است؟

---

۲) بدین معنی در زبان ارمنی هنوز رایج است و رجوع کنید بخش " گ "

۱) بویژه ارمنیان که در ایران زندگی میکنند. مترجم.

ناگاج : باجیم ، بر وزن و معنی ناگاه وبیکبار هم گویندشودرفواید گفته شد (۱) که در فارسی جیم وها بهم تبدیل می یابندو معنی لغوی آن بی وقت باشد چه گاه بمعنی بی وقت هم آمده است .

"۱۴ ص ۲۱۵۳"

آنگاه : پس از آن ، پس . سپس ، آنگه ، در آخر ، بعد ــ بعداز آن نخست بر منابر نام مُبرند بشهرها و خطبه بنام ماکنند ، آنگاه بنام وی" ابوالفضل بیهقی "
فرهنگ ۱۷ ج ۱ ص ۱۹۲

آنگاه : آنزمان . آن هنگام
آنگاه انگشت بگزید وگفت آه آه : کلیله و دمنه

چو شدم نیم مست و کالیوه — باطل آنگاه نزد من حق بود
" خطیری "
فرهنگ ۱۷

هم چنانکه برهان اشاره کرده است . ناگاج = ناگاه است .
"هدایت در مقدمهٔ انجمن آرا در اشتباهات جهانگیری ، این ابیات سوزنی (سمرقندی) راآورده است :

شاه قرشی تاج تواست از نسبت تو — تاجی که اصیل است نه آورده تاراج
ازنسل حسین بن علی شاه شهیدی — نزر تخمه جمشیدی ونیزتخمه مهراج
بی فکرت مداحی صدر تو همه عمر — حاشا که زنم یک مژه رابر مژه ناگاج

سپس گوید :
تصحیف خوانی شده "ناگاه" است و ناگاج فهمیده ، اگرمراد هدایت این است که جهانگیری تصحیف کرده ، خود این ابیات مبطل قول اوست واگرمنظوراینستکه سوزنی نفهمیده ، این مدعی محتاج بدلیل است ، بدیهی است . که سوزنی سمرقندی (شاعر فحل متوفی بسال ۵۶۹) از هدایت بزبان خویش بیشتر مسلط بوده است :
نقل از زیر نویس ۱۴ صفحهٔ ۲۱۵۳

۱) = رجوع کنید به دیباچهٔ موءلف " برهان قاطع "

دوشاهد از صورتهای محلی‌وعامیانه‌ٔکلمهٔ "گاه" درزبان‌ارمنی خود میتواند کمکی در درستی‌ناگاج باشد ، گرچه این دو شاهد فارسی نیست .

نگارنده

آنگق āngɣ Անգղ

این واژه بگونهٔ ānkɣ نیز در لغت نامه‌های ارمنی آمده است .
جمع آن‌بصورت āngeɣk آمده‌است‌وازهمین‌رومفردآن (۱) āngeɣ میشود .
بمعنی دسته ویا حلقهٔ ظروف است ، خصوصا " دسته وحلقهٔ‌زنبیل‌ها را گویند ، گوشه ــ گوشواره

" از ۴۷ ص ۴۵۹ و ۴۸ ص ۱۳۴ "
(آجاریان ۱۸۴ : ۱

بدین صورت مأخوذاست از پارسی angal ، انگل ، angul= انگــــول
angēl =انگیل ، āngula =انگوله ، āngela ، انگلیله‌و angala = انگله

همه بهمان معنی‌وهم چنین حلقه‌ای که تکمه و گوی رااز آن بگذرانند .
(آجاریان ۱۸۴ : ۱) .

بعضی‌اززبان‌شناسان‌ارمنی‌واروپایی در مورد ریشه‌یابی این کلمه نظرات دیگری دارند از جمله میگویند :

این واژه از اصل ارمنی unkn " گوش"ولاتینی " (۲) ungala (بهمان معنی میدانند "از ۵۰ ص ۵۹"

دیگری آن رامربوط به‌واژهٔ ăkānj و unkən و unkunk (گوش) میدانند ، هم چنین در سنسکریت aj و anj بمعنی خم کردن وکج کردن ، یونانی oɣxos (کج ــ سرکج ــ چنگ) ولاتینی uncus ، angulus (گوشه)
گنجی anko آلمانی‌angel وریشهٔ هندواروپایی ak (خم‌کردن‌ــکج‌شدن) یونکرآن وازلاتینی (گوشه) میداند .

ازآجاریان ۱۸۴ : ۱

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

آن اندزند و بمعنی‌تکمه و گوی گریبان هم آورده است .

---

۱) چه حرف " k " درآخر کلمات نشانه جمع است .
۲) رجوع شود āngɣ ارمنی (مورد فوق همان است)

انگل: بروزن جنگل بفتح ثالث: ...... و حلقه‌ی رانیز گویند که گوی گریبان را در

انگله: به فتح ثالث بر وزن حنظله، گوی گریبان تکمهٔ کلاه باشد وبعضی گویند حلقه ایست که تکمه‌وگوی را از آن بگذرانند.

انگول: بروزن مقبول، حلقه‌ای باشد که گوی گریبان و تکمهٔ کلاه را از آن بگذرانند

انگوله: بر وزن زنگوله .... وحلقه‌ای باشد که تکمه را از آن می‌گذرانند.

انگیل: با کاف فارسی بر وزن زنبیل: حلقه‌ای راگویند که گوی گریبان‌وتکمهٔ کلاه را از آن بگذرانند وتکمه و گوی گریبان رانیز گفته‌اند.

انگلیه: بر وزن غربیله، بمعنی انگیل است که گوی گریبان و حلقه گوی گریبان باشد:

" همه از ۱۴ ص ۱۷۸ : ۱ "

آنگوژاد ānguž̄ād Անգուժադ

صمغی باشد بسیار بدبوی، درخت Asso , foctida

این واژه بصورتهای ānkuž̄āt = آنگوژادو āngž̄āt و ānkž̄āt

و āngož̄āt " از ۵۲ ص ۱۲۶ و ۵۳ و ۴۸

بگونه‌های enkyužent ، از۴۸ ض ص ۸۱ و enkiyužet " از۴۸ ص ۲۱۴"

هم چنین‌صورتهای ānkuž̄āk و āniš̄āt " در ۱۹ ص ۶۷۵ " از

همین ریشه ānguž̄ātāber یا āngž̄ātāber

" از ۵۴ ص ۵۹۷"

آجاریان ۱۸۵ : ۱

(ماءخوذ از پارسی anguž̌ad ، angiž̌ad هم چنین angiž̌a

و angaž̌a بهمان معنی ومفهوم

مخلف‌است‌از angud+ž̌ad و صورت‌قدیمی‌تر angut+ž̌at هم از ریشهٔ فارسی

انگدان، = angidan و (۱) angudan یا انگلیان anguyān (معرب‌انجدان)

anjudan یا anjidan درخت انگدان Silphium

که‌ازهمین‌صورت (معرب) درزبان‌ارمنی anjitān و ānjutān بهمان‌معنی

zad فارسی صورت‌قدیمی‌ترش ž̌at = صمغ بوده‌است، از همین رو هم چنین

انگدان ژد angidan-žad نیز میگویند .
مقایسه شود باکنگرژد kangar žad وآسوری kangarzad آدامس
(جویدنی) کنگر یا (صمغ وجویدنی کنگر)

(gummi cynarae scolymi) " از ۲۵ شماره ۹۸
در آجاریان ۱۸۵ : ۱ "

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

انگژد = بفتح اول وضم ثالث وسکون ثانی وفتح زای فارسی ودال ابجد ساکن مطلق
صمغها راگویند عموما " وصمغی باشدبغایت بدبوی وآن را به عربی حلیت خوانند
و آن را انگژد بسبب آن گویندکه صمغ درخت انگدان است واصل آن انگدانژد
بمعنی صمغ است وآن گرم وخشک است در درجه سیم

انگژه = بر وزن خربزه ، مخفف انگوژه است که صمغ درخت انگدان باشد و آن راعربان
حلتیت وشیرازیان انگشت کنده گویند وبازای هوز (انگزه) نیز آمده است :
انگدان ..... و نان درختی هم هست که صمغ آن به عربی حلتیت خوانند و معرب
آن انجدان باشد .
انگوژه = صمغ درخت انگدان باشد وبه عربی حلتیت وصمغ الحروث خوانند و تخم آن
بذرالانجره وقریض گویند .

از ۱۴ : ۱۷۴ : ۱ "

(مرکب از انگ (رجوع کنید : انگبین) + ژد
ژد jad بمعنی صمغ است وآن از اوستایی jatara (صمغ) مشتق استودر
انغوزه بصورت زه آمده "پشت ۲ : ۳۲۹ ح ۱ " جزو اول انگ است که در انغوزه ، انغ
آمده ، از یکی از جنسهای درخت کما ازتیره چتریان بنام Ferula asa foetida صمغ
بد بویی بنام انغوزه بدست میآید :
" گل گلاب ۲۳۵ " انگوژد وانگژه و انغوزه ازهمین ماده است) .

(نقل از زیر نویس ۱۴ بقلم دکتر م . م)

آنوشادر ānušādr Անուշադր

این واژه در ادبیات نوین ارمنی رایج است .واز میان متون کهن ارمنی تنهادر
"۴۱" و "۶۵" دیده میشود و مصرف درمانی دارد . " آجاریان ۲۰۹ : ۱ "

ماءخوذاست‌ازپهلوی‌وصورت ānušādur (این واژه‌در پهلوی نیست) اماوجود
گونه‌ء آسوری عاریتی یعنی anošādur آن را به اثبات میرساند .
بنابراین شکل‌قدیمی‌ارمنی anušādur " بوده‌وازاینجا (مونث یامذکر)
ānušādri وازاین صورت حالت فاعلی anušādr
شکل فارسی جدید این کلمه nušādir است که در ترکی (عاریتی) شده
nišādər
گرجی عاریتی nišāduri یونانی جدید
ورمانی عاریتی nišadir بلغاری (ع) nišādur " روسی " ع "
و حتی به فرانسوی نیز وارد شده چنانکه طبق Hawathiph

Marcel, Devic , diet. etym

در فرانسوی‌قدیم بگونه‌های (1)anotasiar (2)amizadir (3)almisadre
"نشادر " آمده است .

"از هوبشمان ۱۰۰ :۲۵"

ازمیان‌زبان‌شناسان ارمنی نخستین بار "۶۴" سپس از میان اروپائیان اولین بار
"۶۶" و ۱۲ ــــــــــ

(1)Bottich horae 39

(2)Lagarde, ges, abhnd 9,19---(3)Armenian.stud .133

شواهد در ادبیات وفرهنگهای ایرانی

نوشادر = به فتح‌اول‌وضم‌خامس‌که دال باشدوسکون رای قرشت ، داروئی است کانی که بیشتر سفیدگران سفیدگران کار فرمایند و معدن آن کوهی است در نواحی سمرقند ونیز کوهیست در نزدیکی دمندان که از توابع کرمان است ودر آن کوه **غاری** است‌وازآن‌غاربخاری‌بر می‌آید و منجمد میشود واین قسم بهترین اقسام است وقسم دیگر از راش‌خشت‌پزی و گلخن حمام حاصل میشود وآن را ارباب صنعت عقاب ونرطایر مشاطه‌گویند و عربان ملح بوتیه خوانند ، سفیدی چشم را نافع است . "۱۴"

نوشادر ، بدو وجه نوشته میشود : باواو و بی‌واو و بضم نون در هردو وجه :
و عراقیان‌آن‌راامروزه " شنادر " بروزن عساگر گویند ، صاحبان فرهنگهای قدیم این کلمه را ذکر نکرده‌اند ولی‌علمای نبات‌وطب ومعدن آن رایاد کرده‌اند واسم وی به

فرانسوی ammoniac است .

"زیرنویس ۱۴ص ۲۲۰۰"

آنویش ānuyš Անուշ

این واژه‌بچندمعنی درمتون‌کهن ارمنی آمده وازلغات بسیار رایج در زبان ارمنی محسوب شده و مشتقات زیادی نیز دارد .

در زبان ارمنی به معنی‌خوشمزه ـخوش‌بوی‌ـلذیذ " خوش خوراک " هم چنیـن با معانی " دوست داشتنی ـپادشاهی آسمانی ـ اوج خوشبختی ـ " اصطلاحا " و سوم بمعنی بی‌مرگ ونمردنی بکار رفته است .

مشتقات چون

ānušāhām خوش طعم و بو و

ānušārār کسی که شیرینی‌های خوشمزه طبخ کند .

ماٴخوذ ازپهلوی anoš = آب حیات ـ اکسیر

anošik = بی‌مرگ ـ نمردنی ـ بی‌گذشت ـ جاودان ، پازند anoš = نوشداروبه‌فارسی نوش nuš = آب حیات ـ شهد وعسل ـ نوشیدنی شیرین و گوارا ـ شکر

noša = نوشه ، خوب ـ نیک ـ شیرین

نوشین = nošin = شیرین ـ خوشمزه

نوشدارو = nošdāru = پادزهر

نوشیدن = nošidan = آشامیدن ـ نوشیدن

نوشه کردن= noša-kardan چاپلوسی کردن خود را پیش کسی شیرین کردن

نوشابه = nošāba آب حیات ـ آبیکه زندگی‌جاوید بدهد .

در شاهنامه اغلب جملهٴ " انوشه بزی تو " بچشم میخورد .

anoša bizi tu زنده باشی نمیری ـ همیشه بمانی

ریشهٴتمام‌واژگان‌فوق aoša ، (زند) می‌باشد بمعنی مرگ که این معنی بعدها به شیرین و دوست داشتنی تبدیل شده است *. (تغییر یافته است :)

هنوز هم ملت ارمنی در اصطلاحات خود همین مفهوم را بکار میبرند ، مثلا "

hot ānmāhākān کنایه‌ازبوی‌حیات ـ بوئی که بابو کردن آن زندگی جاوید و حیات ابدی دارا شدن ویادر اصطلاح jur ānuš,ānmāhākān

بمعنی آب (شیرین و گوارای) حیات و
ānmāhutiun ānuš بی مرگ‌وحیات‌شیرین

که در شاهدی فوق واژهٔ ān māhākān بی‌مرگ‌وبی‌مرگی‌به‌معنی شیرین و شهد و گورا است .

و هم چنانکه‌شواهدبالا نشان دادند نمی‌بایست واژه‌های ānuyś شیرین و ānušāk = بی‌مرگ‌را از هم تفکیک کرد ، بلکه باید آنها را کاملا" یکی دانست (کاری که هوبشمان نمی‌کند) چه نیاکان ما باهر دوی معانی‌این‌واژه‌رااخذکرده‌اند :

از میان زبان شناسان‌ارمنی‌نخستین‌بار "۶۴" و سپس Paterm 92 آن را درست ریشه یابی نمودند :

درزبان‌ترکی ānuš olsun و nuš olsun وجود "آجاریان ۲۰۷: ۱"

دارد که این کلمه‌رازمانی میگویند که برای کسی آرزوی شادی و تندرستی کنند ، خصوصا" (بر سر میز غذا اگر کسی‌آروغ بزند ، میگویند) از ریشهٔ نوش وانوش پهلوی و از طریق زبان ارمنی وارد زبان ترکی (ترکیه) شده است :

آجاریان ۲۰۷: ۱

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

نوش = . . . بمعنی‌نوشیدن وآشامیدن ــ وگوارا وسازگار هم آمده است و بمعنی گوارا باد و نوش جان‌باد هم گفته‌اند وتریاک و پادزهر وشهید وعسل را هم میگویند و کنایه ازآب حیات که بمعنی زندگی باشد هم هست .

هم اکنون بهنگام میگساری ارامنه ، به طرف مقابل که بپاس‌کسی‌مینوشد‌میگوئید ، آنوش بمعنی گوارا و شیرین‌باد ،که‌همین نظر بگونه‌ای دیگر در زیر نویس برهان تاءئید میشود .

" نوش" مخفف " انوشه" اوستا anaosha (بمرگ ــ جاوید) "اسشق‌ص ۲۳۵ " و نیز شماره ۱۲۸ و رجوع کنید بهار . تاریخ سیستان ص ۳۷ ح ۶

در هنگام باده‌نوشی به میگسار گویند . بعضی نوش را درین مرد بمعنی‌گوارا باد دانسته‌اند :

بفرمانش مردم نهاده دو گوش زدامش بـد پـرآواز نـوش **

فردوسیشاهنامه بخ ج۱ص۲۶ " .

همه " از ۱۴ "

نوشابه = وآب حیات را نیز گویند "۱۴:۲۱۹۷ "

(از: نوش ـ آب + ـه(پسوند اتصاف)

لغه بمعنی آب گوارا و مجازا " آب حیات

مباد این درج دولت رانـــوردی میفتاد اندرین نوشابه گـــردی

" نظامی " رشیدی "

نوشدارو: تریاق و پادزهر را گویند "۲۲۰۱ : ۱۴ "

از: نوش ـ دارو، پهلوی anosh (اکسیر ـ نوشدارو) " مناس۲۶۶ "

" زیر نویس ۱۴ "

نوشدارو = و نام معجونی هم هست ۲۲۰۱:۱۴ "

فردوسی در داستان‌جنگ رستم‌وسهراب و کشته شدن سهراب آرد که چون رستم دانست سهراب فرزند اوست که بدست وی مجروح گردیده:

گرت هیچ یاد است کـردار مـــن یکی رنجه کن دل به تیمار من

از آن نوشدارو که در گنج تســـت کجا خستگـان راکندتن‌درست

"فردوسی شاهنامه جلد ۲ ص ـ۵۰۸ـ۵۰۹ "

نوشه:

در شاهنامه بمعنی خوشبخت‌وبسیارخوب‌هم‌آمده "فهرست‌ولف "ونیز بمعنی نوش **و گوارا** آمده:

گوید کاین می مرا نگـردد نوشـــه تانخورم‌بادشهریار عـــندومال

" منوچهره دامغانی ص ۱۳۵

نوشین: بر وزن ژوبین، بمعنی گوارا وشیرین باشد " ۱۴ "

خواب نوشین بامداد رحیـــل باز دارد پیاده را ز سبیـــل

" گلستان ص ۷ "

نقل از فرهنـــگ ۱۴

انوش = an- oš بی‌مرگ ـ جاویدان

انوش = an- oš نوشدارو ـ تریـاق

انوشک = an- oš- ak =انوشه ـ جاویدان ، بی‌مرگ ، صفتی است که در مورد پادشاهان بکار برده می‌شود ،

" بمعنی خوش و خرم و خوشحال باشد ، شراب انگوری را نیزگفته‌اند . بمعنی آفرین و بارک‌الله هم آمده است " " برهان "

بدو گفت پیران که ای شهریار   انوشه بزی تا بود روزگـار

" فردوسی "

" نقل از ۹ ص : ۸ ۲ "

* auša اوستایی بمعنی مرگ است وباپیشوند نفی a که‌دربرخورد بـه‌واژه‌هایی که با واک آوایی آغاز میگردند an میشود معنی مخالف مرگ رابخود گرفته است این واژه اوستایی در پهلوی وفارسی بگونه هوش بمعنی مرگ درآمده است :

مرا آرزو بد که بر بستـــرت   برآیـــد به هنگام هوش از برت

اگر هوش توزیر دســت‌من‌است   بفرمان‌یزدان بر آرم زدســت

"فردوسی کشتی‌رستم‌وسهراب "

واژهٔ‌هوش پهلوی در نفی بگونهٔ اهوش‌بیمرگ واهوشی‌بمرگی . . . . درآمد ، امـا واژهٔ منفی انائوشه an- auša اوستایی باز بهمان معنی در پهلوی وفارسی بجای ماند . یادداشت فریدون جنیدی

* این شعر در اینجا نادرست آمده است . و درست آن چنین است .

بفرمانش مردم نـهاده دو گـوش   زرامش جهان بد پرآوای‌نوش " ۱ "

فردوسی در داستان جمشید

یادداشت فـریدون جنیدی

آواچ āvāč Ավաչ

ازواژه‌های‌تاریخی‌وفراموش‌شده درزبان و ادبیات ارمنی ، که تنهاچندین بار در

متون کهن آمده است .

آواج

(= هم چنین ǟvǟj(صدا ـ صوت ـ ترانه ـ آهنگ آرام و دلنشین .) .

بمعنیزبان و لهجه نیز آمده است ، که از همین اصل " ǟsel - ǟvǟč "

خواندن (ترانه) و ǟvǟčǟkǟn = آهنگ دار ، " ۱۲۶:۳۸۷ "

" آجاریان ۱:۳۵۵ "

از پهلوی ǟvǟč " صورت‌بانگ ،که čǟrp - ǟvǟč شیرین زبان ـ خوشزبان

پازند ǟwǟź ،که ترکیب duš ǟwaže بر صدایی "

فارسی ،آواز ـ ǟvǟz ، صدا ـ فریاد ،آوازه ǟvǟza ۱ ـ خواندن باصدای بلند

و آهنگ دار ، ۲ ـ شهرت ـ که افغانی و بلوچی وکردی (گرفته ازایرانی)ǟvǟz صوت

صدا ـ بانگ) (Horn; 54 _

ترکی جغتائی دوازه ǟvaze (شهرت / صربی (= یوگسلاوی .مترجم) avazile

(با فریاد با صدای بلند) ، (از راه زبان ترکی) .

اشکال ریشه‌ای این واژه‌های ایرانی‌عبارتنداز ،زندvač(سخن) (حرف) پهلوی vǟč

= کسی که در خود (فکرخود) نماز میخواند . فارسی باج bǟj ، واز vǟž

۱ ـ باهستگی ونرمی نماز خواندن ۲ ـ سکوتی که موبدان بهنگام شستن تن خود و

غذاخوردن دارند (بکارگیرند) " ۶۴ " هوبشمان ۱۱۲ " .

" آجاریان ۱:۳۵۵ "

در گرجی ، (از طریق ارمنی روستایی که هم اکنون هم هست .مترجم)

ǟvǟjǟ (آهنگ و ترانه‌ای که دکلمه شود)

= ترانه دکلمه‌ای

حاشیه آجاریان ۱:۳۵۵

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

آواز (۱) = آواز ـ صدا .

آوازک : آوازه ، صدا "۷۰:۹"

آواز : آوا ـ صوت ـ بانگ ، (این کلمه با vox لاتینی از یک اصل است . زیر نویس

---

۱) و نه آواچ ǟvǟč ، آنطور که در بالا میآید . (مترجم)

دهخدا (۲)) گمان‌میبرم‌که‌قوت‌وترکیب صاحب آن فراخور آواز باشد . "کلیله‌ودمنه"

عاشقان کشتگان معشوقند   بر نیاید زکشتگان آواز

"سعدی"

بمعنی خروش وفریاد

ای آنکه به لعنت من   آواز بر آسمان رسانی

" ناصر خسرو"

" ۱۹۷ ۰ ۱۷"

(واج vāč = کلمه ، حرف ــ سخن ــ دعا و وردی‌که‌درمراسم‌مذهبی خوانده میشود .
و آهسته شروع میشود و در پایان باصدای بلند ختم میشود = vāž

" ازاین ریشه‌است واژه‌های‌آوا ــ آواز . آوازه . گواژ ــ کواژه ، باج ــ باز ــ واج
واج ــ واژه ، واز وباز اوستایی : vak = صدا ــ آواز

پرستنده آذر زردهشت   همی رفت باباژ وبرسم بمشت . "فردوسی .

"واج : امر بگفتن باشد یعنی بگوی" .

" برهان"

باج : خاموشی باشدکه مغان در وقت بدن شستن وچیزی خوردن وپرستش وعبادتی‌که
معمول ایشان است . بجا آورند .   " برهان"

"۹ :۵۶۸"

واچک : vāčak

ak-- : واژه ــ گفتار ، جمله = vāžak . "۵۶۹:۹"

huēvazih ; ادب در سخن گفتن" (مینوی خرد ۱۷۲ ــ ۱) .   ۴۰ :۱:۶۵ "

طبری = vā (واژه‌نامهء طبری (۲۱) یادداشتهای مترجم ۴۰ " ۱ :۶۵

شاهد از صورت آواز : (مترجم)

---

۲) فرهنگ جدید زبان ارمنی هایکازیان" ۵۰" نیزآن راباترکی hāvā لاتینی vox
ایتالیائی voce. سنسکریت vāča ، همریشه دانسته و با آنهامقایسه میکند .

ازرزیر نویس باحاشیهء آجاریان (مترجم)

دمنه راگفتا که تا این بانگ‌چیست؟ بانهیب و سهم این آوای کیست
" رودکی ۸۳۹ "

ای بلبل خـــوش آوا، آوا ده ای ساقی، آن قدم را با مـاده
"رودکی ۱۰۳۹ "
" ۴۰ :۱ :۶۱ "

آوار ĀVĀR Աւար

ازواژه‌های رایج در زبان و ادبیات نوین ارمنی:
آوار =هر چیزی (اعم از اسلحه ــ اسیر (انسان) ، چارپا ــ اثاثیه که بدست آید ــ ۲
غارت ــ چپاول (بزور) مجازاء، قربانی ازطریق بیماریها و بعلت مرگ:

" ۱۱۹ :۱ :۳۱"

آوار = غارت‌واشیاءواموال‌غارت‌کرده "۱ "چپاول وغارت "حرقیال‌بنی ۱۷۷ :۱۳ "۶۲"
از همین ریشه āvārel غارت وبه یغما بردن" ۱" و āvārutiun (نجوان
- āvārārutiun) بمعنی غارتگری وچپاولگری." ۶ :۳ :۶۱"

" آجاریان ۳۵۵ :۱ "

ازپهلوی āvār = (غارت چپاول) بلوچی āvār، چپاول وغـارت افغانـــی
avār غارت به یغما بردن" مانداثی āvār (به زیر تیغ یغماگری کشیدن) .
هوبشمان ۱۱۲.
" آجاریان ۳۵۵ :۱ "

دیگرنظرات درباره این واژه:

Bugge IF 1 .454 آن را ازریشهٔ āpār پهلوی بمعنی دزدی . استی
abreg آواری (زبانهای‌گرجی) aburik = دزد ــ راهزن‌یونانیevara =غارت
سنسکریت sanara = غارت‌وچپاول‌میداند . واصل ارمنی این واژه رانیز در ارمنی "
"'ānār' پیشنهاد میکند .

" حاشیه آجاریان ۳۵۵ :۱ "

شواهد در فرهنگهای فارسی

بمعنی غارت وچپاول در اشعار .

نگار خویش را در بر گرفتم خزینهٔ بوسه او را کردم آوار "فرخی"
زگیهان مرترا خواهدبناچار ازیراکش تودل بـردی بآوار
"ویس ورامین"
"۱۹۶:۱۷"

Ավարտ āvārt **آوارت**

ازواژه‌های رایج در زبان و ادبیات نوین ارمنی

آوارت ۱ ـ آخر وانجام هرکاری راگویند . ۲ ـ نقطهٔ پایان در هر چیزی ـ آخر اتمام ـ کمال .
"۳۱:۱:۱۱۹"

بمعنی پایان ـ آخر ، "۹۹:۲۷ "۲۲ :۹۱" از همین ریشه مصدر āvārtel "۲۷" "۷۵" و āvārtāket نقطهٔ پایان "۱۰۰"
و āvārtāhāsāk بمعنی قدو قامت بالغ (کامل) "۸۶"

از همین ریشه ترکیبات جدید (امروزه رایج‌اند) مترجم)

čemārān, āvārt = فارغ‌التحصیل دانشگاهی ،

āvārtāčārr = آخرین کنفرانس تحصیلی (پیش‌از فارغ‌التحصیل شدن وگرفتن مدرک بالای تحصیلی)

" " " " در اصطلاحات ادبی = آخرین سخن ـ آخرین حرف

"آجاریان ۱:۳۵۶"

از āvart (مترادف) پهلوی‌که‌یافت‌نمیشود ، فقط پهلوی مانوی که جدیدا " کشف شده ، هست an - āvart = بی‌پایان ـ بی‌سرانجام ـ جاویدان ـ رجوع کنید .

(Salemann , Manichäische studien 3ah 8,54)

"آجاریان ۱:۳۵۶"

آور ، به‌آوربا افتادن "د" ازپایان‌آن‌که‌همان "ت" پهلوی باشد . **آور ، و به‌آور** در فارسی دری بمعنی در پایان ،انجام‌کار . . . آمده است : از رودکی است .

کسی راکه باشد به دل مهرحیدر   شود سرخ رو در دوگیتی به آور

به گمان می‌توان‌آوردگاه بمعنی میدان جنگ رانیز از همین گونه دانست . بمعنی جایی که پایان کار رانشان می‌دهد .   یادداشت فریدون جنیدی

آوازان .   āvāzān   Ավազան

ازواژه‌های کهن ورایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ، که دارای ترکیباتی نیز هست ، (آب‌انبار ـ ۲ دریاچه یا آنچنان گسترده‌ای که‌رودهایی راباشعبات آن ـ

(= آبهای آن ـ مترجم) درخود جای دهد . ۳ ـ محل ویژه جمع شدن ادرار در کلیه ۴ ـ محل کوچک تعبیه شده در دیوار کلیسا برای‌انجام غسل تعمید .)

"۱۱۸:۱:۳۱"

شواهد در متون کهن .

(۱ ـ حوض کوچکی از سنگ یاچوب در طویله‌ها برای آشامیدن چارپایان ، و حوض کوچک منازل (حمام) برای‌استحمام . (به تعبیر امروزی وان . مترجم)

۲ ـ حوض ، ۳ ـ محل (حوض کوچک .مترجم) کوچک در کلیسا برای غسل تعمید "۱" "۹۹:۱:۷" "۵۵" شکل ارمنی میانه āvzāl طبـــق کارســـت (Karst,130)

"آجاریان ۱:۳۵۲ "

از ایرانی گرفته شده ، اما شکل اصیل ومادر آن معلوم نیست: در فارسی ، آبزن = ābzan ، (Vullers) :

" ظرفی مانند صندوق به بلندی قامت آدمی ، که‌ازآهن‌ویابرنج (= فلز مترجم) بوده ، در سر آن دارای دریچه‌ای که وسط آن ، برای تنفس سوراخی هست ، وبعضی بیماران ، برای درمان بیماری در آن‌می‌خوابند " طبق ۶۴ " از همین کلمه است ، آبزن abzan در عربی ، بمعنی لگن یاحوضی که در آن استحمام کنند . [۱] و

bačan **حوض ، روان " قاموس ترجمهٔ ترکی ، ج ۳ ، ۵۹۹ "**

---

۱) شاید هم برای شنا ، چه مصدر loɣānāl بدو معنی است .
۱ ـ استحمام ۲ ـ شنا (کردن) مترجم .

گرجی abāzānā تشت بزرگ برای شستن دست‌وروی:

اما واژهٔ فارسی، نمیتوانست درارمنی‌به āvāzān مبدل شود، زیرا آبزن فارسی، از صورت apazan پهلوی دانسته میگردد، که تنهامیتوانست، در ارمنی شکل āpāzān را بدهد.

ولیکن‌هست، شکل آسوری avazānā حوض غسل تعمید " که آنهم ازفارسی گرفته‌شده‌وصدای v مطابق v ارمنی‌است، اما، قسمت پسین (ā)، دیگر است، "هوبشمان ۱۱۱".

" آجاریان ۱:۳۵۲ "

دیگر نظرات در مورد این واژه:

آوگریان Avgerian، (۱)صفحهٔ۵۷، آن‌را به ābdān = آبدان مربوط میکند. بنظرمی‌آیدکه‌این‌چنین باشد، بخش دوم رامیتوان جای ومحل وظرف) گرفت که در حاشیهٔ برهان نیز در زبان سغدی از زبانهای ایرانی zan=dān بهمان معنی آمده مترجم (۲)

شواهد در فرهنگهاوادبیات ایرانی:

آپزن: āp - zan : ظرفی که در آن تن بشویند، گرمابه، "۹:۴۶"

آبزن، ظرفی‌راگویندازمس‌وامثال‌آن بمقدار قامت آدمی یاکمتر از آن باسرپوشی سوراخ دار که اطبا بیماران را در آن خوابانندیابنشانندوسربیماررااز آن سوراخ بیرون آرندوآب گرم باادویه جوشانیده در آن‌کنند، و بمعنی حوض‌کوچک هم هست وکنایه ازآرام وتسکین دهنده باشد:

"(۱۴) برهان"

"حوض‌وخزانه حمام. ظرفی فلزین‌یاچوبین یاسفالین‌باندازهٔ قامت‌آدمی باسرپوشی سوراخ دار که بیمار را در آن نشانند وسروی از سوراخ بیرون کنند وآن دوگونه است. آبزن ترو آبزن خشک، درآبزن‌ترآب‌گرم مخلوط به ادویه یاآب ادویه جوشانیده کنند و در آبزن خشک دواهای‌خشک ریزند یا بخورکنند و بیمار را در آن بنوعی که مذکور شد بنشانند یابخوابانند"

"دهخدا"

---

۱) در اثری مشهور به توضیح، در بارهٔ اوزان و اندازه‌ها (مترجم)

۲) در سغدی از زبانهای ایرانی

در تحفه‌الصالحین المشهور به قرابادین صالحی در بخش آبزنات چنین‌آمده :

" خشک میباشدوتر . اماآپزن‌خشک‌ظرفی‌است‌بزرگ مثل گازران که بالا وپائینش در فراخی مساوی میباشدودراندرونش کرسی " چنانکه مریض برآن تواند نست وسر آن را بدو نصف پرده میپوشند که در میانهٔ هر دو نصف بهم ملاقی باشد و سوراخی باشد . . .

ودر گودی کنند که درعمق‌وفراخی‌بقدرظرف باشد ، پس‌آن ظرف را مهیا ساخته بر دور آن تایک ذرع زمین راحفرکننداز جانب پائین تا از هر طرفی یک وجب بگذرد وهرگاه خواهندبگردش‌آتش‌کنند تا گرمی بآنطرف برسد اما نه آنقدر که تافته‌شود . . . ساعتی توقف کنند تا عرق‌آن پس برآید . آبزن رطب چنان باشد که حوضی‌بسازند یا از مس یانقره یاغیر آن ، آنقدر بلند که مریض در آن تواند نشست وازآب گرم پرکنند یاسرد و بنشینند در آن یا بخوابد چنانکه در حمامات شام میباشد " . در فرهنگ دهخدا شواهدی در ادبیات فارس برای آبزن آمده است :

" (در خانه) بازگشادندبضرورت ،آبزنی دید از رخام مانند حوضی ودر آنجا مردی پیرهمی خوابانیده برقفا . . . . ابوموسی پرسید از حال وی ، گفتند این شخص دانیال پیغامبر است .

(مجمل التواریخ)

" وخونهای‌ایشان‌درآبزنی ریزندوملک را ساعتی در آن‌بنشانند " کلیله‌ودمنه "

همی خون دام و دد ومرد وزن	بریزد کند در یکی آبزن
مگر که سروتن بشوید بخون	شودفال‌اخترشناسان‌نگون

" فردوسی "

فردوسی کلمه "آپزن" راکه در کارنامهٔ اردشیر بابکان ، در سخن ازدیدار بابک و ساسان بکار رفته به "گرمابه" گردانیده وچنین آورده است .

بدو گفت بابک بگرمابه شو	همی باش تا خلعت آرند نو

این واژه‌راجمع عربی بسته‌اند و بصورت " آبزنات " و "ابازین" استعمال شده است و نیز در فرهنگها واژه‌های آبسنج وآبسنگ وآبشنگ مترادف آبزن هستند .

" همه بنقل از ۹ : ۴۷ ــ ۴۶ "

Ավան   āvān   **آوان**

ازواژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ودارای‌چندین ترکیب :
آوان=۱ ــ منطقهٔ مسکونی نه چندان بزرگ ــ ده ــ حومه وبخشی از شهرعموما "
۲ ــ ده ــ روستا ــ قصبه .

"۳۱:۱:۱۱۸"

(ده بزرگ ، مرکز بخش. "۱" "۲" "۵۵" درنزدقدمااین‌واژه‌بدو معنی بکار میرفت ،
ده یاشهر .و در اخر است که بمعنی قصبه وده بزرگ (کاملا ") در می‌آید .
gyuɣāvān = ده بزرگ ، "۴۱"

" آجاریان ۱:۳۵۳ "

از پهلوی گرفته‌شده :فارسی باستان āvahana ده ــ قصبه "سنسکریــت"
āvasana " شهر" (ریشه‌اش vas ، = مسکن گریدن ــ زندگانی کردن .

(Bartholomae , 333)

این واژه‌می‌بایستی درپهلوی به صورت āvahan (۲) در آید ، از همین صورت
در ارمنی نیز āvāhān ، وطبق قانون اصوات (واکها) در ارمنی āvan برای این
منظورمقایسه‌شود (۳) ، poɣāhār شیپورزن ، 〈 poɣār و ākānjāhāt〉
ākānjat ، "گوش بریده"

هوبشمان ۱۱۲ "

" آجاریـــــان ۳۵۳ : ۱ "

---

۱) = هندی باستان (سنسکریت) vasati ، (مسکن کردن ــ مـانــدن ــ شـب
گذرانیدن) · vasati ، خانه ــ آشیانه vastu = جای ،منطقه ــ چیز، زندی،
vanhaiti (مسکن می‌گزیند ــ منزل میکند) پارسی باستان vahana ، منزلگاه.

آجاریان ۵۷۶ : ۱ (مترجم)

(همین ریشهٔ ves در زبانهای آلمانی معانی "بودن ــ زنده بودن" رابخود
گرفته اند . گوتی · wisan = بودن ، was = بودم wists= وجود ــ طبیعت‌هستی
آلمان کهن اعلا . wesan : بودن .زنده‌بودن ــ حاضر بودن و wist= هستی ــ
بودن آلمانی war = بودم ، gewesen= بوده ،انگلیسی was ، بود ــ وغیره . . . .
هوبشمان (۴۳۵) (از آجاریان ۱:۵۷۶) (مترجم) ←

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

آوهن āvahan : روستا ــ دیه ــ دژ ــ قلعه ــ جای مستحکم

= āwahan

پارس باستان : āvahana "۹: ۶۹"

vis = ناحیه ــ روستا ــ دهکده ، ملک اربابی و روستاهای اطراف آن ــ ۲ ــ شاهزاده

"۹: ۶۱۰"

vispat = ولیس پت = رئیس خانواده ــ رئیس دهکده :

"۹: ۶۱۱"

آواند āvand Ավանդ

آواند = شهر بزرگ ، (chef - lieu) واژه‌ای است که جدیدا " کشف شده که دوبار در متون کهن آمده است .

از فارس آوند (āvand) = تخت ــ مسند ــ صندلی ــ مقام طبق برهان قاطع و برهان جم ، ۱۳ و فرهنگ جهانگیری .

از این واژه ، کلمهٔ نهاوند ، که نام شهریست در فارس ساخته شده (۱) . رجوع کنید ، (Blochet , liste ge/ogr p. 2)

که مردم (عامه) اشتباها " آن را مسند و تخت نوح میدانند ، و این تفسیر عامیانه در فرهنگ لغات قاموس عربی ، ترجمهٔ ترکی جلد ۱ ص ۷۵۱ رد میشود و آن را به معنی (شهر بزرگ) میگیرد .

" آجاریان "

---

۲) بدین شکل در فرهنگ پهلوی صفحهٔ ۶۹ ، جزو واژه‌های پهلوی ، آن را می‌یابیم (مترجم)

۳) نمونه مثالهای زیر برای اثبات چگونگی ساقط شدن v است . (مترجم)

۱) بخش دوم در ترکیب و نام دماوند که آنهم نام شهری است (هم چنین نام بلندترین قلهٔ ایران) دیده میشود (مترجم)

Ավսարդ — āvsārd — **آوسارد**

در متون کهن ارمنی بمعنی پیرزن که بشکل osārd هم نوشته شده ،از همین ریشه است āvsārdākān بالغ ـ مربوط به سنین جوانی ، (در متون ازقرن ۱۲ میلادی) .

"آجاریان ۳۶۲ : ۱"

گمان میشود ازawisardā پارسی باستان = پهلوی afsard = سالمند ـ پیر باشد که متشکل ازپیشوندawi ـ (abiy) = زند aiwi = پهلوی وفارسیaf-aw باشد + sarda فارس باستان زندsarəda = فارس سال sal :

از همین کلمه‌اند ، کلمات yeritāsārd (۱) (جوان ـ مترجـــم) و Nāvāsārd (۱) (سال نو مترجم) "هوبشمان"

"آجاریان ۳۶۲ : ۱"

دیگر نظرات در مورد این واژه :

(این واژه را ازصورت " افسرت " af- sart پهلوی میدانم .

هوبشمان‌درآجاریان۳۶۲ : ۱ (بایستی متوجه (af-sart) در پهلوی بوده باشد . مترجم .

("افسرت (۲) af-sart ۱ـ افسرده ـ منجمد ـ سرد ۲ ـ نوعی غذای سرد است .

" افسرتن (۱) af-sart-an افسردن ، منجمدکردن ، سردشدن‌پژمرده کردن پژمرده شدن " بمعنی سرد شدن و یخ بستن و منجمد گردیدن باشد ـ وازچیزی وکسی دل سرد شدن هم هست . " برهان "

از "۹ : ۷

اگر چه با توجه‌به‌معنی āvsard بمعنی‌پیرزن‌سالمند ،میتوان‌به‌چنین‌استنباطی رسید ، که بخش دوم (بیگمان)واژه‌سال است ، که دقیقا " هم با صورت پارسی باستان

---

۱) رجوع شود به قسمتهای مربوطه ، در جلدهای دیگر (مترجم)

۲) توجه کنیدازریشهٔ سردوبافتح سین ، که در صورتهای دیگر بهمین معنی با ضم سین نیز رایج است ودر ادبیات وشاهنامه بهردو شکل آمده (مترجم)

sarda وزندsaradaیگانگی دارد، اما ازسویی دیگر، این واژه ممکن (۱) است از ریشهٔ سرد sard = سرد ـ سردی ـ مقابل گرم، باشدو آنچه که در ارمنی آمده است. بگونهٔ مجازی (مجازا") بکار رفته است: (۲)

این نیز درست است که پیربودن (= شدن) مستقیما" به گذشت سالها بستگی دارد. لیکن این نیزروشن است که پیران راعموما" اشخاصی می پنداریم که بهارعمرشان بسرآمده و در خزان زندگانیند.

وبگونه‌ای گویاتر با وارد شدن در ویژگیهای (خصوصیات سنی پیران، هم چنین به این نکته می‌رسیم ،کهآتش زندگی در آنان روبه سردی وخاموشی است، وپستانهای آنان بی‌شیرگشته (بسته‌شده) ونازا (۳) شده‌اند وبیشک‌وتردید باید اذعان کرد که برای‌همین منظور است که افسردن ، در صفت مرکب،

(" افسرده پستان، زنان نازا وعقیم را گویند" (ناظم‌الاطباء) و

(" افسرده‌پستان ،کنایه‌ازعقیم‌وزن پیر که از زادن بازمانده باشد. (آنندراج)

در فرهنگهاوادبیات ایرانی‌بچشم میخورد.

یکسر شود امهات دوران　　　بستــه رحم وفسرده پستان

مقایسه شود ،افسرده‌ـمنجمد " ناظم‌الاطباء " " یخ بسته شده" "غیاث‌اللغات" جامد (دهار)

نیز، (Horn 135:1:40) بخش دوم را با فتح‌سین می‌آورد وآن را با واژهٔ tsurt ارمنی مقایسه میکند ، بمعنی سرد ـ سرما.

گل افسرده = گل خزان، تنورافسرده=تنور خاموش، شعله‌افسرده= شعله خاموش، آتش‌افسرده = یعنی آتش سرد شده و یخ بسته.

---

۱) برآن عقیده‌ام که اینچنین است. (مترجم)

۲) = درست از همین روست که در ارمنی اصطلاح عامیانه sārrāv votner بمعنی اینستکه، (شخص مورد نظری) مرد و وقتی میگویند sārrumā votners- یعنی دارم می‌میرم. مرکب‌از vot = پا ، در جمع votner = پاها و sārrāv سـرد شد و sārrumā = سردمیشود، یخ‌می‌زند، ازریشهٔ sārrn =سرد ـ یخ زدن ومصدر sarrel " یخ زدن ـ سرد شدن

۳) از ویژگیهای‌بارز سالمندان " مترجم "

آب حیات آتش افسرده دامن است مجنون عبث بدامن صحرا نمی‌رود .

(صائب) (بنقل‌ازآنندراج)
(۱۷: صفحات ۳۱۰۹ ــ ۳۱۰۸)
(مترجم)

به گمان من خلاف‌گمان‌ماءخذ۱۷ افسرده‌با اوی سرد یکی نیست . اوی سرد بمعنی بی‌سال ،کسیکه از زندگانیش سال بسیار نمانده است ، واژهٔ عکس آن اپورنای پهلوی و ا ــ پر ــ نایو a-pere-nayo اوستایی است بمعنی ناپر زمان ، که بفارسی برنا و کودک است . کسی که زمانش پرنشده است .

اما میشوند افسرده ، upa است که پیش و پیشتر رانشان می‌دهد و بر روی هم پیش از سرد (یخ) معنی میدهد .

یادداشت فریدون جنیدی

آور āver Ավեր

ازواژه‌های رایج در زبان وادبیات نوین ارمنی ، که چنین مشتق نیز از این واژه هست .

(کنده شده ــ دانمان‌و خراب‌شده ۲ ــ در زبان عامیانه ، بد ــ بد آوازه ۳ کندو کار شده و ویران این‌واژه‌هم‌چنین‌با پسوند ak به گونهٔ āverāk نیز وجود دارد .
(مترجم) " ۱۲۰ : ۱: ۳۱"

در متون کهن"

کنده شده ــ داغان وخراب و ریخته شده "۱" بمعنی کندن ــ خراب کردن "

انجیل لوقا ۲۰ " "۱۰۹" "۹۳" بمعنی جای خراب و ریخته و ویران "۵۸: ۴: ۶۱ " که āverāts "ویران شده ۱" "۲" "۹۳" "۶۱" و مصدر (رایج مترجم)
" āverel " کندن وویران کردن ." ۱" "۶۱"
" آجاریان ۳۵۹: ۱ "

ازپهلوی avēr (خرابی ــ ویران) بصورت جمع averān
(مقایسه شود با فارسی آباد (معمور ــ استوار) بگونهٔ جمع (۱) آبادان

پازند awiran ویران‌شده‌فارسی‌ویران vērān =آواروخرابی " (Horn ۱۰۸۷)

از فارسی گرفته شده‌اند ، هم چنین کردی vir-virane و ترکی verane - viran ، بمعنی خرابی و ویران ـ ویرانه ـ ۲ ـ جای ویران شده

هوبشمان ۱۱۲:۵۱۱"

"آجاریان ۱:۳۵۹"

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

(از دهخدا : آوار = خراب ـ ویران ـ برافتاده ـ مقابل آباد وعامر

هزار بتکده آوار کرده هریک ازاو	هزارشیر درنده بقهر کرده شکار

" غضایری رازی "

زگردسپه هوا روز روشن نماند	زنیزه هواجز بجوشن نماند
۱) از آوار اسبان و گرد سپاه	بشد روشنایی زخورشید و ماه

" فردوسی "

از ۱۷ : ۰ ص ۱۹۶

آهک ālhok **Ահոկ**

در زبان ارمنی بمعنی گناه ـ ضرر وزیان ـ کمبود ـ گناهکاری وناپاکی ، مدارک ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ که ازهمین ریشه āhok - el (مصدر غیر رایج) بمعنی زیان وضرر رسانیدن و غیره (که برای کوتاهی کلام از آوردن بقیه مشتقات خود داری میگردد) گرفته شده است ازپهلوی āhok = عیب ، ناپاکی ـ نقص ـ پلیدی و āhokinitān آهوگین کردن ـ عیب دار کردن ـ آلوده کردن میباشد ، که ازهمین اصل در فارسی آهو aho نقص ـ گناه ـ به پازند ahō ، عیب ، معنای اصلی ودقیق این واژه نشان نمی‌دهد که زند ahita = (ناپاک ـ پلید) میباشد که متضاد آن ān -āhita بمعنی ـ تمیز ـ پاک ـ بی عیب و نقص میباشد ، وکلمهٔ Anahit (نام الهه‌ای در ایران باستان) =تمیزوبی عیب ونقص و پاک از همین ریشه است .

بعدها از همین فعل سرچشمه میگیرد ناتمیزی وپلیدی روح ـ گناه ـ وبالاخره زیان وضرر

" ۲۵ هوبشمان " ص ۹۵ "

آهوک āhok = آهو ـ عیب ـ نقص، ناپاکی ، پلیدی ، آلودگی ـ شوخگینی "مدرک ۹ "

آهو .... مطلق عیب‌را نیز گفته‌اند ، خواه با مردم باشد و خواه با چیزهای دیگر

"مدرک ۱۴ "

یکی آهوست جان را چوناریش پیش ‌‌ چو پیش آوریدی سر آهوش بیش

" ابوشکور ــ صحا "

بینی آن جانور که زاید مشک ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نامش آهو و او همه هنر است

" خاقانی ــ یادداشتها

مرحبا ای بنای آهو پا ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آهویی در تو ننهاده خدا

"ابوالفرج‌رونی ــ یادداشتها "

اگر گیریم بدین تیمار نیکوست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گرستن برچنین حالی نه آهوست

"گرگانی ــ یادداشتها "

(همه ازمدرک ۱۴)

آهوکنیتن = $\bar{a}$hok$\bar{e}$nit$\bar{a}$n

ahok-en-it-an آهوگین‌کردن ــ آلوده کردن ــ عیب دار کردن ــ بدشکل‌کردن

آهوکن = ahok-en = آهوگین ــ ناپاک ــ آلوده ــ ملوث ــ عیب دار

آهو ahuk = عیب ــ نقص ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ " مدرک ۹ "

(مشتق ازکلمهٔ اوستایی $\bar{a}$hu بمعنی عیب‌ونقص‌وصفت اوستایی $\bar{a}$hita یعنی چرکین پلید وناپاک‌پهلوی ahok (عیب) " مناس ۲۶۵ "

خاقانی در بیت ذیل بهر دو معنی آهو که غزال وعیب باشد اشاره کند .

بینی آن جانور که زاید مشک ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نامش آهو واو همه هنر است

" یشت ۱ ص ۱۶۵ "

"زیر نویس ۱۴ ص ۷۲ م م . "

آهکان = $\bar{a}$hek$\bar{a}$n ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ Ահեկան

نام نهمین ماه ازتقویم کهن ارمنی

ماءخوذ است ازپهلوی āhrākān که صورت قدیمی تر این واژه ādrakān میباشد این واژه ازکلمهٔ ātur =آتش ، تشکیل شده است .

چهایرانیان ماه نهم ازسال رابهآتش تقدیم داشته بودند ، همین کلمه درپهلوی ātur است ، پازند ādar زند adro بفارسی قدیم adriyadiya صورت قدیمی این واژه در زبان ارمنی āhrekān است که بعدها به ahekan تبدیل شده مقایسه شود با (۱) mehekān که بعدها شده meheki

طبق نوشته استرابون (۲) ta midpaxana در پهلوی متاءخر adargān " به روز آذر ازماه آذر اطلاق میشده است "

" هوبشمان ۹۵ "

در آجاریان ۱۱۴ :۱

در ضمن ماهنهم ازتقویم قدیمیارمنی آهگی خوانده میشده است که با آذر بمعنی آتش از یک ریشهاند .

کتاب ۲۰ ص ۴۱ ـ فریدون جنیدی

آذرگاه = جشنی در آذر روز (نهم) از ماه آذر در ایران باستان ،آذر جشن در ایــن روز مردم بهآتشکدهها رفته و آتش نیایش میخواندند .

" خردهاوستا ۲۱ " ۲۰۹ ــ ۲۱۰

نقل از زیرنویس ۱۴ ۰ م م ۰

آتور = ātur : آذر ـ آتش ـ ونیز نام ایزدی است .

" فرهنگ۹ "

آذر = ... بمعنی آتشاستکه بهعربی نار خوانند ونام فرشتهای نیز هست که موکل آفتاب است وامور ومصالحیکه در روز آذر وماه آذر واقع شود به او تعلق دارد و نام ماه نهم بود ازسالهایشمسیوآن بودن آفتاب است در برج قوسونام روزنهم باشد ازهر ماه شمسی و بموجب رسمی که میان فارسیان

---

(۱) بهاحتمالبسیار mehrekān باید باشد که " r " آن در غلط چاپی افتاده است (نگارنده)

۲) مورخ یونانی

مقرر است که چون‌نام‌روزبانام ماه‌موافق آید ،آن روز را عید گیرند وجشن سازند ، دراین‌روزماه‌عید کنند و آتش خانها را بروبند و مزین‌گردانند ، دراین‌روزنیک‌است‌ناخن‌چیدن‌وموی ستردن‌وبه آتش خانه رفتن و . . . . .
برهان" ۱۴ "

آذر " اززندی آثارش ، آتش
آذر بزبان پهلوی آتش بود " نوروز نامه "
بر افروزی آذری اکنون که تیغش بگذرد از بون
فروغش از برگردون کنـد اجـرام را اخگـــر
" دقیقی "
پرستش‌کنان پیش آذر شـدند
همه موبـدان دست برسرشدند
" فردوسی "
" ۱۷ لغت نامـه دهخدا "

آتور = آتش
به لـهجهٔ اردهالی (کردی) آتیر ، سورانی : آور ، هورامی : آئیر ، گورانی‌و کلـهری : آگیر
" ۱۰ فرهنگ کردی وپهلوی "

آیناک āyenāk [illegible]

این واژه درزبان‌یکباربکاررفته است ، بمعنی ، نمونه والگو، قاعده" مدرک ۳۹"
" آجاریان ۱۶۷ : ۱ "
ماءخوذ از صورت پارسی آیین " بمعنی رسم و روش و طریق ، شکل وقالب "
" آجاریان ۱۶۷ : ۱

شواهد در ادبیات و فرهنگهای ایرانی

(آیین āyin (۱) " رسم وروش، زیب وزینت " آذین āδin)
āδina (۲) آذینه ādina ، آدینه = جمعه
پهلوی adinak ، āy(i) nak "رسم ، عادت"
مانند واژهٔ شمارهٔ بعدی از $\sqrt{dai}$ + ā (هندی باستانی $\sqrt{dhai}$
(معانی ریشه‌های اوستائی وهندی باستان با یکدیگررابطهٔ کاملا "دقیقی‌ندارند)

بنابر عقیدهٔ بار تولمه ZDMG ۶۶۵/۴۲) ریشهٔ این‌واژه‌را ai است.
توجیه‌فریدریش‌مولر WZKM ۳۵۵/۴ ونیزرجوع‌کنید: ۶۸/۵)از aiwi-nak
(مولر صورت فارسی میانه راچنین میخواند) غیر ممکن است)
چون مولر در توجیه خود به‌آذین که از آئین جدانیست توجه نکرده است .

هر چند وجود حرف d در آذین عجیب‌مینماید (ولی‌البته‌نظایرآن‌بازهم‌دیده میشود . نظر روکرت (ZDMG ۳۰۵/۸) در اینکه در آذین ازنظر اشتقاق حرف ز صحیح تر از حرف (ذ) است درست نیست .
صورت فارسی آیین" قانون " قاعده، سامان، ارب ،عارت، رسم وروش"
پشتوعاریتی a,in " قاعده،سامان"پازندain " عـــــرف ـ قانـــــون"
aina (۲) = آئینه، ظهور ـشکل، طرز ـ روش (رجوع کنید Zenker)

(aina) "طریقه،طرز ،جور" (منیوی خرد فرهنگ ص ۳۰، شکند گمانیک ص ۲۲۸)

در پهلوی چنانکه فریدرش مولر ذکر کرده است، در هر حال Adinak و ay (i) nak نیست بلکه ain΄in نیز aininak و یاهر طوری که بتوان این واژه پر معنی را خواند،
مقاب کنیدپهلوی‌منیوی خرد ص ۳۴ ، سطر ۱ (ainin ،فصل ۶/۳۱) ص ۳ سطر ۱۴ (aininak فصل ۵۱/۱) شکندگمانیک ۲۲۸ بندهشن فرهنگ ص ۸۴ = طرز ـ روش"
زالمان (مطالعات فارس‌میانه‌ص۲۴۰)این‌واژه راتصحیح میکند به atenak= adenak که در صفحه ۲۲۹ آن را āyenak میخواند .من‌معتقدم که باکنار گذاشتن یک‌حرف از آن باید آن را از همان اول āyēnak = ādēnak خواند ولی متاٴسفانه این‌تصحیح‌درآثار خطی تکیه‌گاهی برای خود ندارد وازاین نظر نمیتوان ازآن برای تعیین اشتقاق آن استفاده نمود . مطلب‌دیگر اینکه یکی بودن واژهٔ آئین، "قانون ، اذب ،طرزوروش" باآئین =آذین =آذرین) فولرس [5] " آراستن شهر برای جشن" و آذینه" جمعه (پشتوعاریتی adina " جمعه" عبری‌تاتّی orine" هفته" رجوع کنید: مولر ص ۷۶"
که هرن آورده بر من روشن نیست . (۱) آیا صورت ارمنی ayen در pars-ayen-pet , šahr-ayen-pet که سبئوس (ص۷۰، ۷۷، ۷۹)نقل کرده (یک لقب ایرانی، قیاس کنید باصورت سریانی tuhmin,ainbed رجوع کنید (Hoffmann, Auszuge , 64..&68) هم مربوط به اینجاســـت؟

آذین = زیب و زیر و زینت :

گرهمی آرزو آیدت عروسی نــــو   این عروست بس و دل خانه و علم و آذین

ناصر ۳/۳۴۳

آذین : آراستن شهر برای جشن :

ببستنــد آذین به شهر و بــه راه   همه برزن و کــوی و بازارگــــــاه

شاهنامه ۲۱۵۲/۳۶۲/۵

آذین به معانی فوق دارای شواهد زیادی است ولی برای آذین به معنی آئین و رسم وعادت وقاعده وقانون که فرهنگها ذکر کرده‌اند ، شاهد معتبری یافت نشد و این واژه در این معنی مشکوک بنظر میرسد .

تنها شاهدی که دهخدا در لغتنامه برای این معنی از شاهنامه نقل کرده در شاهنامه یافت نشد وبه احتمال زیاد تصحیف است ،آذین بستن شهرها وخانه‌ها در مراسم جشن و غیره یکی از آیین‌های بسیار متداول بوده ،ازاین روی ممکن است که این دو واژه آذین و آئین به خاطر نزدیکی در یعنی و در لفظ و در تداول به مرور بایکدیگر اشتباه گرفته شده باشند ویا معنی یکی در دیگری تاءثیر گذاشته است بیت زیر از سوزنی در تأئید مطلب فوق مثال خوبی است ودر عین حال استقلال وحدود معنی هر یک از دو واژه را نشان میدهد .

ترک من مهر و وفا سیرت وآئین نکنــد

تا که بر برگ گل از غالیه آذین نکنــد

سوزنی ۱۶۶

آیین = رسم وروش

جهان همیشه چنین است گرد گردانست

همیشه تابود آیین گــرد گردان بود

از دیدن دگر دگـــر آئینـــش   دیگر شده است یکسره آیینم

" رودکی ۱۹۱ "

ناصــر ۲۷۰

همه از مدرک ۴۰ ص ۸۱ — ۷۸

* نام آدینه باآئین وآذین پیوندی ندارد ، وداستان آن چنین است :

درگاه شماره ایران باستان (که هنوز زرتشتیان آنرانگه داشته‌اند ، و گاهشماری ارمنستان باستان هم درست برابربا آن بوده است) هر روز از ماه چنانکه همگان دانند نامی داشته است .از این سی روز ، روز نخست بنام اهورامزدا است و روزهای هشتم و پانزدهم وبیست‌وسوم‌روزهای‌دین (دین به آذر ــ دین به مهر ــ دی به دین) نامیده می‌شده است ، که‌این هر چهار روز ، روزاستراحت و رازش و گرمابه رفتن . . . . . . بوده است پس از آنکه گاهشماری سامی با یورش عربکانی در ایران روایی یافت . ایرانیان بجای جمعه ، همین واژهٔ دین را بگونهٔ آدینه برای‌روز جمعه برگزیدند .

امارپشهٔ دین در آدینه di سانسکریت بمعنی روشن است ، و از نام divasa = روز سانسکریت گرفته شده است ، که خود منسوب است به divasya = خدا ، خدای روشنایی .

اما چگونه این نام ایرانی ازریشهٔ سانسکریت برآمده است ، خود گفتاری بسیار شگرف وشگفت است‌وآمیزش‌اندیشهٔ‌وجان‌وروان‌مردمان‌آریایی‌رانشان می‌دهد ،وپاسخی است استوار برای آنانکه میخواهند بامرزهای ساختگی هندو اروپایی وآریایی بین خود ودیگران جدایی پیش آورند !

در ایران واژهٔ‌روزازریشهٔ‌رئوچن : raoc̆angh اوستایی برآمده است بمعنی روش فارسی . این نام در پهلوی باستان roc و درپهلوی‌نو roz ودر فارسی دری rōz در فارسی‌تهرانی rūz در کردی rōž ، کردی کرمانشائی rūž ، بلوچی roc̆ خوانده میشود . واژه ژور فرانسوی معکوس ruž ایرانی است ، چنانکه جورنوی ایتالیایی نیز گونه‌ای دیگر از آنست .

برخی دیگر کشورهای اروپایی روز را ازریشهٔ سانسکریت di گرفته‌اند و ، چونان انگلیسی day ، و دیا ، و دزین ، و تاگ . . . . .

اما در فرانسه نیز که‌روز از ریشهٔ اوستایی برآمده است باز ازdi سانسکریت در نام روزهای هفته نشان هست چون : لون دِی ، مردی ، مرکردی ، ژودی ، وندر دی ، سمه دی ، و دی مانش . . . که این روزهاهر کدام بنام‌یکی از سیارات است چون روز خورشید ، روزماه . . . . . .

از نام های‌گروه‌سانسکریت‌یکی هم تاگ آلمانی بمعنی روز است ، که آن در واژهٔ فرتاگ fratāg پهلوی بمعنی‌فردا آمده است از دو بهرfra که حرکت بسوی پیش رانشان‌می‌دهد و tāg بهمان معنی روز آلمانی ! !

پس واژهٔ فردای‌فارسی‌دری‌در بهر دوم خود دا یعنی تلفظ دیگر دی سانسکریت را دارد .

هنگامیکه در این‌پژوهش، باینجا رسیدم ، بی‌گمان شدم که در زبان ارمنی نیزکه

روز بنام لویس واز ریشهٔ روشنایی است می‌بایستی که گوئی‌هایی باترکیب دی سانسکریت وجود داشته باشد ،ودر آن هنگام از ادیک گرمانیک خواستم که در متون گرابار بدنبال آن بگردد ،وی‌نیز پس‌از چندی‌از صفحه ۳۵۵ تاریخ زبان ارمنی (نوشته گ.غاپاتسیان ، ایروان ۱۹۶۱) سه ترکیب زیر را یافت .

ای‌دو i - dev = بمعنی روز ، برابر day the انگلیسی

دون‌جنه dven jne = بمعنی‌روزها

دوون‌جیان devon jiān = بمعنی : **مربوط** به روز (۱)

اما در بارهٔ‌آئین‌بزبان‌پهلوی ، تاآنجاکه من در نوشته‌های پهلوی دیده‌ام ، همه جا این واژه به‌گونهٔ ۲۴۷ باتلفظ advēn آمده است‌که در تلفظ جدید می‌توان آنرا aven نیز خواند ، که‌تلفظ تازه‌تر آن āyēn آیین‌است‌واز ترکیبات آن واژهٔ هرآینه بمعنی به روی و به هر ترتیب وآئین .

یادداشت فریدون‌جنیدی



۱ــ اصل این‌پژوهش‌رادرماهنامه‌چیستاشماره ۴ سال دوم آذر ماه ۶۱ درمقالهٔ : سانسکریت و بهر ایرانیان در آموزش جهانی آن ازرویه ۳۹۵ تا ۴۰۸ بخوانید .

راهنمای شماره های مآخذ این کتاب که درمتن آمده است

فهرست متـــون کهـــن ارمنـــی

۱ــ انجیل ، این کتاب با مقایسهٔ اصل عبری و یونانی ، مربوط به قرن ۵ میلادی چاپ ۱۸۹۵ ، قسطنطنیه .

۲ــ تاریخ ارمنیان ، آگاتانگغوس قرن ۳ و ۴ میلادی چاپ ۱۹۰۹ تفلیس .

۳ــ سفر اعداد ، بخشی از تورات و انجیل ، قرن ۵ میلادی .

۴ــ ازمتون باستانی . جلد نخست چاپ ۸۸۲ ونیز (ایتالیا) .

۵ ــ قانوننامه ارمنیان . بخشی از این کتاب مربوط به قرن ۵ میلادی چاپ ۱۹۱۴ .

۶ ــ تفسیر اوراق مذهبی‌است ، بدست اسقف سرکیس شنورهالی قرن ۱۲ میلادی ، چاپ اول ، ۱۷۴۳ ــ چاپ دوم ۸ــ۱۸۲۶ .

۲۳ــ زبور داود (پیامبر بنی اسرائیل) .

۲۴ــ از اسناد و متون کهن .

۲۶ــ از متون کهن ارمنی چاپ ۱۸۲۶ ونیز .

۲۷ــ تاریخ ارمنیان موسی خورنی ، ۲۷۷ــ۱ .

۲۸ــ بخشهایی از انجیل .

۳۱ــ فرهنگ تشریحی زبان ارمنی‌نو . ادوارد آقایان ، انتشارات ارمنستان ــ ایروان ۱۹۷۶ .

۳۴ــ فرهنگ ۵ زبانهٔ پهلوی ــ انگلیسی ــ روسی ــ فارسی ــ ارمنی ، از پروفسورآپراهامیان

۳۵ــ لغت نامهٔ ارزنی . خلیفه یرمیا . ۱۶۹۸ .

۴۱ــ لغت نامهٔ خطی ارمنی چاپ دوم درسال ۱۸۶۵ ونیز .

۴۳ــ یک متن کهن در قرن ۱۲ میلادی چاپ ۱۸۳۲ ونیز .

۴۶ــ یک متن کهن ارمنی به قلم یزنیک کوقباتسی ، ونیز .

۴۷ــ متنی کهن دربارهٔ اعمال قدیسین جلد ۱و۲ چاپ ۱۸۵۵ ونیز .

۴۸ــ دفتری قدیمی ، چاپ ۱۸۷۷ ونیز .

۴۹ــ دفتری قدیمی چاپ ۱۸۷۷ ، ونیز .

۵۰ ــ فرهنگ جدید هایکازیان " ارمنی " مربوط به قرون ۵ و ۶ میلادی .

۵۱ــ زبان (مادر) هند و اروپایی ، چاپ ۱۸۸۵ قسطنطنیه .

۵۳ ــ فرهنگ برگزیدهٔ پزشکی ، ترجمه و تفسیر به زبان ارمنی از اصل‌یونانی . اثرگاغینوس پزشک مشهور ، طبق ۵۰ :

۵۴ ــ جهان نما ، یکی از آثار موسی خورنی ، بزرگترین تاریخ نویس ارمنی .

۵۵ــ دفتری قدیمی ، مربوط به جنگ وارتان مامیکنیان ، (سردارجنگهای ارمنستان) در مقابل ساسانیان .

۵۶ـ یک متن قدیمی، قرن ۱۳ میلادی به قلم کنستانتین ارزنکایی، چاپ ۱۹۰۵ ونیز.
۵۷ـ دیوان ناهاپت کوچاک. نشر آ. چوپانیان قرن ۱۶ میلادی، چاپ ۱۹۰۲ پاریس.
۵۸ ـ متنی مذهبی، مربوط به گریگور روشنگر (مسیحیت درارمنستان بوسیلهٔ این قدیس نفوذ کرد). چاپ ۶ـ۱۸۹۴ (واقارش آپات، درارمنستان کنونی)
۵۹ـ انجیل یوحنا.
۶۱ـ تاریخ پاوستوس بوزاند، ۱۸۸۹ وینز.
۶۲ـ تاریخ ارمنیان، قرن ۵ میلادی تفلیس. بهقلم قازار پاربتسی (parbetsy).
۶۳ـ اسناد مذهبی (مربوط به تشریح و تفسیر اوراق یهودا).
۶۴ـ فرهنگ فارسی و ارمنی به قلم گئورگ دبیرچاپ ، ۱۸۲۶ قسطنطنیه.
در پایان این کتاب فهرست لغات هم خانواده ارمنی و فارسی با ۴۳۵ کلمه وجود داردکه قسمت اعظم آنان درست است. این اثر در زبان‌شناسی‌ارمنی‌از قدیمی‌ترین متون بشمارمی‌آید.
در این کتاب هم‌چنین میتوان در بارهٔ فرهنگ کهن ایرانی مطالب بسیاربا اهمیتی رادید. در این فرهنگ بصورت خلاصه مطالبی در بارهٔ حماسه ها و گفتارها و مثل های عامیانه و رسوم وعادات و قهرمانان داستانها ونویسندگان مشهورمیتوان‌یافت.
دراین لغت نامه هم‌چنین به‌جز آوردن چندمعنی در برابر هرلغت، شواهد بسیاری نیز از شاعران برجسته و کلاسیک ایرانی از رودکی تا حافظ و بقیه... آمده است، و حتی در بعضی اوقات همان شواهد به زبان ارمنی نیز ترجمه شده استکه اینکاربرارزشمندی آن بیشتر و بیشتر می‌افزایدو درحقیقت این کار اولین مجموعهٔ ترجمه شده از این قبیل

است.
۶۵ـ فرهنگ ارمنی ـ ایتالیایی. اثر هـ. م. جاخجاخیان ۱۸۳۷ ونیز.
۶۹ـ کتابی است تاریخی ترجمهٔ اسقف، س. سقبستروس در ۶۷۸ میلادی از اصل‌یونانی، چاپ ۱۸۹۳ ونیز.
۷۰ـ اوراق مذهبی در مورد گریگور روشنگر و موعظه هایش ۱۹۰۱ تفلیس.
۷۱ـ تاریخ مسروپ مقدس (کسی که الفبای ارمنی بدست او اختراع شد) به دست خلیفه کوریون، قرن ۵ میلادی. چاپ ۱۸۳۳ ونیز.
۷۲ـ فرهنگ ارمنی. س. مالخاسیان.
۷۳ـ اوراق گریگور ماگیستروس. ناشر کستانیانس ۱۹۱۰ اسکندریه.
۷۴ـ متنی مذهبی مربوط به ۵ میلادی چاپ ۱۸۳۲ وین.
۷۵ـ تاریخ ارمنیان، موسی خورنی.

۷۶ــ متنی قدیمی از قرن ۵ میلادی مربوط به آنانیا شیراکی ، پترزبورگ ۱۸۷۷ .

۷۷ــ در بخشی از انجیل متی .

۷۸ــ مربوط به نوشته های گوناگون علمی از آنانیا شیراکی . قرن ۵ میلادی. ناشر گ. در مگردیچیان ۱۸۹۶.

۷۹ــ (مجموعهٔ تازه) مربوط به اشعار وسرودهای ارامنه درقرون میانه. چاپ دفترهای ۱و ۲ ، در ۱۸۹۲ ، دفتر سوم ۱۸۹۶ و چهارم ۱۹۰۳.

۸۰ــ متنی مذهبی بدست گریگور نارگاتسی مربوط به قرن ۱۰ میلادی چاپ ۱۸۴۰ ونیز.

۸۱ــ اوراق مذهبی مربوط به یوحنا سارکاواک خلیفه دینی ، جلد ۳ ونیز ۱۸۵۳.

۸۲ــ اعمال رسولان (درانجیل) .

۸۳ــ اوراق مذهبی مربوط به پولس رسول (قرن ۵ میلادی) .

۸۴ــ تفسیری از بخش پادشاهان انجیل. از قرن ۵ میلادی.

۸۶ــ تاریخ خلیفه یوحنا ، جلد ۲ چاپ ۱۸۶۸ اورشلیم .

۸۷ ــ درمورد یشوع بنی بنی اسرائیل.

۸۸ ــ بخش جزقیال نبی.

۸۹ــ ازمتون ترجمه شده در قرن ۵ میلادی از اصل بیزانسی (رومی) . به نوشتهٔ بارسق قیصری و سخنرانیهای او در مورد اعمال و مراسم شش روز (هفته) ، متنی است مذهبی که با مقایسهٔ آن با ترجمه‌های ارمنی صحت کلمات و برخی چیزهـای دیگر بر ماروشن میگردد . او یکی از چهره های برجستهٔ عصرخودبوده است وتاثیرزیادی برنویسندگـان و مترجمان ارمنی داشته است .

۹۰ــ دربارهٔ سلیمان نبی و سرودهای مذهبی آن.

۹۱ــ تفسیری است از انجیل یوحنا ، بدست یوحنا ووسکه بران چاپ ۱۷۱۷ استانبول. ۱۳ باب آن مربوط به عصر طلایی است (قرن ۵ میلادی) و بقیه بعدها ترجمه‌ودر ۱۱۱۲ پیوست گردیده است .

۹۲ــ از اوراق دیمیتیوس دوم جلد ۳ ص ۲۴۷ ــ ۲۵۸.

۹۳ــ تفسیری بر بخشی از انجیل مربوط به یشوع بنی بدست یوحنا و وسکه بران ، چاپ ۱۸۸۰ ونیز.

۹۵ــ متنی است مذهبی بازمانده از قرون ۵ میلادی.

۹۶ــ متنی مذهبی بدست استپانوس اوربلیان مربوط به ۱۳ میلادی چاپ ۱۸۶۱ مسکو.

۹۷ــ نوشته‌هایی است بنام "شواهد تازه‌ارمنی" از قرون ۱۲ تا ۱۹ میلادی ، ناشریـن ماناندیان و آجاریان در ۱۹۰۳ ، ارمنستان.

۹۸ــ دادنامه یاکتاب قانون شخصی بنام سمبات گوند ستاپل، ناشر karst،استراسبورگ ۱۹۰۵، در ۲ جلد مربوط به قرن ۱۳.

۹۹ــ انجیل متی (دورهٔ زرین).

۱۰۰ــ اوراق گریگور ماگیستروس از قرن ۱۱ میلادی.

۱۰۱ــ اوراق دینی مربوط به پولس حواری.

۱۰۲ــ مربوط به تاریخ قوم اران یا آلان بدست موسی. ک. چاپ ۱۸۶۰ مسکو.

۱۰۳ــ متنی مربوط به وقایع نگاری بدست میخائیل آسوری چاپ ۱۸۷۰ اورشلیم مربوط به قرن ۱۳ میلادی ترجمه درسال ۱۲۴۶ میلادی.

۱۰۴ــ مجموعه موعظه‌ها یا سرودهای کلیسائی که آنهارا "گنج" نیز خوانند طبق ۵۰.

۱۰۵ــ بخشی از انجیل قرن ۵ میلادی.

۱۰۷ــ اوراق مذهبی بقلم کاراپت ساسونی مربوط به قرن۱۲ میلادی چاپ ۱۸۹۶ ارمنستان

۱۰۸ــ تاریخ توما آرزرونی (۹ میلادی) چاپ پترزبورگ ۱۸۸۷ .

۱۰۹ــ اثری کهن تحت عنوان کرونیکا (یا ثبت رویداد های تاریخی به ترتیب زمان) از یوسب (yevseb) پامبلیا قیصری چاپ ۱۸۱۸ ونیز.

۱۱۱ــ بخشی از انجیل (ارمیای نبی)

۱۱۲ــ ازمتون قدیمی.

۱۱۳ــ کاغذهای مذهبی پولس رسول.

۱۱۴ــ مربوط به تشریح وتفسیر بخشهای آفرینش و خروج و پادشاهان از تورات، طبق۵۰.

۱۱۶ــ سخنرانیهای سبریانوس، از اوراق کهن مذهبی ارمنی چاپ ۱۸۳۰ ونیز.

۱۱۷ ــ نوشته هایی مربوط به پولس حواری درانجیل قرن ۵ میلادی.

۱۱۸ــ مجموعه پند و اندرز مربوط به قرن ۱۳ میلادی چاپ در سن‌پترزبورگ در سه جلد، بدست مار ۱۸۹۹.

۱۱۹ــ دیوان تاریخ ارمنیان جلد ۱۰ کم حجم چاپ ۱۹۱۲ تفلیس.

۱۲۰ــ اوراق مذهبی پولس و نیتوس درانجیل دوران زرین.

۱۲۱ــ قسمتی‌از انجیل دربارهٔ دانش و فهم یشوع نبی.

۱۲۲ــ بخشی از انجیل، سلیمان نبی، دانش و پندهای او.

۱۲۳ــ ترجمه ای از یک متن لاتین مربوط به مسروپ مقدس درقرن ۱۴ میلادی طبق ۵۰.

۱۲۴ــ اوراق مذهبی مربوط به دیمیتیوس و پولس درکتاب مقدس مسیحیان.

۱۲۵ــ بخش پادشاهان در انجیل.

۱۲۶ــ تاریخ کلیسای دوران اسکولاستیک ترجمهٔ سوکرات در ۶۹۶ چاپ ۱۸۹۷، ارمنستان.

فهرست متون نو ارمنی

۱۸ــ فرهنگ ارمنی هایکازیان جلد۳، ونیز ۱۷۶۹ بقلم مخیتار آبا .
۱۹ــ فرهنگ گیاهشناسی ارمنی ، ۱۸۹۵ ونیز.
۲۲ــ نوشته ای تاریخی و کلیسائی مربوط به قرن ۷ میلادی.
۱۱۰ــ کتاب لغت هایکازیان در سه جلد ونیز ۱۷۶۹.
۱۱۵ــ کتاب لغت هایکازیان، اثر گ. پشتمالجیان ، ۲ جلد، استانبول ۱۸۴۴.

متون ایرانی ــ عربی ــ ترکی
۳۲ــ قاموس (فرهنگ لغت عربی) ، ترجمه ترکی.
۴۰ــ اساس اشتقاق فارسی
۴۲ــ لغت فرس
۴۴ــ فرهنگ فارسی به پهلوی دکتر فره‌وشی
۱۴ــ برهان قاطع
۲۰ــ زروان ، فریدون جنیدی .
۲۱ــ خرده اوستا
۹ــ فرهنگ پهلوی
۱۰ــ فرهنگ واژه های همانند کردی و پهلوی.

م.م. دکتر محمد معین

فهرست متون اروپائی

۷ــ Spoeqel.Gramp.Huzv
۸ــ Hubschamnn,Armenische studien leipzig 1883
مطالعات ارمنی هوبشمان
۱۲ــ P.de lagarde : Gesammelte Abhandlungen, leipzig 1886
۱۳ــ P.de Lagarde : Armenische studien,Gottingen 1877
اولین فرهنگ ریشه شناسی زبان ارمنی
۲۵ــ Hubschmann,Armenische, Grammatik,laipzig 1895-7
۲۹ــ Horn. Grundriss der neupersischen Etymologie strssburg 1893
تنهافرهنگ ریشه شناسی فارسی

۳۰- Paturbany

۳۲- Nyberg.milfsbusch 2:99

۳۵- P.de lagarde: Symmicta.Gottingen 1877

۳۶- P.de lagarde :
Gesammelte Abhandlungen,leipzig 1866

۳۷- P.de lagarde : zur urqeschichte der Armerier,
Berlin 1854

(Mucler swaw) :

۳۸- Sitzungsberichte der, kais,Akademie der
wissenschaften. wien. I - 173

۴۵- Bartholomae,Altiranisches worterbuch,strassburb
1904 ۴۵- بزرگترین فرهنگ زبان پارسی قدیم و زنـــد

۶۶- Botticher,horae aramaicae

۶۷- Hubschmann,Armenische studien,leipzig 1883
یا مطالعات ارمنی هوبشمان

۶۸- P.de.lagarde. Gesammelte Abhandlangen leipzig 1866

۸۵- Windisehmann,die Grundlage des Armenischen im
Arischen sprachtamme 1846.

۹۴- Perermann, Grammatica linguae Armeniacae Berlin
1837.

۱۰۶- اثر زبان شناس روس (3 BO)

توضیحاتی درمورد برخی ازآثار وفرهنگهای زبان شناسی دیگر زبانها

Borneker :
Slavische etymologisches worterbuch Meidelberg
1924

این فرهنگ ، فرهنگ تمام زبانهای دسته اسلاوی است .

Bohtlingk :

Sanskrit- Worterbuch.petersburg 1855-75

این فرهنگ درهفت جلد عظیم ترین فرهنگ زبان سانسکریت است

Boisacg :

Dictionnaire etymologigue de la langue grecgue

بهترین‌فرهنگ‌لغت‌یونانی ،چاپ‌دوم‌این‌فرهنگ راهایدلبرگ درسال ۱۹۲۳ پاریس :

Ernout-Meellet :

Dictionnaire etymologigue de la langue-latine paris 1932 :

فرهنگ خوب زبان لاتین

Walde :

lateinisches etymologisches worterbach

چاپ دوم هایدلبرگ ۱۹۱۰ : همچنین اثـر

vergleichendes worterbuch der indoqermanischen Sprachen,

که فرهنگ تطبیقی تمام زبانهای هند و اروپایی است که یک اثر ارزشمند ومحترم است که پس از مرگ نویسنده‌ء آن بقیه را (Pokorny) جمع آوری و چـاپ و تکثیر در سه جلد ، برلن ۳۱ – ۱۹۲۷ .

Հովիկ Էղզարեանի մեկենասութեամբ եւ իր ,,Գրական ֆոնդ,,-ի մատենաշարով, հրատարակւել են հետեւեալ գրքերը.

1-Ծալալի-Արամ Երեմեան վերահր. 1952 Թեհրան
2- Իրանի Չարմահալ գաւառը -Աւ.քհնյ.Եղզարեան 1963 Թեհրան
3- Իմ Յուշերը-Ա.Պատմագրական 1978 Բէյրութ
4-Մկրտութեան խորհուրդը- Համ. քհնյ.Առաքելեան 1978. ՆորՋուղա
5- Ասք Չարմահալի Մասին- Աբրահամ Ղարախանեան 1980 Թեհրան
6- Խօսում են Կենդանիները-Հովիկ Էղզարեան 1980 Թեհրան
8-Երեւանեան գիշերներ-Ն. Տ.Մեսրոպեան,1981 ՆորՋու-ղա
9- Կապոյտ Եարագներ-Ծաղկանոյշ Ծատուրեան 1982 Նոր Ջուղա
10- Սուր եւ Սուեր-Վարանդ,1982 Թեհրան
11- Ատրուշան -Սիրաք Բեղլին, 1982 Թեհրան
12- Գիւտ եւ Արիւն- Արշի, 1982 Թեհրան
13- Կենսաշող Կերոններ, Հայգալ, 1983Թեհրան
14- Կեանքի Յուշեր- Յարութիւն Աւ. Քհնյ.Տ.Մեսրոպեան- Բալայեան , 1983 ՆորՋուղա
15 - Համանման բառերը հայերենի,պահլաւերէնի, պարսկերէնի, Աւեստայի եւ ...մէջ. աշխատասիրեց Էդ. Մեհրաբեան (Արին) 1984 Թեհրան

նշանակութեամբ) ուստի Ուրուատրին պիտի ազար-ուրի երկիրը լինէր եւ ազա-ուրը նոյն Ազարգոշասպի ատրո շանի յաւիտենական կրակն է, ինչպէս Ուրմիա անուան մէջ ,,ուր,, մասնիկը դեռեւս գոյութիւն ունի եւ որովհետեւ Թաղէյի վանքը գտնւում է հարաւային Ատրպատականում, ուստի կարելի է եզրակացնել, որ հէ նագոյն ժամանակներում այդ երկիրը մինչեւ հարաւային Ատրպատական ձգւած պիտի լիներ: Այս խնդրի մասին մանրամասնօրէն կարդացէլ ,,Իրանի պատմութեան,, 2-րդ հատորում:

5- Ասար- օլ-բաղիէ

6- Նաւասարդը անցեալում, պարսկական նօ-ռուզի հետ զարնան սկիզբն էր տօնւում, սակայն դարերի ընթացքին մոռացւած նահանջ տարիների հետեւանքով, տեղափոխւել է ամռան մէջ,այդ փոփոխութիւնը տեղի է ունեցել նաեւ քրդական, գիլանական եւ Մազնդերանի տոմաններում, մանրամասութիւնը ,,Զարւան,, աշխատութեան նէջ:

7-Նիշաքուր Հաստատութեաս տնտազօրէ Պր. Մ. Սաջադիէն մի ուսաումնասիրութեամբ է զբաղւում, որի ըն թացքին խորանալով Թուրքերէնի մէջ, այդ լեզւի եւ արիական լեզուների նմանութիւնները բաղդատութեան է դնում, այդ աշխարութիւնը շուտով հրատարակւելու է:

8-Այդ թիւը Սանսկրիտերէն եւ Սեմնանի լեզունե րում էլ նոյն կերպով է արտասանւում:

9- Արդի ժողովրդական լազւով ,,տըրընդէզ,, է կոչւում:

10-Տես Արտակ արք.Մանուկեան, Հայ Եկեղեցու տօնե. րը, էջ73.

11-Տես Հայ Եկեղեցու տօները,էջ78 :

12- Նոյն տեղում, էջ 82 :

13- Նոյն տեղում, էջ 91:

14- Նոյն տեղում, էջ 95:

1–Ֆերղուսի, Շահնամէ, Քէյղոբադի ժամանումը Էս.–
թախր։

2– Նոյն տեղում, ,,Բիժան եւ Մանիժէ, պօէմի զկիզ·
բը։

3–Նոյն տեղում, նախքան Խոսրովի մեկնումը Հռոմ
եւ Հայ Մուշեղի օժանդակութիւնը։

4–Այլ ազգերի գրած գրքերում,Հայաստանը յիշատակ–
ւում է ,Ուրարտու, ձեւով, որովհետեւ ասորական
արձանագրութիւններում այդ անւանումն է գործ ած–
ւում, սակայն այլ ազգի տրւած անւանումը,ճիշտ չէ,
ինչպէս արաբները պարսիկներին ,,Աջամ ,,(տգէտ,
հիմար) իսկ վերջիններս իրենց ,,Ազատ,, եւ ,,Իր,,
են կոչում, իսկ պարսիկները նրանց ,,Թազի,, են
անւանում, հայերը իրանցիներին ,,Պարսիկ,, են կո·
չում, սակայն բոլոր իրանցիները պարսիկ չեն։
Ռուսները Աւստրիայի եւ հարեւան ժողովրդներին
,,Նամեստա,,(խուլ) են կոչում եւ վերջին տերմինը
Իրան գալով, Ղաջարների տիրապետութեան ժամանակ
իրանացիները այդ երկրին ,, Նամսա,, էին կոչում։
Եւ այդպիսով երբ եւրոպացիները ասորաց թագաւոր
Սարգոնի պալատի արձանագրութիւններին հանդիպելով,
Հայաստանի անւանումը ,,Ուրարտու,, ձեւով կարդա
ցին ընդմիշտ այն ձեւը գործածեցին այդ երկրի հա–
մար, իսկ Դարեհի բաբելոներէն արձանագրութիւննե–
րում ,,Ուրաշտու,, ձեւն է յիշատակւում, ըստ ե–
րեւոյթին եթէ նրանք Ասորստանի փոխարէն Բաբելոնի
միջոցով էին ծանօթացել այդ երկրին, հէնց այդ
անւանումը կգործածէինՀայաստանի համար եւ ոչ
Ուրարտուն։

Ասորական արձանագրութիւններում այդ երկիրը
Ուրուատրի(Ուրատրի) է յիշատակւած եւ որովհետեւ
ատր մասնիկը Աւեստայի լեզւում միեւնոյն պահլաւե–
րէն՝ ատուր եւ պարսկերէն՝ ազար եւ աթաշն է (կրակ

նակ է մամուլի տակ գնում, երբ նա ամուսնական կեանք է մուտք գործում, յոյս ունենալով,որ այդ բարեբաստիկ կապը կօգնի նրա մշակութային կեանքի արգասիքները բազմացնելու։

Նաեւ, հարկ է շնորհակալութիւն յայտնել, յարգելի Պրն. Հովիկ Ըղզարեանին, որ իր ազգօգուտ նպատակադրութեամբ այն գրքի մեկնասութիւնն ընդունեց, նոյնպէս բազմաշխատ հայ գրող եւ հետազօտիչ Ըդ. Գերմանիկին,որ այս նախաբանը թարգմանելով, մասնակցեց Նիշաբուր Հաստատութեան բոլոր մշակութային աշխատանքներին , եւ վերջապէս Պրն. Սիմոն Խաչատրեանին, որ հայերէն բառերի գեղագրութիւնը յանձնառու եղաւ։

Նիշաբուր Հաստատութիւն
Ֆրեյդուն Ջոնեյդի

Սահմի ամսի Վահագն օրը
հայոց 4476 թ.
Թիր ամսի Ասման օրը
պարսկական 1363 թ.
Յուլիս 1984 թ.

իրանում Անահիթն ու Վահրամը (Բահրամ),Մեհրն ու Արթը եւ Ուրամազդը(Ահուրա մազդա)...

Երկու ժողովրդի միջեւ գոյութիւն ունեցող բոլոր այդ կապերը նմանում են մէկական ծովի ալիքների կապակցութեան, որոնք ծովի խորքից, սքանչելի շառաչով վեր են բարձրանում եւ երգելով, դէպի ծովի հեռաւոր մասերը հոսում, ապա հանդարտօրէն ծովն են վերադառնում:

, , , , ,

Հրաչեա Աճառեանը այդ հսկայ ալիքներից մէկն է, որը ամբողջ ծովը անցնելով Հայ արմատական բառարանը ընծայ բերեց, որի մի մասը, նախքան իր վերադարձը Հայաստան, Իրանում էր գրել:Ընթերցողն ինքը պիտի նրա գործի մեծութեան, նրա ժրաջանութեան եւ հետեւողականութեան մասին դատի:

, , , , , ,

Էդիկ Մեհրաբեան՝ Արինը, սրտոտ ու բանուկ հայ երիտասարդը,որ մեր կարծիքով ամենամեծ լեզւաբաններից է դառնալու մի օր, այդ ճանապարհին նիշաքուր հաստատութեան միացաւ եւ իր բծախնդրութեանը, սըրատեսութեամբ եւ խոնարհութեամբ սոյն աշխատութիւնը ձեռնարկեց:Թէեւ նա իր նախաբանում դրա անցեալը շարադրել է, սակայն այն ինչ որ մենք հարկ ենք գը[illegible]նում նշելու, սա է, որ նա այս աշխատանքը այնպիսի պայմաններում է գլուխ բերել, որ իր կեանքի կարիքները հոգալու համար, ցերեկներն զբաղւելով չարքաշ աշխատանքով,գիշերներն իր հոգնած մարմինը այս ու այն հայերէն եւ պարսկերէն գրքերի վրա կըռացնելով... եւ սակայն հետազօտիչների աշխարհում այդպիսիները սակաւաթիւ չեն եղել:

Բարեբախտաբար սոյն գիրքը այնպիսի մի ժամա-

գբօսանքներ, խրախճանքներ: Այս տօնը հին Հայաստանում ամենամեծ տօնն էեղել եւ քրիստոնէութիւնը ընդունելուց յետոյ կարողացել է գոյատեւել[10], սակայն նոր կրօնից իր մէջ է ընդունել բազմաթիւ սովորութիւններ: Բարեկենդան նշանակում է բարի կենդանութիւն, ուրախութիւն, խրախճանք, ճոխ եւ առատ ուտելիքներով վայելելու օր: Այդ տօնի անւանումը, պարսկերէնում դարձել է ,,Բա́րդա́նդան,, , որը բոլորովին նոյնն է ինչ Բարեկենդանը: Դր.Մ. Մոյինի բառարանում այդ տօնի մասին այսպէս ենք կարդում:

Բա́րդա́նդան- ա) տօնակատարութիւն, որը Ռա́ մա́զան ամսի մօտենալու պատճառով, Շաբան ամսի վերջին օրերում կատարւում է:
բ) Այն գինին ,որ յիշւած տօնի օրը կխմեն, որպէս զի Ռա́մազան ամսի ընթացքին կարողանան խուսափել դրանից,,:

Հայկական տօները ոչ միայն ժամանակի որպիսութեան եւ պատճառի բերումով,այլ որոշ բառերով էլ յար եւ նման են իրանականին, օրինակ,,Բակլայ խորան,,-ը[11] Բարեկենդանում,Ուրբաթ օրերի պահքը[12], Խորանի խորանը[13],Գեաշտը[14] եւ այլն:

Այժմ լսենք մեծ մամերի զրոյցներին:
Հայաստանում մի պատմութիւն կայ յարալէզի մասին որը մարդկանց ոտքի տակ այնքան էր լիզում որ նրանք չկարողանային շարժւել եւ փախչել...եւ նոյն պատմւածքը Մազենդերանում էլ գոյութիւն ունի,ըստ որի էզ արջը մարդուն որսալով որպէսզի նրա փախուստը արգելի, նրա ոտքի տակը այնքան էր լիզում որ արիւն էր հոսում նրանից...

Հին ժամանակներին նայենք, այն օրերին երբ Հայաստանում Անահիտն ու Վահագնը,Միհրն ու Աստղիկը եւ Արամազդը պաշտամունքի առարկայ էին...իսկ

Դաղ	Տաք
Լիսիղան	Լիզել
Սեթանղան	Ստանալ
Փանիր	Պանիր
Քարէ	Կարագ
Ալ-քալու	Բալ
Փեշկեշք	Բժիշկ
Քարւան	Կարաւան
Թաքէ	Տապակ
-ամ	-եմ
-աթ	-դ

Բացի լեզուական ընդհանրութիւններից,այդ կապակ ցութիւնը երեւան է գալիս նաեւ կյանքի բոլոր բընագաւառներում:Հայոց հին տոմարը յար եւ նման է Աւեստայի տոմարին,ըստ որի,տարին 12երեսնօրեայ ամիսներից է բաղկացած եւ իւրաքանչիւր օրն ունի իւրայատուկ անուն, իսկ մնացած 5 օրերն էլ իրենց կոչումներով են զանազանւում միւսներից եւ միեւնոյն խնդիրը առկայ լինելով նաեւ Աւեստայի,Պահլաւիի, Սողդի, Խարեզմի ու Սիստանի մէջ, դրա նըշանները դեռեւս մնացել են Իրանի բոլոր սահմաններում, օրինակ Գիլանի,Դէյլամի, Քուրդստանի եւ Ֆարսի մէջ եւ այլն:

Հայկական տօները եւս նման են իրանականին,օրինակ Տեառնընդառաջը(գ),որ տաս օր Սադէյից յետոյ է տօնւում,եւ այդ առիթով հրավառութիւն է անցկացնում,ու դարձեալ զարմանալի է,որ քրիստոնեայ քահանաները այդ սովորութեամբ հին դարերի մոգերի տեղն են գրաւել եւ պահպանել:

Բարեկենդանի օրը, որ գարնան սկիզբն է, բոլորը վայելում են առատ ուտելիք, պատրաստում են ճոխ սեղան, կատարում են դիմակաւոր խաղեր,

թիւնը, որ արիական լեզուներում միշտ գոյականի ա-
ռաջ է աւելանում(az xāne = տունից), սակայն
թուրքերէնում գոյականից յետոյ է գալիս(ev-dan=
տունից) :

Այդ յատկութիւնը հայերէնում էլ գոյութիւն ու-
նի, օրինակ՝ տուն+ից=տունից: Այս նմանութիւնը
եւ ուրիշ հնչիւնային ներդաշնակութիւնները ցոյց
են տալիս, որ հայերը միւս կողմից հարեւան են ե-
ղել թուրանական ցեղերին եւ նրանց բնօրրանը Արալ
լճի միւս կողմն է գտնուել(7):

Խորասանում կօշիկին՝ քօշ (Kōš) իսկ բրնձին՝
բրինջ (brinj) են անւանում, որոնք հայերէնում
կօշիկ եւ բրինձ են կոչում: Խորասանցի մանուկները
չամչին՝ միմիչ են կոչում իսկ մեծանալուց յետոյ
չեն գործածում դա: Հայ երեխաներն էլ մամիչ բառն
են լեզուի բերում եւ նրանք էլ մեծանալով մոռանում
են այդ գործածումը:

Եւ այսպիսով բազմաթիւ նմանութիւնների ենք հան-
դիպում Աւեստայի լեզուի եւ հայերէնի միջեւ, որոնց
են վկայում սոյն գրքի էջերը*, այդ համանման օրի-
նակները պարսկերէնում եւս սքանչելի են:

Օրինակներ համանման բառերից՝

Պարսկերէն	Հայերէն
Չա՛հար(չար)	Չորս
Փա՛նջ	Հինգ
Հա՛շթ	Ութ
Դա՛հ	Տաս (8)
Փեդա՛ր	Հայր
Մադա՛ր	Մայր
Սա՛րդ	Ցուրտ

---

* Այս աշխատութեան մէջ Աւեստայի բառերը ,,զենդերէն,, անւան տակ են բերե՛լ:

Առաջին անգամ, նրանց ծագումը ,,Ա՛րմին,,ձեւով է յիշատակւած, որը համեմատելի է կասսիտների ծագման ժամանակաշրջանի հետ:[1]

Ապա, ,,Ա՛րման,, ձեւն է յիշատակւում, որը հայոց գաղթի ժամանակաշրջանն է՝ իրենց նախնական բնակավայրից դէպի ներկայ երկիրը:[2]

Եւ վերջապէս՝ ,,Ա՛րմա՛ն,, ձեւը Խորրով Փարւիզի գահակալութեան ժամանակ:[3]

Վաղ պարսկական արձանագրութիւններում եւս հանդիպում ենք ,,Արմէնիա,, անւան հետ, որը ,,Հայաստան,, է նշանակում:[4]

Եւ ,,Աւեստա,,-ի մէջ...

Ըստ Շահնամէի, հայերի բնօրրանը գտնւում էր Կասպից ծովի, Ամուդարեա եւ Արալ լճի միջեւ, իսկ ըստ Վանդիդադի (Աւեստայի մի բաժինը) հէնց սոյն երկիր է եղել նաեւ Արիաների սկզբնական բնակավայրը, ուստի հայերը արիական ամենազուտ ժողովրդներից են համարւում:

Կան նաեւ տւեալներ, որոնք այդ ժողովրդի եւ Սողդ, Խարեզմ ու Խորասանի կապերից են խօսում:

Իրանի մեծ գիտնական՝ Աբու Ռէյհան Բիրունին,խօսելով Խարեզմի եւ Սողդի տօների եւ ամիսների մասին, տարւայ առաջին ամիսը Խարեզմում՝ Նաւսարջի եւ Սողդում՝ Նաւասարզ ձեւերով է յիշատակում[5], եւ ինչքան զարմանալի է, որ "Հայոց պատմութեան" հեղինակ՝ Մովսէս Խորենացին էլ հայոց նախաքրիստոնէական շրջանի տարւայ առաջին ամիսը՝ Նաւասարդ է յիշատակել:[6]

Այն լեզւաբանները, որոնք զբաղւել են Թուրանական լեզուների ուսումնասիրութեամբ եւ գտնում են, որ դրանք [illegible]այեական արմատից են առաջացել, մի քանի դէպքե[illegible] համեմատել են դրանց արիականի հետ, օրինակ կարելի է նշել ,,ից,, վերջաւորութ-

շալոյսին երբ ծագում է արեւը, նոր ոյժ ու եռանդ ստանալով, հինաւուրց կապերի յուշերը, վաղեմի յիշատակների քաղցր բոյրերով լեփլեցուն է դարձնում նրանց ոգին:

Այն քաղցր բոյրը, որ ամեն արեւածագին, դաշտի նունուֆարների սրտի խորքից ելնելով, իր ջերմագին գիրկն է բացում արեգին... Այն քաղցր բոյրը, որ ջրային նունուֆարների եռակներից հոսում է ջրաւազաններում եւ վտակներով, որպէսզի Անահիտի սուրբ ջրերը աւելի հոտաւէտ ու գոհացուցիչ դարձնի:

Արդ, հնագոյն ժամանակների կայուն կապերը Հայաստանի եւ Իրանի միջեւ... որ ուժգին փոթորիկները էլ չեն կարողացել զատել, դրա բոլոր լարերը:

Այն ժամանակաշրջանից, երբ խզւեց այդ կապը, բազմաթիւ աղաղակներ եւ ընդվզումներ առաջացան ողջ մարմնի՝ ի մասնաւորի դրա այս բաժնի մէջ, ընդվըզումներ, որոնք ստեղծւում էին հրամանատարների միջոցով, Հայաստանում հանդէս էին բերում կրօնափոխութեան խնդիրը, արիւնն ու հոգին եւ դաւանանքը անջատելու՝ ցասման եւ քէնախնդրութեան կրակը բոցավառելու համար:

... Սակայն այդ ջանքերը թէ՝ իրանահռոմէական պատերազմների ժամանակ եւ թէ՝ դրանցից յետոյ, հազարամեակներ չկարողացան երկու ցեղակից եւ արիւնակից ժողովրդների մէջ գոյութիւն ունեցող կապերը խզել, ուստի սոյն գրքի էջերը հէնց նոյն արմատաւոր եւ հաստատուն կապերից է խօսում եւ եթէ սա միայն համանման բառերի ,,Ա,, տառն է կազմում, ապա կարելի է երեւակայել բոլոր այդպիսի բառերի քանակն ու որպիսութիւնը:

• • •

Շահնամէում երեք անգամ յիշատակւում են հայերը:

ՆԱԽԱԲԱՆ

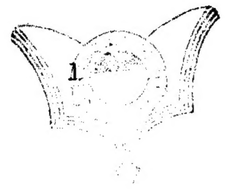
Երբ հայերը ընդհանուր այցելութեան նպատակով համահաւաք էին կատարում Թադէյի վանքի շուրջ, ամեն արշալոյսին մի ծեր սրնգահար, իր հայեացքն Արարատին յառած լեռան վրայ նստելով՝ ամբողջ գոյութեամբ իր սրինգն էր նւագում, եւ դա նրանց մեղեդին էր, որ մէկ առ մէկ անցնելով արշալուսեան զեփիւռի քողերից եւ ոյժ ստանալով այդ ծերուկի կրծքից, առաւօտեան օդի մէջ, թռիչք կատարելով դէպի Արարատն էր սլանում... Ծեր սրնգահար՝ Աշոտ Բաքայեանը, եւ բոլոր նրանք, որ հաւաքւում էին նրա շուրջը, որպէսզի այդ սքանչելի ուղեւորութեան ընթացքին միաձայն, խորհրդակից եւ ընկերակից լինէին միմեանց հետ, յոյս ունէին, որ օդի օժանդակութեամբ սրինգի հնչումը անցնելով սարերն ու դաշտերը ի վերջոյ Արարատին կհասնէր եւ Արարատն իր սրտի ականջով կլսէր՝

Նա, որ միալեզու լինելուց հեռանայ,
Տնանկ կլինի, թէեւ հարիւր ապարանք ունենայ:

Սակայն երբ սրինգի մեղեդին մի ուժգին փոթորիկի հանդիպելով՝ իր ուղին կկորցնի, մի այլ վայր կգնայ՝ մի անհատ գտնելու եւ իր միաձայնութեան ու համերաշխութեան խորհուրդը հաղորդելու ակնկալութեամբ:

• • •

Հինաւուրց երկրները այդպիսի փոթորիկներ շատ են տեսել, որոնց իրենց մէջ կլանելով, նրանցից ոչինչ բացի մի լոկ անուն չեն թողել պատմութեան էջերում, սակայն ժողովրդները ինչպէս հաստատուն ծառեր, բոլոր մրրկայոյզ դէպքերի դէմ գոյապայքար են մղել, թէեւ մեծ արհաւիրքներ ու վնասներ կրել եւ նրանց թեւ ու ճիւղերից շատերն են կոտրւել, սակայն դեռեւս կենդանի են ու հաստատուն. եւ ամեն ար-



Հայ անուանի լեզուագէտ՝
Հրաչեա Աճառեանի
անմահ յիշատակին

Մեկենասութեամբ Պրն. Հովիկ Էդգարեանի

Մատենաշար թիւ 15